

شیعیگری



فیروزگانرا به گمراهیها خواهیم رزمید ، با آرز
و ستم خواهیم جنگید ، بتخانه ها خواهیم
برانداخت ، و آن پشتیبانی و راهنماییهای
تست که ما را فیروز خواهد گردانید .
(نیایش یکم آذر)

فهرست

صفحه	مقدمه
۴	شبیگری چگونه پیدا شده ؟
۷	خرقه هایی که به شبیگری توان گرفت
۲۱	زیانهای که از این گیش برمیخیزد
۵۱	زودگویندگانی که ملایان می کنند
۸۷	زیرنویسها
۱۰۹	

مقدمه

چنانکه بسیاری از خوانندگان میدانند چهارماه پیش کتابی در باره گیش شیمی به چاپ رسانیدیم ، و آن کتاب بدقتان که پیش بینی کرده بودیم مایه هلیوی گردیده بدخواهان بجای آنکه به ایرادها و پرسشهای ما پاسخی دهند ، یا اگر پاسخی نمیدانند از آمیغ پژوهی در آمده گفته های ما را بپذیرند به هلیوی برخاستند . دولت بهانه پیدا کرده کتاب را بازرداشت و دستاویزاً " جریمه " پنداشته بدلسرا فرستاد تا پرونده ای پدید آید و در دادگاه کیفری دایری شود .

ما از این پشیمانند لغوه نخوردیم . زیرا هلیوی شوند آن شد که کسان بسیاری که از کوششهای ما آگاهی نمیداشتند آگاهی یافتند و کتابهای ما را بسته و پخته هوشیارانه به خواندن پرداختند . دشمنان ما با پدیهای خود بیما یاری کردند . از آنسو ما دوست میداریم همه سخنان ما بدایری گزارده شود . ما خود خواهان همان میباشیم . برای شناخته شدن راست از کج و استوار از مست . بیگانه ره دایری میباشد .

ولی جای پرسشست . داوران این کار چه کسانی شایند بود ؟ . . . رسیدگی از روی چه قانونی تواند بود ؟ . . . آیا سه تن یا پنج تن " دایرس " از کارکنان وزارت دادگستری شایند این دایری میباشند ؟ . . . آیا در قانونهای ایران چیزیکه راست یا کج بودن گفته های ما را نشان دهد تواند یافت ؟

بیگفتگوست که " دایرسان " وزارت دادگستری شایند چنان دایری نمی باشند . و در قانونهای ایران نیز چیزیکه دستاویز آن دایری باشد یافته نمی شود .

آنچه ما میداریم این دایری از دو ره توانشی بود : یکی آنکه دولت چون از چاپ شدن چنین کتابی آگاه گردید نشستی از ملازمان برپاگرداند و از آنان پاسخ خواهد . اگر دولتی نیکخواه و دلسوزبودی این کار را کردی . زیرا آن کتاب در باره گرفتاریهای ایرتست و یک رشته

سخنانی از ارجمندترین گفته ها همیان آورده شده . آن کتاب در این زمینه است که مردم ایران ناآهیده و نفاخته گرفتار پکرشته گمراهیهای بسیار زیانمندی گردیده اند ، و تا این گمراهیها هست حال توده بهتر از این نخواهد بود . در چنین زمینه بسیار بزرگ و ارجمندی سخن رانده شده و فایدهای بسیار روشن یاد گردیده .

بعین سخنانی دولت باستانی پیش از دیگران نامتگی نماید و اوج گزارد از یابوری و پشتیبانی بها پتر نامتد ، برای آنکه توده بسیار نیک و بزرگی بدست آید گام پیش گزارده از ملایان پاسخ خواهد ، و آنگاه تجمعی از دانشمندان و نیکخواهان برآگردانیده از آنان دآوری خواهد ، و بدینسان به یک کار تاریخی بزرگی برعلاسه نام خود را در تاریخ جلودان گردانند . وئی ناموسی که چنان دولتی نمی بود و چنین کاری کرده نشد .

دیگری آنکه خردمندان و نیکخواهان جهان ، از ایرانیان و دیگران که در این کشور کم نمی باشند ، گفته های ما را بخوانند و خود در میانه داور باشند .

بخوانند و نسبت بدانند آن هابیهوها در برابر چه بوده ، ما چه گفته بودیم که در پاسخش دچار وحشیگریها گردید چه میخواستیم که گرفتار دانشرا شدیم .

دوم بدانند بچه شوند این توده بدینسان بدبخت و تیره روز گردیده ، بچه شوند این کشور چنین ویرانه افتاده ، بچه شوند دسته های بزرگی از مردم با کشور و پیشرفت آن دشمنی می نمایند و همیشه بدبختی آنرا میخواهند .

سوم بدانند ما در چه راه میکوشیم و بهرچه اینهمه رنج و گزند می کشیم ، بهرچه اینهمه بدبختی و بی فرهنگی از بدخواهان می بینیم ، اینها را بدانند و آنچه شایسته خردمندی و پاکدلی ایشانست دآوری کنند ، آنچه باینده مردانگی و غیرت ایشانست دآوری دریغ ندارند .

دآوری در این زمینه یا آنگونه بایستی یا اینگونه ، و چون آن یکی نبود ما ناچار شدیم این یکی را درخواست کنیم ، و بهتر فطنتیم گفته های خود را در این باره با زبان روشن تر و بهتری ، برشته نوشتن کشیم و نسخه های

کسی از آن به چاپ رسانیده به کسانی که به خریداری و نیکخواهی آنان امید توان بست برای خواندن فرستیم ، اینست داستان نوشتن این کتاب و چاپ آن .

نکته ای را که می باید در اینجا یادآوری کنیم آنست که این کتاب چون در باره پیکرشته جستارهای لرجدارست ، و آنگاه از خواننده داوری طلبیده شده ، اینست هرکسی باید آن را با اندیشه خواند و هرسخنی را با دلیلهایی که پراپش آورده شده نیک سنجد و خرد را بدواری وادارد ، و پس از این باشد که از آن گذشته سخن دیگری پس از آن ، پردازد .

چون بارها دیده شده کسایکه کتابهای ما را میخوانند چون با سخنی ناشنیده روبرو میگردند ، در بار یکم دل آزرده میشوند و باسانی آنها را نمیتوانند پذیرفت ، و ز آنجا که هر گفته ای دلیل استواری همراه میدارد ناپذیرتن نیز نمیتوانند ، و اینست دو دل می ماند ، این کسان باید به پیکر خواندن بس نکرده کتاب را دو بار و سه بار بخوانند که بیگمان آنچه را که در بار یکم پذیرتن نتوانسته اند در بار دوم و سوم خواهند توانست .

بهر حال ما هیچ سخنی را بی دلیل نگفته ایم و این نمی خواهیم که کسی نافهمیده و بپز نکرده سخنی را از ما بپذیرد .

ما چنانکه خواهش کرده ایم دوست میدانیم هر خواننده ای راستی را داود باشد ، هیچ سخنی را از ما بی دلیل نپذیرد و از هیچ سخنی که با دلیست چشم نباشد چنان دقت که یک دادگاه بزرگست که او داورش میباشد و رفتاری کند که شایسته چنان جایگاه باشد .

اگر کسانی از آنان پس از خواندن بتوانند بدواری خود رویه کار دهند ، بدینسان که فهمیده خود را بنویسند و یا گفتاری پردلخته پروژانه ها فرستد و یا کتابی در همین زمینه بچاپ رسانند ، این کاروست که بسیار سودمند خواهد افتاد و هوده های بسیار نیکی را در بر خواهد داشت .

احمد کسروی

تهران ۱۳۲۳

شیعیگری چگونه پیدا شده ؟

شیعیگری تاریخچه بسیار درازی می‌دارد . بلکه خود تاریخی می‌باشد . ولی ما در اینجا آنرا بکوتاهی یاد خواهیم کرد . شیعیگری به این معنی که خواست ماست از زمان بنی امیه آغاز یافته . چون معاویه بدمتائیز کشته شدن عثمان با امام علی بن ابیطالب بچنگ برخاست و پس از مرگ او خلافت را با زور و تیرنگ ، بدست آورده در خاندان خود لرثی گردانید . این رفتار او به بسیاری از مسلمانان گران افتاد . و کسان بسیاری آرزوی خلافت کرده چنین خواستند که آنرا از دست بنی امیه بیرون آورند .

لیکن تا معاویه زنده میبود کسی نیارست بچند . پس از مرگ او حسین بن علی بکوشش برخاست ولی از ناپایداری پیروانش کلری از پیش نبرد . و بدینسانکه همگی می‌دانند کشته گردید . سپس چون یزید پسر معاویه مرد و پسر او معاویه نام پس از چهل روز خلافت از آن کناره جست و برخی آشتیگیا به میان افتاد عبدالله بن زبیر در مکه و محمد بن حنیفه در مدینه بدعوی خلافت پرداختند . و مختار دو کوفه برخاست که او نیز در نهان بخلالت میکوشید . ولی اینها نیز کلری نتوانستند و یکایک از میان رفتند . سپس دو خاندان بزرگی با بنی امیه بنبرد برخاستند؛ یکی عباسیان

(پسران عباس عموی بنیاد گزار اسلام ، و دهگری علویان (پسران علی) ، عباسیان بنیاد کار خود را برزمینه چینی نهاده چون فخرمندی ایرانیان را از بنی امیه مبدلستند و از آملگی آنان بشودش آگه میبوندند ، نمایندگان با لبرن فرستاده که در اینجا نهایی بکوششهایی بردارند و دسته هایی از پیروان پدید آورند . لیکن علویان بسادگی برمیخاستند و جنگ میکردند و کشت میشدند (چنانکه زیدبن علی ، یحیی پسر او ، محمد تقی زکیه ، برادرش ابرهیم ، حسین صاحب فتح و دهگران کشته شدند) از اینرو بنی عباس کار را پیش بردند و با دست ابومسلم بنیاد بنی امیه را برانداخته خود بجای ایشان خلیفه گردیدند .

کوتاه سخن آنکه از نیمه دوم سده نخست تاریخ هجری ، کشاکشهای بسیار سختی بر خلافت پیدا شده نبرد و جنگ بسیار میرفت . آرزومندان خلافت از هیچگونه کوشش در راه آرزو باز نمی ایستادند .

خونها از هم میریختند ، خاندانها بر می نداشتند ، دروغ و نیرنگ بکار میبردند .

در این کشاکش ها پیروان علویان " شیهه " نامیده میشدند که بهمان معنی " پیروان " میباندند . " شیعیگری " از همانجا آغاز گردیده .

این شیعیگری نخست یک کوشش سیاسی بی آلابشی ، و شیعیان بیشترشان مردان متوجه نیکی میبوندند و پاکدلانه و خیرتندانی در آنرا میکوشیدند ، چه بیگانهگوست که علویان بخلافت بهتر ، سزاده تر میبوندند ، در میان اینان مردان پاک و پارسا بیشتر باقیه میشدی ، بویژه در برابر بنی امیه که بیشترشان مردان ناپاک میبوندند .

چیریکه هست شیعیگری در این سادگی خود نایستاد و هر زمان رنگ دهگری بلان زده شد ، از همان زمانهای پیش یکدسته بتنوعی برخاسته چنین گفتند که در زمان نبویکر و عمر و عثمان ، نیز علی بخلافت مزنده تر بود و آن سه دن مسم کرده اند که به جلو افتاده اند ، اینرا گفته از نبویکر و عمر و عثمان نامشروعی نمودند .

این نخست آلودگی بود که شیعیگری پیدا کرد ، چه راستی آنکه پس از مرگ بنیادگزار اسلام ، باوان او که سران مسلمانان شمرده میشدند ، نخست با

ابوبکر و سپس عمر و سپس به عثمان خلافت داده بودند و علی ناختنودی
تر نمود نشان نداده بود و ناپستی دهد . در آنزمان که اسلام در شاهراه خود
میبود یهوس خلافت اکتاین و دو تورگی بمیان مسلمانان انداختن ، بیرون رفتن
تر اسلام شمرته میشدی . و پیداست که چنین کاری تر امام علی بن ابیطالب
نرسیدی . همین امام در زمان خلافت خود به معاویه مینویسد :

« آن گروهی که به ابوبکر و عمر و عثمان نست داده بودند بمن دست
دادند و کسی را نرسیدی که نپذیرد و گردن ننگزارد » برگزیدن خلیفه مهاجران
و ائمه راست . اینان هرکس را برگزیده امام نمانند عشنودی عهد نیز در آن
خولهد بود . (۱۱)

این را نوشته میخوهد معاویه را بنکوهد که در برابر خلیفه ایستاده . و
گفته او - یا بهتر گویم : بیرون شدنش را تر اسلام - برخش کشد .
کسیکه این نامه را نوشته چگونه توانستی در زمان خلافت ابوبکر و
دیگران ناختنودی نماید و ایستادگی نشان دهد ؟

تر آسو تاریخ نیک نشان میدهد که علی با آن سه تن با مهر و عشنودی
زیست . چنانکه دختر دوازده سله خود لم کشوم را بزانی مصر داد . در
کشتن عثمان نیز در آشکار ناختنودی نمود و پسر خود حسن را برای
نگهداری عثمان بیرون خانه او فرستاد .

ولی تندروان شیعه پس از پنجاه و شصت سال ، به هوس و نادانی
دشمنی همیانه او با ابوبکر و عمر و عثمان می افداحتند و تر بدگویی بآن سه
زن باز نمی ایستادند . که چنانکه گفتیم نخست آلودگی بود که شیعیگری
پیدا میکرد . میباید گفت : این تندروان نه همگی شیعیان ، بلکه یکمسته تر
آنان میبودند . و تر همان زمانها در نتیجه یکنداستنی - یکنداستنی که خود
نمونه ای تر بدی و ناپاکی ایشان میباشد - نام " رافضی " پیدا کردند .

چگونگی آنکه در آخرهای امویان زیدبن علی بن حسین تر مدینه بکوف
آمد ، و چون میخواست باز گردد شیعیان ننگزاردند و پانزده هزار تن با تر
دست دادند (بیعت کردند) . که بشورد و خلافت را بدست آورد .
زید فریب ایشانرا خورده به کار برخاست . ولی چون هنگامش رسید و باهستی
آمده جنگ گردد دسته انبوهی تر شیعه (که همان تندروان میبودند) بزودش

آماده چنین پرسیدند : " شما در باره ابو بکر و عمر چه میگوئید ؟ " زید از آنان خشودی نمود و ستایش سرود ، شیعیان همین را دستاویز گرفته زید را رها کرده پراکنده شدند ، زید گفت : " مرا در سخت ترین هنگام نیز رها کردید . " از اینجا آندست " رافضه " (رهاکنندگان) نامیده شدند . و بشوند این افرادی آنان بود که زید کازی را پیش نبرده کشته گردید .

چنانکه گفتیم عباسیان در ایران دسته ها پدید می آوردند و زمینه می چیدند و سرانجام با دست ابومسلم خلافت را به چنگ آوردند ، پیداست که آنان نیز با علویان دشمنی می نمودند ، بنی امیه از میان رفته این زمان کشاکش میان علویان و عباسیان افتاده ، و در زمان اینان بود که محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم و یحیی بن زید و حسین صاحب فغ و کسان دیگری کشته شدند ، اینان چون با شمشیر برمیخاستند ناچار زود از میان میرفتند .

در آنزمان یکی از کسبیکه دعوی خلافت میداشت جعفر بن محمد بن علی بن الحسین میبود (برادرزاده زید) ، اینمرد که پیروانی میداشت بکره نوین دیگری پیش گرفته چنین میگفت : " خلیفه باید از نزد خدا برگزیده شود ، و کسیکه از نزد خدا برگزیده شده خلیفه است چه توانا باشد و سررشته کلرها را بدست گیرد و چه توانا نباشد و در خانه نشیند . آنان که از مردم میخواهند دستگیر گردند باید باین برگزیده خدا گردن گزارند و فرمان برند و خمس و مال امام بردارند . "

بدینسان در گوشه نشسته ، (بعدوسر) دعوی خلافت میکرد و پیروانش گردن بدعوی گزارده گفته های او را می پذیرفتند ، ولی همانا از ترس بردن نام " خلیفه " نیارسته خواست خود را در زیر نام " امام " پوشیده میداشت ، تا این زمان " خلیفه " و " امام " یک معنی می بودی و همان خلیفه را " امام " نیز نامیدندی (۲) ، ولی در اینزمان و در زمان ایندسته اندک جدایی در میان آنها پدید می آمد ، اینان امام را بمعنی " برگزیده شده از سوی خدا " میگردند .

این داستان بسیار شگفتی بود ، زیرا دیگر نیازی به آنکه در راه خلافت بچنگ و کوشش برخاسته شود باز نمی ماند و یک کسی میتوانست در خانه نشیند و دعوی خلافت کند و گروهی را ، پیش پا کم ، بسر خود گرد آورد .

از آنسوی خلافت یا امامت نیز ارج خود را از دست داده یک چیز بسیار کوچک میگردید .

این نوم رنگی بود که شیعیگری پیدا میکرد و یک جنبش سیاسی رویه کیش میگرفت . از آنسوی معنی خلافت نیز دیگر شده چنانکه گفتیم خلیفه (یا بگفته خودشان : امام) یک پیشوای دینی می بود نه یک سرورشته دلی سیاسی .

پیران این امام که همان تندروان (یا راضیان) میبودند میدان پیدا کرده و در تندروی گام بزرگ دیگری برداشته چنین میگفتند : امام علی بن ابیطالب از سوی خدا برای جانشینی پیغمبر برگزیده شده و پیغمبر او را جانشین گردانیده بود . ابوبکر و عمر با زور او را بکنار زدند . و با زور او را واداشتند که بشلاخت ابوبکر گردن گزارد . بدین دستاویز زبان فزین و بدگویی به ابوبکر و عمر و عثمان و بسیاری از یاران پیغمبر می گشادند . به دروغ بانگی گستاخ گردیده میگفتند : عمر چون رفت علی را بکشد و بیاورد که به ابوبکر بیعت کند دختر پیغمبر در را نمی گشاد . عمر او را میبانه لنگه در و دیوار گزاشت و او ' محسن ' نام بچه ای را سقط کرد و از همین گزنده بود که از جهان در گذشت . از اینگونه داستانها که تاریخ آگاهی نمی داشت بسیار میگفتند .

چون بنیاد کار را بگزلگویی و تندروی گزارده بودند رفته رفته از این اندازه هم گذشتند و اینزمان سخنان دیگری بمیان آوردند : هرکه پیرو و امام زمان خود را نشناسد بدین مرده است (۱۳) . خدا ما را از آب و گل والتری آفریده و شیمان ما را از پازماده آن آب و گل پدید آورده (۱۴) . خدا دوشی و پیروی ما را بزمینها نشانداد . آنها که پذیرفتند پاره شدند و آنها که نپذیرفتند شوره زار گردیدند . بکوهها نشان داد آنها که پذیرفتند بلندگردیدند و آنها نپذیرفتند پست شدند . بآبها نشانداد آنها که پذیرفتند شیرین شدند و آنها که نپذیرفتند شور گردیدند . ' کارهای شما هر روزه بما نشانداده میشود که اگر نیکو کرده اید شاد باشیم و اگر بد کرده اید اندوهناک گردیم ' . معنی قرآن را جز ما کسی نداند . همه باید از ما بیروند . از اینگونه سخنان بسیاری که جز لاف زدن و گزافه گفتن شمرده

نشود ، و گوینده اش بیگمان یدین و خداتانشناس میبوده ، و ما نمیدانیم اینها را که گفته است و آیا راست است و یا دروغ و ساخته میباشد .
 بدینسان بکره جدای دیگری در اسلام پیدا شده و گروهی خود را از مسلمانان جدا گردانیدند ، اینان دشمنی سخت با دسته های دیگر نشان میدادند و پسران اسلام از یوبکر و عمر و دیگران نفرین و دشنام دروغ نمیکشیدند ، در پندار اینان دیگران همگی یدین می بودند و تنها ایندسته از شیعیان دین میدادند ، دیگران همگی بدوزخ خواستندی رفت و تنها اینان در بهشت خواستندی بود خود را " فرقه ناجیه " نامیده دیگرانرا همگی گمراه و تباه می شمارند ، چیزیکه هست با این کینه جوئی و پافشاری ، با دستور پیشوایانشان باورها و سبشهای خود را پوشیده داشته با " تقیه " راه می رفتند .

جعفر بن محمد که ما او را بنیادگذار این گیش میشناسیم پسر خود اسماعیل را بجانشینی نامزد گردانیده بود ، ولی اسماعیل پیش از وی مرد (و این مرگ او دلستانی پیدا کرد که خواهیم نوشت) ، و این بود پس از وی پسر دیگرش موسی الکاظم جانشین گردید .

در زمان این امام خلیفه عباسی بدگمان گردیده او را از مدینه به بغداد آورد و بیست و هفت سال در زندان نگه داشت تا در گذشت .

پس از وی پسرش علی الرضا جانشین میبود و این همانست که مأمون به وایمهدیش برگزید و پسرانش خواست ، و این خود پرسشست که کسی که خود را از سوی خدا برگزیده برای خلافت میشناخت و خلیفه عباسی را " جاثرو غاصب " میدانست چگونه وایمهدی او را پذیرفت ؟

پس از وی پسرش محمد تقی که دختر مأمون را نیز گرفته بود امام شد .

پس از وی پسرش علی تقی جانشین گردید ، پس از وی پسرش حسن المسگری ، که پسرانش خود شیعیان امام یازدهم می بود ، جایش را گرفت ، ولی چون این نیز مرد یک داستان شگفتوری در تاریخچه شیعیگری و خداد و شبیگری باز دیگر رنگی بخود گرفت ،

چگونگی آنکه این امام یازدهم را فرزندی شناخته نشده بود ، از ایشرو چون مرد بمیان پیروانش پراکندگی افتاد ، یک دسته گفتند : " امامت پهلوان

پذیرفت . . . یکمسته برادر او جعفر را (که شهبان جعفر کذاب مینامند) به امامی پذیرفتند یک دسته هم چنین گفتند : ' آن امام را پسری پنجساله هست که در سرداب نهان میباشد و امام لومت . . . سردسته اینان و گوینده این سخن عثمان بن سعید نامی می بود که خود را ' باب ' (یا در امام) نامیده میگفت : ' آن امام مرا میانه خود و مردم میفیبی گردانیده . شما هر سخنی مینارید بمن بگویید و هرپویی میدهید بمن دهید ' و گاهی نیز پناهیلی از سوی آن امام ناپیدا (به گفته خودش : توفیق) مردم میرسانید .

دوباره میگویم : داستان بسیار شگفتی می بود آن بچه ایکه اینان می گفتند کسی ندیده و تر بودنش آگاه نشده بود و این پذیرفتی است که کسی را فرزندی باشد و هیچکس نداند . آنگاه امام چرا رو می پوشید؟ چرا از سرداب بیرون نمی آمد ؟ اگر امام پیشواست باید در میان مردم باشد و آنرا راه برد . نهفتگی هر چه می بود ؟

لیکن در شیعیگری دلیل خواستن و یا چیزها بدوری خورد سپاردن از غنصت نبوده و کونهم ناپستی بود . آنگاه شیعیان با آن پانشاریکه در کیش خود میداشتند و با آن دوری که از آن مسلمانان (یا سنیان) پیدا کرده بودند این نشانی بود که از راه خود بازگردند . و ناچار می بودند که هرچه پیشی می آید بپذیرند و گردن گزارند .

با اینحال چون کار عثمان بن سعید و جاهگانه والاپی که برای خود باز کرده پشیمان فرمان میراند . پکسان بسیاری بویژه با آنانکه هوشیار می بودند و پی به راز کار می بردند . گران می افتاد . از اینرو کشاکشهای بسیاری برخاست و ما نامهای ده تن بیشتر در کتابها می یابیم که آنان نیز بدهوی میجابگری از امام ناپیدا برخاسته و همچون عثمان بن سعید خود را ' در ' نامیده اند . و عثمان با جانشینانش آنرا دروغگو خوانده از امام " توفیق " در باره بیزاری از ایشان بیرون آورده اند .

پس از عثمان پسرش محمد دعوی دری داشت . او نیز " توفیها " از ' ناسیه مقدسه ' امام ناپیدا بیرون می آورد و پولها از مردم گرفته بگفته خودش در توی خبک روفن بخانه امام می فرستاد . پس از او نوبت بحسین بن روح نامی رسید . پس از او محمد بن علی سیمری که هماغا از ایرانیان

میبوده " در " گردید "

هفتاد سال کمابیش این داستان در میان می بود ، لیکن چون سیمری را مرگ فرا رسد کسی را جانشین نگردانیده " توقیع " از امام بیرون آورد که دیگر دری نخواهد بود و امام بیکبار ناپیدا خواهد بود ، دانسته نیست این کار او چه وثری میداشت "

از آن زمان شهبان بیکبار بی امام گردیدند و بیسر ماندند لیکن چون " حدیثهایی " از امامان در میان می بود ، بدینسان " : در رخدادها بآنراکه گفته های ما را یاد گرفته اند باز گردید ، آنان " حجت " من بشمارند و من " حجت " خدا بآنان می باشم " (۵) ، ملایان و قبیلهای بهمین دستنویز خود را جانشین امام خواندند و بشعبان پیشوایی آغاز کردند "

بگفته خودشان آن چهار تن جانشینان ویژه " نواب خاصه " میبودند و اینان جانشینان همگان " نواب عامه " میباشند "

اینکه امروز ملایان آن جایگاه را برای خودشان باز کرده اند و مردم را زیر دست خود میشلارند و از آنان " خمس و مال امام " میگیرند ، بلکه سرورشته داری (یا حکومت) را از آن خود شناخته دولت را " عاصب " و " چائو " میشلارند ، این دستگاه به این بزرگی ریشه و بنیادش جز آن دو " حدیث " نمی باشد "

از آنسوی در زمان عثمان بن سعید و جانشینانش از داستان " مهدیگری " نیز سود جسته امام ناپیدای خود را " مهدی " نیز شناخته اند و بدینسان رنگ دیگری بشهدیگری افزوده شده است ، و چون مهدیگری خود تارنخچه ای میدارد میباشد نخست آنرا باز نموده موی پسر سخن خود آیم "

اینکه در آینده کسی پیدا خواهد شد و با پکرشته کنزهای بیرون از آیین (خارق العاده) جهان را به نیکی خواهد آورد پنداریست که در پسپاری از کپشها پیدا شده : جهودان چشم براه مسیح میدارند ، زردشتیان شاه بهرام را می پیوستند ، مسیحیان به فرود آمدن عیسی از آسمان امیدمنند ، مسلمانان چشم براه مهدی می دارند "

چنانکه در مستر (شرقشناس جهود نژاد فرانسوی) در اینباره گفته (۶) این پندار از باستان زمان در میان ایرانیان و جهودان می بوده "

ایرانیان که با هریمن باور داشته کارهای بد چهارا از او میدانسته اند چنین می پنداشته اند که روزی خواهد آمد و کسی از نژاد زرقشت بنام " ساوشیانت " پیدا خواهد شد و او هریمن را کشته چهارا از همه بدنها خواهد پیراست . اما جهودان چون آزادی کشور خود را از دست هشته به بندگی آشور و کلدان لغتاده بودند ، یکی از پیغمبرانشان چنین نوید داده که در آینده پادشاهی (مسیحی) از میان جهان خواهد برخاست و جهودانرا دوباره به آزادی خواهد رسانید ، که جهودان از آن هنگام مسیح را پیوسیده اند و کنون هم می پیوسند .

این پندار ها در میان جهودان و ایرانیان می بود و هرچه زمان بیشتر میگذاشته در آنها بیشتر ریشه میدوانیده و در اندیشه ها پالرج و بزرگی می افزوده ، سپس در آغاز اسلام ، پنداسان که دلم مستتر از روی دلیل نوشته و ما نیز در جای دیگری (۷) به گشادی سخن راندهم ، با دست ایرانیان ، به میان مسلمانان راه یافته و در اندک زمانی رواج بسیار پیدا کرده ، که کسایکه به آرزوی خلافت افتاده و میکوشیده اند بیشتر شان از آن سود جویی کرده ، هر یکی خود را مهدی می نامیده اند و نویدها در باره نیکی جهان می داده اند ، و برای پیشرفت کار خود از دروغسازی نیز بهره ریزیده هر یکی " حدیسی " یا " حدیثی " از زبان پیغمبر یا امام علی ابن ابیطالب میساخته اند .

محمد بن حنیفه که گفتیم در مدینه بدعوی خلافت برخاست نخست کسی بود که پیروانش او را مهدی نامیدند ، و چون مرد گفتند نمرده است و در کوه رضوی زنده می باشد و روزی بیرون خواهد آمد .

زید بن علی که در کوفه برخاست پیروانش او را نیز مهدی نامیدند و نویدها از نیکی حال اسلام با دست او بمردمان دادند .

علویان که در مدینه گرد آمده به محمد نفس زکیه بیعت کردند ایشان نیز او را مهدی شناختند و با این نام در همه جا شناخته گردانیده اند .

عباسیان که گفتیم نمایندگان پخراسان فرستاده زمینه بزرگی برای خود می چیدند ، ایشان نیز از مهدیگری به سودجویی پرداختند و خیزش خود را همان پندایش مهدی نامیدند .

بدینسان نام مهدی از صده نخست اسلام در میان می بوده . چنین پیداست که ابن شیبیان جعفری نیز از آن سود میجسته اند چون گروه نافرمانی میبوجدند که در زیر پرده " تقیه " می زیستند همانا بخود نوید داده می گفند : " مهدی از ما خواهد بود . کینه ما را از دشمنان خواهد چست . ما با به چهرگی و توانایی خواهد رسانید " . . .

این شعر را در کتاب ها بنام همان جعفر نوشته اند :

لکل اناس دوله یقربونها
ودوانقانی آخر الله هرینظر(۸)

سپس که داستان امام ناپیدا پیش آمده و ناپیدار شده اند که چشم برافش دارند همانرا مهدی نیز گردانیده اینبار بسود جوینی درستی از آن اسامه پرداخته اند . اگر دیگران بکفایت ساختندی اینها صد حدیث ساخته بنیاد پندار خود را بسیار استوار گردانیده اند . چیزیکه هست اینان بمهدیگری نیز رنگهایی افزوده به سخنان شگفتی مرخاسته اند : پیش از مهدی دجال پیوند خواهد گردید . روز پیدایش مهدی آفتاب بازگشته از سوی مغرب خواهد در آمد . یاران امام که ۳۳ تن بوده از شهر های شیمه نشین (شیمه نشین انروزی) از طالقان و قم و سبزوار و کاشان و مانند اینها خواهند برخاست . با " طی لارض " خود را بسکه خواهند رسانید . امام شمشیر کشیده " یالثارات الحسین " گفته بگرفتن خون حسین خواهد پرداخت . هرچه بنی امیه و بنی عباس است خواهد کشت . چندان خواهد کشت که پیرامون کعبه دریای خون گردد . مردم خواهندگفت : " در خون ریزی اندرّه نمی شناسد " . در پاسخ ایشان امام بمنبر رفته با چشمهای تشک آلود تشنگی کفش پاره خون آلودی را (که تشنگی کفش علی اکبر است) بدست گرفته خواهد گفت : " من اگر همه جهارا بکشم کيفر این کفش نخواهد بود " .

از اینگونه سخنان چندانیست که اگر بنویسیم باید همچون مجلسی و دیگران یک کتاب جداگانه پردازم .

اینست تاریخچه پیدایش کیش شیعی (کیش شیعی که امروز هست) بدینسان از صده دوم هجری پیدایش یافته و در بغداد و دیگر شهرهای عراق و همچنین در برخی از شهر های ایران . پیروانی داشته . چون بنیاد آن بگرفته و پندار گزارده شده بود . هرچه زمان می گذشته چیزها بآن افزوده میشده .

امامان دانشهای گذشته و آینده را میداشته اند ، زبان چهارپایان و مرغیان را می شناخته اند از ناپیدا آگه میبوده اند ، رشته کارهای چهارا در دست میداشته اند ، آرایش زمین و آسمان بسته به بودن یک امام است ، روزی خوردن مردم به پاس هستی او میباشد (۹) .

همچنین دو دشمنی با سه خلیفه و دیگران سران اسلام که پایه دیگری از آن کیش میباشد اندازه نشناخته روزبروز پافشارتر میگرددند . در قرآن هر چه ستایش هست از آن امامان خود دانسته هرچه نکوهش هست در باره آن سه خلیفه می شمارده اند .

در این میان دو چیز به پیشرفت این کیش می افزوده ، یکی نام نیک امام علی بن ابیطالب ، دیگری دستان دلسوز کریملا .

امام علی بن ابیطالب ، مرد بزرگی میبوده و متودگیهای بسیار میداشته ، شیعیان از نام نیک او سود جسته چنین ولعینمودند که پروان اویند ، آنمرد بزرگ را بنیاد گزار شیعهگری نشان دانه و چنین می فهمانیدند که جنبی سنی از شیعی از زمان آن امام ، و بر سر خلیفه بودن او یا ابوبکر و عمر آغز یافته ، و این کشاکشها و دشمنی ها بیاس او میباند ، از آنسوی در باره آن امام نیز بگزاره سربا برخواست او را هم از جایگاهش بیرون میبردند : " پیغمبر گفته با دوستاری علی هیچ گنالی زبان نتواند رسانید " (۱۰) . خدا گفته دوستاری علی هیچ دژ منست و هر که بدژ من در آید از خشم من ایمن خواهد بود " (۱۱) . در این باره سخنانی هست که اگر نوشته شود کتاب بزرگی گردد .

اما دستان دلسوز کریملا : این دستان از روزی که روی دلا مایه خشم و لاسوس بیشتر مسلمانان گردید و کسان بسیاری به خونخواهی برخاستند و خونها ریخته شد ، ولی شیعیان جعفری از آن به بهره جویی سیاسی برداشته با برها کردن بزمهای سوگواری یاد آنرا تازه نگه داشتند و در این باره سخنان شگفتی به میان آوردند : " هرکسی بگریه و یا بگریاند و یا خود را گریان وانساید بهشت برایش بناها باند " .

برسر خاکهای امام علی بن ابیطالب و حسین بن علی و دیگران گنبدها قرارشده و آنها را زیارتگاه گردانیدند ، بهرکی زیارتنامه ها پدید آوردند :

« هر که حسین را در کربلا زیارت کند مانند کسیست که خدا را در عرش زیارت کرده » .

اینها - این گرافه گوهرها - اگر هم از زمان جعفر بن محمد و جانشینان او و از زبان آنان بوده بیگمان چیزها بآن افزوده گردیده ، بیگمان روزیروز در رویش و بالشی میبوده .

گذشته از اینها ، آن سبکبازی که در شیعیگری از پادشاهای سخت اسلام میبود ، و یک شیعی از جهاد و نماز آدینه و مانند اینها آسوده میگردد و بلکه می نوشت نزاری نخواست و روزه ای نگیرد و از هیچ بدی نپرهیزد و با رفتن بزیارت حسین و با نگرستن پاو همه گناهان خود را بیفزاید ، آن نوبدهایی که در پاره میتجیگری امانان در روز رستاخیز و رفتن همه شیعیان بهشت داده شده بود ، آن برتری از گوهر و آفرینش که شیعیان در پاره خود باور میداشتند و خود را از سرشت بهتر و پاکتری میدانستند ، آن دستگاه جانشین امام و سررشته داری و فرمانروایی که ملایان شیعه برای خود ساخته بودند ، هر یکی انگیزه دیگری برای کشانیدن مردم سلاطه درون بسوی شیعیگری و پایداری آنان در این کیش می بوده .

یک چیز دیگری که میباید در اینجا یاد کنیم آنست که باطنیگری که پدید آمده از همین شیعیگری می بود ، و باطنیان در دشمنی با مسلمانان و در بهزدن یگفتگی و همدستی آنان چند گام بالاتر از شیعین گزارده بودند ، در زمانهای دیرتر ، شیبگری چیزهای بسیاری را از باطنیگری گرفته است . از این گذشته کوششهایی که باطنیان در راه بدست آوردن خلافت کردند ، و نیروهایی که اندوختند ، و فرمانرواییهایی که در مصر و یمن و ایران و دیگر جاها بنیاد گزارفند ، در رواج شیعیگری و در کستانخی و بیساکشی شیعیان کارگر بوده است . ولی ما چون در این کتاب از باطنیگری سخن نراندهیم اینست از آمیختگی شیعیگری با آن نیز سخن نمیرانیم . اینرا باید در کتاب جداگانه ای نوشت .

اما رواج شیعیگری در ایران : این خود تاریخ درازی داشته که ما ناچاریم در اینجا فهرست آنرا یاد کنیم .

باید دانست از روزیکه عرب به ایران دست یافت انبوهی از ایرانیان

پیگیری آثارها برنقشه برای رهایی بگوشه‌هایی برمیخاسته ، بویژه در زمان بنی امیه که چون شمار ایشان بیشتر می‌بود ، دشمنی ایرانیان با عرب بیشتر شده بود ، و علویان که با بنی امیه نبردند و میکوشیدند ، ایرانیان ' لاله‌ب علی هل لبغض معاویه ' هوادار علویان می‌بودند ، از اینرو شیخگری در ایران زمینه آماده می‌داشت و کسانی از علویان که گریخته به اینجا در آمدند در مازندران و گیلان فرمانرواییها بنیاد گزارند .

سپس آل بویه که پادشاهی بنیاد نهاده تا بغداد پیش رفتند ، اینان چه از روی باور و چه از راه سیاست ، هواداری از شیخگری نمودند و در عراق و ایران بروج این کیش بسیار افزودند .

در زمان سلجوقیان ، چون پادشاهان آن خاندان سنی می‌بودند ، از بروج شیخگری کاست ، سپس در زمان مغول ، چون خاندان چنگیز بیکیمن پایه‌ست نه می‌بودند بار دیگر شیخگری در ایران به بروج افزود ، و یکی از پادشاهان بزرگ ایشان (سلطان محمد خدابنده) خود شیعی گردید و سکه بنام دوله امام زد .

پس از برافتادن مغولان سرداران که در خراسان برخاستند ، و مرعشیان که در مازندران پیدا شدند ، و قره قویونلوین که به بخش بزرگی از ایران فرمان یافتند ، کیش شیعی می‌داشتند و پیشرفت آنرا در ایران بیشتر گردانیدند ، سید محمد مشعش در خوزستان که دعوی مهدیگری می‌داشت شیخگری را با باطنیگری در هم آمیخته بدآموزهای نوی را بمیان مردم انداخت .

پس از همگی نوبت به شاه اسماعیل رسید که چون برخاست سنی کشی پرداخته با زور شمیر شیخگری را بهمه جای ایران رسانید نفرین و دشنام به ابوبکر و عمر و دیگر بزرگان پیغمبر را پیشه ایرانیان گردانید .

از این زمان شیخگری کیش رسمی ایرانیان گردید و سیاست کیش و کشور بهم آمیخت ، بویژه که این رفتار اسماعیل و سنی کشیهای او پاد کاری پیدا کرده سلطان سلیم پادشاه عثمانی هم در کشور خود بشیعه کشی برخاسته چهل هزار تن را ، از بزرگ و کوچک و زن و مرد ، نابود گردانید . سپس از اطعمای سنی " قنوی " گرفته بجنگ شاه اسماعیل شتافت و در چاندان او را شکسته گریزانید .

از اینجا دشمنی سختی میانه ایران و عثمانی پدید آمد و پادشاهان عثمانی هر زمان که فرصت یافتند بایران تاختند . سپس در زمان شاه طهماسب (پسر اسماعیل) و سلطان سلیمان (پسر سلیم) نیز جنگها و خونریزها رفت . اسماعیل دوم (پسر طهماسب) خواست شیعیگری را از ایران براندازد و با جلوگیری از نفرین و دشنام کند . زمانی فرصت ندادند از میان رفت .

پس از وی در زمان سلطان محمد و شاه عباس و شاه صفی بار دیگر جنگهای بسیاری در میانه رفت . و این بار عثمانیان از علمایان فتوی گرفته کشتار و تاراج هم میکردند . و زنان و دختران را برده گرفته و با خود برده در بازارهای استانبول و صوفیا و بلگراد می فروختند .

در پایان در زمان صفویان . چون آقمان بشوند دو تیرگی سنی و شیعی بناقلمانی برخاسته پس از جنگهایی پلهپهان دست یافتند و شیرازه کارهای ایران از هم گسیخت عثمانیان بترجم فرصت یافتند و به آذربایجان و کردستان و همدان لشکر آورده چیره شدند و در میانه خونهای بسیار ریخته گردید .

سپس چون نادر برخاست این شاه غیرتمند از یکسو به سر عثمانیان تاخته ایشانرا از سراسر خاک ایران بیرون راند . و بارها لشکرهای قهوه آنها را از هم پراکند . و از یکسو به کندن ریشه کینه و دشمنی کوشیده چنین خواست که شیعیگری را از نفرین و دشنام پیراسته و از باورهای گزافه آمیز پاک گردانیده آنها را بکارهای از راههای " قهپی " و " تمایب " و شیعان (با بهتر گویم : جعفریان) را با مالکیان و حنفیان و حنبلیان و شافعیان در یک رده نشاند . و میانه آنان مهر و دوستی پدید آورد . و در اینراه بکوششهای بسیاری برخاسته بارها علمای سنی و شیعی را بهلوی هم نشاندند بگفتگو وادانت و بارها بعثمانیان فرستادگان فرستاده با این شرط پیشنهاد آشتی کرد . و درمیان چون پادشاهی را میپذیرفت از ایرانیان در اینباره پیمان گرفت . ولی این کوششها بیفروده در آمد و آن پادشاه غیرتمند کشته گردیده از میان رفت . شیعیگری بحال خود مانده تا اینکه رسید که امروز است . داستان آنها با مشروطه نیز همگی میدانیم اینست فهرستی از تاریخچه رواج شیعیگری در کشور ایران

گفتار دوم

خونده هایی که به شیعیگری توان گرفت •

چنانکه دیدیم شیعیگری نخست یک کوشش سیاسی می بوده سپس کیشی گردیده • اکنون میخواهیم از این کیش بسخن پرداخته خرده های بسیاری را که بآن توان گرفت • هر یکی را به کوتاهی یاد کنیم :

نخست : چنانکه گفتیم بنیاد شیعیگری بر آنست که خلیفه پاهستی از سوی خدا برگزیده شود نه از سوی مردم ما می پرسیم : دلیل این سخن چه میبوده • کتب اسلام قرآن می بود • آیا در کجای قرآن چنین گفته ای هست ؟؟ چگونه تواند بود که چنین چیزی باشد در قرآن یادی از آن نباشد ؟؟

از آنسوی رفتار سران اسلام که پس از مرگ پاکمرد عرب فراهم نشستند و بگفتگو پرداختند و نخست ابوبکر • و پس از مرگ او عمر • و پس از مرگ او عثمان و پس از کشته شدن او علی را بخلافت برداشتند • این رفتار هایل روشنی به پیمایی آن سخن می باشد •

کسانیکه در آنگهنگام نقوشی اسلام پاکدلاهی بآن گزیده • و در راه پیشرفت آن گزند ها دیده و جنگها کرده بودند • چه پلور کردنیست که همان که پاکمرد عرب همه چیز را کنار گزاونند و بدلخسواه و هوس یکی را

خليفة گردانند ۱۴۰۰۰

شعبان می گویند : همگی از دین بازگشته مگر سه تن * (۱۳) ولی آنها این سخن بلور کردن نیست ۱۴۰۰۰ چه بوده که همگی یکبار از دین بازگردند ۱۴۰۰۰ گرفتیم که ابو بکر و عمر خلافت میخواستند و به آن هوس از دین رو گردانیده اند ، دهگران را چه سودی در میان می بوده ۱۴۰۰۰ من شیوه شعبان است که در راه پیشرفت سخن خود از دروغ باز نماند.

آننگذ ما نامه امام علی بن ابیطالب را که به معنوی نوشته است آوردهیم ، در اینجا میگوید : مردم بمن دست دادند بدقتان که ابو بکر و عثمان دست داده بودند ، * بدخلالت خود دلیل این را می آورد و هیچ نمی نویسد : خدا مرا برگزیده بود " یا " پیغمبر آگاهی داده بود " ، در آن نامه آشکاره می گوید : " برگزیدن خلیفه مهاجران و انصار راست است که هر که را برگزینند و امام نامیند خشنودی خدا در آن خواهد بود " ، امیدوارم این گفته آن امام کجا و آن سخن شعبان کجاست ۱۴۰۰۰

ملایان دلیل آورده میگویند : " خلیفه بایستی گناه نکرده باشد ، دایرترین و دقتترین و برترین مردمان باشد ، و چنین کسی جز با برگزیدن خدا نتواند بود " ، می گویم : این را از کجا میگوید ۱۴۰۰۰ اگر این سخن راست بودی بایستی بنیادگذار اسلام گوید ، نه اینکه شما بدخواه به بافندگی پردازید ، از دلیلهایی که در این باره یاد میکنند ، یکی داستان غدیر خم و دیگری داستان کافذ و خلمه خواستن پیغمبر اسلام در دم مرگش می باشد ، و چون مرا در این باره داستانی هست و گفتگویی رفته بهتر میدانم همان را در اینجا بازگویم .

در دیماه سال ۱۳۶۱ برای دیدار پانزده تریون با آقای واعظپور سفری بان شهر کریم ، در یکی از نشستها در خانه آقای نصری ، آقای پاک روان چنین آغاز سخن کردند .

" کسانی از علما و دیگران چون شهید بودند شما خواهید آمد با من می گفتند با او مباحثه هایی داریم ، من پاسخ دادم آقای کسروی مباحثه نمی کند

ولی اگر چیزهایی پرسیدند پاسخ داد گفتند پس خواهشمندیم این پرسشهای ما را برسانید و پاسخ خواهید . ایشان که از سنیها هواداری می کنند آیا به داستان غدیر خم چه پاسخ میدهند ؟ در آن روز پیغمبر علی را به خلافت برگزیده گفت : ^۱ من كنت مولاه فهذا علي مولاه . همچنین به داستان خلمه و کاغد خواستن پیغمبر و جلوگیری کردن عمر چه میگویند ؟ پیغمبر در بستر مرگ خواست امام علی بن ابیطالب را بخلافت برگزیند که جلیبی برای کشاکش دیگران باز نماند . این بود گفت : ^۲ التوتی بقلم و قرطاس اکتب الکم کتابائن فاضلوا بدهه ابدا . (۱۳۳) عمر چون داستان را فهمید نگراشت و چنین گفت : ^۳ ان الرجل ليهجر حسينا كتاب الله . (۱۴۶) به پیغمبر نسبت هفیا نگویی داد . من نیک میدانم که شما اینها را از دین نمی شمارید و راستی هم دین اینگونه گفتگوها نیست . ولی چون اینها در دل های مردم جا گرفته و هرزمانیکه نام دین بمیان می آید بدرنگ بیاد این سخنان می افتند و میپرسند و ما تا بلینها پاسخی ندهیم دستبردار نخواهند بود . از اینرو من پرسش های آنها را رسانیدم که شما پاسنهایی بدهید .^۴

این سخنانی بود که پاکروان گفتند . چون در نشست جز از یازان گسان دیگری نیز می بودند پاسخ پرداخته گفتم : بسیار ولستست که این گفتگوها از دین نیست . در هزاره سیصد سال پیش از این کشاکشهایی در باره خلافت رخ داده و هرچه بوده پایان یافته و گذشته . امروز از گفتگوهای آنان چه سودی تواند بود ؟؟؟

اینها نه تنها دین نیست ، خود بیهیست . راستی را دین برای آنست که مردمان چندین بیخردا و نالهم نگرند که زندگی خود را رها کنند و بداستانهای هزاره و سیصد سال پیش پردازند و در میان مردگان کشاکش اندازند . کسانیکه اینها را از دین می شمارند معنی دین را ندانسته اند .

دین شناختن معنی جهان و زندگی و زیستن به آیین خرد است . دین آنستکه امروز ایرانیان بدانند که این سرزمینی که خدا پادشاه داد چگونه آباد گردانند و از آن سود جویند و همگی باهم آسوده زیند و خاندانهایی به برتوبلی نیفتند و کسالی گرسنه نمانند و دمی ویرانه نمانند و زمینی بی بهره نیابد . دین آنست که امروز توانگران ایران سرمایه های خود را در راه

کشیدن جویها و پدید آوردن چشمه ها و آباد گردانیدن دبه ها بکار اندازند که هم این ویرانیها از میان برخیزد و هم هزاران و صد هزاران خاندانهای گرسنه و بیوا از بدبختی رها گردند . دین اینست . از اینست که خدا خشنود خواهد بود . گفتگو از کشاکش علی و ابوبکر چیست که خدا آرا خوشدلرد و به کسی به این نام مزدی دهد ۱۴ .۰۰۰ اینها را میگویم تا این آقیان نیز بدانند و معنی درست دین را دریابند .

از آنسوی این نیز رامتست که این سخنان در دلهای ایرانیان جا گرفته و ما تا در پیرامون آنها سخن نرئیم از دلهایشان بیرون نخواهند کرد . اینست من نیز بیرمشهای آنها پاسخ می گویم :

اما دستان " غمیر خم " بسیلو شگفت است که ملایان معنی این جمله را نمیدانند . مگر آنان کتبههای فقه را نمیخوانند که " ولا ، " خود یک " بایی " از بابهای فقه می باشد ۱۴ .۰۰۰ این یک وصیت خانقاهیست . پیغمبر را با کسانی ورته " ولا " در میان مهبوده و اینست میگوید : " من با کسیکه " ولا ، " می دلبستم علی در این زمین جانشین من خواهد بود " . آخر در کجا مولی " بمعنی خلیفه است ۱۴ .۰۰۰

از این گذشته اگر خواست پیغمبر برگماردن " خلیفه " بودی بایستی نخست در این زمین سخن براند که باید برگزیدن و گماردن خلیفه از سوی خدا باشد نه از سوی مردم . پس از آنکه این زمین را روشن گردانید با یکزبان آشکاری بگوید : " اینک نخستین خلیفه من علیست که خدا او را برگزیده " . دستانهای بآن بزرگی را چه معنی میداشت که با یک جمله نازوشن و کوتاهی برساند . و آن جمله را بگوید و بگذرد و بپزههای دیگری پردرد ۱۴ .۰۰۰

از اینها هم گذشته . مگر بیوان پیغمبر که سالها با وی بسر برده و در راه او جانبارها کرده بودند زبان او را نمی فهمینند ۱۴ .۰۰۰ یا دلبستگی آنان به پیغمبر و دستورهایی او کمتر از شیعیان قرظین می بوده ۱۴ .۰۰۰ این چه بلود کردنیست که پیغمبر علی را خلیفه گرداند و پارانش آرا ناشنیده گیرند و بگرد سر ابوبکر در آیند ۱۴ .۰۰۰ پس چرا با دیگر دستورهایی پیغمبر این کار را نکردند ۱۴ .۰۰۰

اما داستان مرگ پیغمبر و جلوگیری عمر : من نمیدانم این داستان تا چه اندازه راست است و آیا رخ داده یا نه . در این باره جستجوئی نکرده ام .
 لیکن اگر راستست رفتار عمر بسیار بجا بوده . این دلیل است که عمر معنی اسلام را بهتر از دیگران میدانسته . دلایلیست که آن مرد یک باور بسیار استوار بخدا و اسلام می داشته . اینکه ایراد می گیرند که به پیغمبر " نسبت هدیان" داده راست نیست . گفته است : " ان الرجل لیهجر " " هجر" بمعنی سرسام است . نه بمعنی هدیان . هدیان از کمی خورد بر خیزد ولی سرسام نتیجه بیماری باشد . عمر گفته : این مرد سرسام میگوید و این گفته به پیغمبر بر نخواهد خورد زیرا یک پیغمبری چنانکه بیمار گردد . لاغر شود . رنگش زردی گیرد . همچنان سرسام گوید . سرسام دنیای بیماری باشد و کسی نخواهد برخورد . اگر برانگیختگان از این چیزها برکنار بوفندی بایستی پیش از همه از بیماری برکنار باشند و هیچگاه بیمار نگردند . یک پیغمبری که بیمار شده سرسام نیز خواهد گفت و جای شگفتی نیست .

از آنسوی شما میگویند : پیغمبر بیسواد میبود و نوشتن و خواندن نمی توانست . پس چگونه فاعه و کافه میخواست که چیزی نویسد ؟؟ از این گذشته چگونه در بیست و سه سال زمان پیغمبری خود دربارہ جانشین گفتی را نگفته بوده که میخواست در بستر مرگ بگوید ؟؟ چگونه داستان باین بزرگی را با بی پردایی گذراتیده بوده ؟؟ از اینهم می گذریم : مگر شما جدایی میانه سخنان و اهنمایانه و پیغمبرانه یک برانگیخته با دیگر سخنانش نمیگذرید ؟؟ مگر پیغمبر اسلام هرچه گفتی و هر زمان که گفتی فرہ (وحی) بودی ؟؟ شما میبینید که پیغمبر اسلام خود جدایی میانه سخنانش میگذزوده و آنچه را که بنام فرہ میبوده از قرآن میگذراتیده . در این باره نیز اگر سخنی از راه فرہ داشتی بایستی از قرآن باشد نه آنکه در بستر مرگ یک سخنانی گوید .

گذشته از همه اینها از کجا که خواست پیغمبر نوشتن چیزی در باره جانشین میبوده ؟؟ و آنگاه از کجا که میخواست علی را بجانشینی برگزیند ؟؟ باینها چه دلیل هست ؟؟
 پس از همه اینها باز میگویم چه شد که دلیستگی شیعیان فزویں باسلام و

دستورهای پیغمبر اسلام بیشتر از دلبستگی پدران پیغمبر گردید ۱۹۰۰۰ آن مردمانی که در راه پیغمبر و دین او از جان گذشته و آن همه گزندها دیده بودند ، چه شد که بعد از ملائیک شکم پرست ایران بدستورهای پیغمبر لرج نمی گزاردند ۱۹۰۰۰

چه شد که عمر بگفته شما آن توهین را به پیغمبر کرد و کسی پاو ابراد نگرفت ۱۹۰۰۰

فردا که آقای پاکروان اینها را گفته بودند یکی چنین پاسخ داده بوده .
" راستست که پیغمبر بیسواد می بوده وئی میخواست خلمه و کافظ بیلورند که او بگوید و دیگری بنویسد " .

شب دیگر بتر گفتگو میرفت و آقای پاکروان این پاسخ را یاد کردند گفتیم پیغمبر اسلام بهاء الله نمی بود که عربی نداند و در دست آن زبان دوامند . پیغمبر توانستی هر خواستی که داشتی باسانی بزبان آورد ، اگر خواستش این بودی که دیگران نویسند گفتی : " انتونی بقلم و قرطاس اعلیٰ هلیکم " .
و نگفتی : " اکتب لکم " . این دو تا از هم جداست .

شگفت تر آن بود که یکی در همان نشست سخن آغاز کرد و چنین گفت : " پیغمبر چون میدانست که اگر در زمان زندگانی خود خلافت امیرالمومنین را آشکار گرداند کسانی نخواهند پذیرفت و در میانه دو سخنی و پراکندهگی پدید خواهد آمد از اینرو آنرا نگه میداشت که در آخرین ساعات زندگانی " .

یکی از دانشمندان سخن او را بریده و خودش آنرا بدینسان بیان رسانید :
" دو سخنی را بمیان اندازد و در برود " .

از این گفته همگی خندیدیم و دیگر بیاسخی نیلا نیامد .
تا اینجاست داستان شگفت تر آنکه برخی از ملائیک این داستان را که در مهنه پرچم نوشته بودیم خوانده اند ، و بجای آنکه بخود آیند و بدانند تا چه اندازه گسره و نادانند آخرین تیر خود را بکمان گزاردند چنین می گویند :
" پس چرا امیرالمومنین همیشه از غضب حق خود شکایت میکرد ۱۹۰۰۰ " .
میگویم آنچه ما میدانیم امام علی بن ابیطالب بچنان کاری پرنخاسته است . این تواند بود که او خود را شایسته تر از ابوبکر و عمر میدانسته و در حق

خود گله مند میبوده (و خطبه ششقه نیز اگر از آن امام بوده پیش از این اندازه را نمیرساند) ولی اینکه آندو خلیفه را ' غاصب ' بداند و با آنان دشمنی کند یا در برابر ایستد هرگز نبوده است و نتوانستی بود . با اینحال اگر ذیلی بدست آید و دانسته شود که او بدانسانکه گفته شیعانست خود را برگزیده خدا برای خلافت میدانسته و پکارهایی میکوشیده ما او را نیز همچون دیگران گمراه شمارد بزرگش نخواهیم گرفت . ما او را دوست میداریم نه برای اینکه نعلش علی می بوده با دامادی پیغمبر را میدانسته ، بلکه برای اینکه مردی سراپا پاکی میبوده و گردن بخوابشهای تنی نمیگزارده است .

این یک گسختنی بزرگی از شیعانست که برای پیشرفت سیاست خود چنین کارهایی را از آن امام پاک باز گفته اند . گسختنی بزرگی از ایشانست که بچنین دروغهایی برخاسته اند .

دوم : اگر چنین انگازیم که در اسلام بایستی خلیفه از سوی خدا برگزیده شود . در آنحال بایستی این برگزیده خدا خود را به مردم نشان دهد و دلیلهای خود را باز گوید و از هر راه بکوشد تا بهخلافت رسیده رشته کارها را بدست گیرد . و توده های مسلمان را راه برد و کشورهای اسلامی را از دشمنان نگاهدارد . خلافت برای این کارها میبوده و بی اینکارها معنایی نمیدانسته . اینکه کسی در خانه نشیند و خود را نهایی خلیفه خواند و دسته کسی را بسر خود گرد آورده بآنان هم سپارد که بکسی نگوید و " تقیه " کنید چیزستکه من نمیدانم چه نامی بر روی آن گزایم . بهر حال این کار جز پراکندگی بمیان مسلمانان انداختن و از نیروی ایشان کاستن نتیجه ای نمیداده و نتوانستی داد .

خواهند گفت : گناه مردم بوده که خلیفه خدا را نمیپذیرفتند میگویم : خلیفه خدایی بایستی بکوشد و خود را بمردم بپذیراند . بایستی با گمراهان آبروفرا را کند که پیغمبر کرده و آنانرا براه آورده بود . آنگاه خلیفه خدایی که خود را پنهان دارد و گاهی نیز بیکبار اشکار کند گناه مردم در نپذیرفتن او چه میبوده است ؟؟؟

شگفتست که از یازده تن امام که بوده اند کسی جز امام علی بن ابیطالب خلافت نکرده و کسی جز حسین بن علی به طلب آن نکوشیده .

از بازمانده حسن بن علی کسبست که به خلافت رسید و آنرا نگه نداشت .
 علی بن الحسین چندتن گوشه گیر و آسایشخواه و چندان گریزان از این کار
 میبود که چون در سال ۶۳ هجری مردم مدینه به یزید شورشیدند او خود را
 کنار کشیده از شهر بیرون رفت و به یزید نامه نوشته از همستی با مردم
 یزیری جست . سپس چون یزید مرد و کسان بسیاری در راه خلافت می
 کوشیدند او نه تنها نکوشید ، مختار که در کوفه بکوشش برخاسته بود چون
 فرستاده بنزد وی فرستاد و پرک خواست که مردم را به خلافت او بخواهد
 پذیرفت و مختار ناچار شده مردم را به محمد حنفیه خواند . از محمد البقر
 من جز گوشه نشینی سراغ نمیدانم جعفر الصادق را گفتم که خلافت را
 میخواست ولی به هیچ کوشش در آنکار برنخاسته از ترس جان یکبار آنرا
 نهان میداشت . پسر او موسی الکاظم گذشته از آنکه همچون پدرش آرزوی
 خلافت را بسیار نهان میداشت دستگیر هم شد و بیست و هفت سال در
 زندان بسر برد . پسر او علی الرضا را مأمون ولجهد گردانید و با اینحال
 به خلافت نرسید . دیگران جز خانه نشینی و خوش گفتاری گذری نداشتند . آیا
 اینست معنی برگزیده شدن برای خلافت ؟ ۱۹ . ۰۰۰

سوم : این گفته ها که " خدا ما را از آب و گل و لائری آفریده " ، با
 " خدا چهارترا بیاس هستی ما پدید آورده " ، " کارهای شما هر روز بما نشان
 داده شود " و مانندهای اینها که در کتابهای شیمی فراوانست . آیا چه دلیلی
 همراه داشته ؟ ۱۹ . ۰۰۰ کسبیکه بچنین سخنانی برمیخاسته آیا نیایستی دلیل یاد
 کند ؟ ۱۹ . ۰۰۰ آیا بچنین دعویهایی بیدلیل برخاستن راه لاف گوئی را بروی
 فریبکاران و هوسبازان بلا کردن نمیبوده ؟ ۱۹ . ۰۰۰ مثلاً بهاد الله که دعوی
 خدایی کرده آیا نتوان گفت که علیه گستاخیش اینگونه سخنان میبوده ؟ ۱۹ . ۰۰۰
 از آنسوی آیا آن لعمان چه جنایی با مردم میداشتند ؟ ۱۹ . ۰۰۰ آیا نه
 آنست که هر یکی همچون دیگران نامولمان به این جهان آمده و نامولمان
 میرفته ، و همچون دیگران خورده و خوابیده و بیمار گردیده و آسیب دیده و
 هیچگونه برتری در میان نبوده ؟ ۱۹ . ۰۰۰ با اینحال آن گزافه ها سرودن چه
 معنایی داشته ؟ ۱۹ . ۰۰۰

در جاییکه بنیاد گزار اسلام با آن جلجگه و با آن برگزیده گیش ، خود را

بکنن همچون دیگران میخوانند بیژمادگان او چه میرسیده که بچنین سخنانی
زیان گشایند ؟؟؟

این سخنان گذشته از آنکه دروغست گستاخی با خدا میبوه ، ما نیک
نمیدانیم این سخنان کدام یکی از خود آنان سرزده و کدام یکی را بیرون
ساخته و به ایشان بسته اند ، بهرحال چنین دعویهایی را جز یقینی و
خداشناسی نتوانیم شمرده .

ما یکی از هوده هایی که از دین می خواهیم آنستکه مردمان معنی جهان
و زندگی را نیک شناخته بدانند که خدا همگی را یکسان آفریده و تنها در
سایه نیکوکاریست که یکی را بدیگران برتری تواند بود ، یکی از
هوده هاییکه میخوانیم آنستکه کسی بچنین لافهای نامسا نتواند برخاست و
مردمان پنهان گرفته هایی نتواند گرورد ، به اینگونه لافهایی برخاستن و یا
آنها را پذیرفتن جز یقینی نتواند بود .

چهارم : شیعیان با آن باورهایی که در باره امامانشان میدانند اند آنها را در
پهلوی برانگیختگان نشانیده ، بلکه بالاتر از آنان گردانیده اند ، زیرا در نزد
آنان امام برگزیده خدا میبوه ، همه دانشها را میدانسته ، همه زیانها را
میشناخته ، از ناپیدا آگاه میشده ، هرکسی میبایسته از او فرماید ، آسمان و
زمین با هستی او آرام میگرفته ، معنی قرآن و دین را کسی جز آنان
نمیدانسته ، با این ستایشها که از امام میکنند او را بالاتر از برانگیختگان
میگردانند ، ما میروسیم : دلیل این باورها چیست ؟؟؟ پس چرا از چنین
امانان در قرآن پادی نشده بود ؟؟؟

بسیار شگفتست که پیغمبر اسلام آشکاره میگفته : " من از ناپیدا آگاه
نیستم (۱۵) ، اینان میگویند امامانشان آگاه می بوده اند و دانشها را
ناپیدا دانی آنان می آورند .

بسیار شگفتست که پیغمبر اسلام از توانستنی (معجزه) ناتوانی مینموده
(۱۶) ولی اینان از امامانشان توانستنها یاد میکنند و دستهای بسیار مینویسند
شگفت تر از همه آنکه در سالهای آخر که نقضهای اروپایی در شرق
شناخته گردید کسانی از ملایان چنین میگویند که امامانشان همه آنها را
میدانسته اند و این دانشها در حدیثها هست ، برخی از آنان جمله هایی را از

این حدیث و آن حدیث گرفته و آغاز و انجامش را انداخته با زور
معنی هایی در میآورند و آنها را به رخ دانشمندان میکشند ، و من لمیدلم
پایین کتو ایشان چه نلمی دلم .

در همان حدیثها هزارها سخن ، در باره آسمان و زمین و ابر و باران و
ستاره و زمین لرزه و دیگر متنلمهای اینها ، از زبان املانشان آورده اند ، و
شما چون نیک نگرید بیشتر آنها بی لرجتر از اسانه های پوره زنانه است :
' آدم چون از بهشت به زمین افتاد جبرئیل کسی گندم از بهشت برایش آورد
که بکارود و گرسنه نماند ، از آن گندم آنچه آدم کاشت گندم در آمد ، و
آنچه حوا کاشت جو در آمد ' . اول شام پرسیدند از جزو مد پاسخ داد
فرشته ایست بنام رومان گمشته شده به درواها چون پیش را به دریا گزارود
بالا آید و چون بیرون آورد پایین رود ' . پرسیدم زمین برچه چیز است ؟
گفت برماهی ' پرسیدم ماهی برچهیست ؟ گفت بر آب ، گفتم آب برچهیست
؟ گفت برسنگ ' گفتم سنگ بر چهیست ؟ گفت برشاخ گکو میش ' . . .
(۱۷) آیا اینهاست دانشهای گذشته و آینده ؟ آیا شرم آورد نیست که
کسانی باینگونه سخنان بتازند و آنها را برخ دانشمندان کشند ؟ . . . آیا
شرم آورد نیست که بگویند املان ما این دانشها را میدانستند ؟ . . .

ما آشکاره می بینم املان هیچیکی از آن سناشها را که گفته شده
نمیدانسته اند ، اگر امل علی بن ایطالاب را به کنار گزاریم بلز مانده مردانی
بوده اند همچون دیگران ، مثلا همان جعفر بن محمد پسرش اسماعیل را
بجانشینی خود برگزید ولی اسماعیل پیش از خود او مرد ، آیا چه دلیلی بهتر
از اینکه آینده را نمیدانسته است .

آری در این باره داستانی هست ، و آن اینکه در کتابهائمان می نویسد :
چون اسماعیل مرد پدرش چنین گفت : خدا از گزیر خود در باره اسماعیل
بازگشت ' (۱۸)

ولی همین داستان در خود گفتگوست ، این سخن معنیاش آنست که خدا
که اسماعیل را بجانشینی از پدرش برگزیده بود پشیمان گردیده و آترا زودتر
از جهان برده ، آیا چنین سخنی دو باره خدا گستاخی نیست ؟ . . . آیا
این نشان خدانشناسی گوینده اش نمیبانند ؟ . . .

خواندگان می دانند که ما در باره برانگیخته (یا بگفته لبنان : پنجم)
بچه سخنانی برخاسته . چگونه این زمینه را روشن گردانیده ایم ، در زمانی
که دانشها تکلیف سخنی به جهان داده و پیروان ما دیگری که انبوه
دانشمندند، نه تنها به برانگیختگان ، بخدا نیز باوری نمیدانند ما روشن
گردانیده ایم که برانگیختگی با دانشها ناسازگار نیست بلکه خود رازی از
رازهای سپهر است .

همچنان خواندگان میدانند که ما برای بنیادگذار اسلام چه جایگاهی باز
کرده به آن پاکمرد چه پاسی میگزاییم .

ولی اینکه در پی او بگفته امانی بوده اند و لبنان نیز نیروهای خدایی
دلته برگزیدگان خدا میبوده اند . بیکبار بدلیل است و در خود پذیرفتن نمی
باشد .

اینکه ما بنیاد گزار اسلام را به برانگیختگی ستوده به رخ جهانیان
میکشیم زورگویی نیست . بلکه دلایلی برایش می آوریم : بهنگامیکه جهانیان
گمراه میبوده اند . آن پاکمرد برخاسته و با بت پرستی و دیگر نادانیها بنبرد
پرداخته . خردها را به تکلیف آورده . پکشاهراهی برای زندگی باز کرده در
سایه این کارهاست که ما او را برانگیخته خدا دانسته بروی جهانیانش
می کشیم .

اما در باره آن امانان ، نخست باید پرسید : پس از پنجم به آنان چه
نیازی میبوده ۱۴ مگر پنجم کل خود را نا انجام گزارده بوده که لبنان
بانجام رسانند ۱۴ . دوم کارهایی که از آنان سرزده کدامست که ما آنها
را بروی جهان کشیم ۱۴ . کدام گمراهی را از پیش برداشته اند ۱۴ .
کدام تکلیفی را پدید آورده اند ۱۴ . کدام برگزیدگی یا برتری را از خود
نشان داده اند ۱۴ .

آری محمدبن علی و جعفر بن محمد ، پدر و پسر در " فقه " دانشی
داشته اند ولی آن دانش در مالک و ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل نیز
برده است .

پنجم : شیعیان آن امانان را گرداننده جهان می شمارند . " جهاننده
مصوم " همه کاره دستگاه خدایند و در گردانیدن جهان باورن او میباشدند .

از خود آن امامان سخنانی در این زمینه . در کتابها آورده شده که اگرچه نتوان دانست کدامها گفته ایشانت و کدامها را دیگران افزوده اند ولی رویهمرفته پنداست که سرچشمه از خودشان بوده . هرچه هست باور ائمه شیعیان بهمین است و در سخنی ها به آنان رو میآورند و گشایش کار میخوانند . امامان بدانند که خوشنودن آنها را - از " حضرت عباس " و " جناب علی اکبر " و " زینب " و " ام کلثوم " و " سکینه " و دیگران - دست اندرکارهای جهان و پلوران خدا می پندارند . بلکه در اندیشه شیعیان هر گنبدی گروه از کار تواند گشاد . و هر سخنانی ای " مراد " تواند داد .

این همه گنبدها که از بزرگ و کوچک برهست جز برای این کار نیست . روند و در بر آنها ایستند و گشایش کار خواهند . آهن پاره ها را با دست گیرند و شکن دهند و نیرمندیهای خود را از آنها طلبند .

این سخنان در همه جا بر سر زبانهاست : " توسل به ائمه کن " دست بدمان امام حسین بزن " . " اگر نجات میخواهی در این در است " .

کنون در تهران بیش از چند هزار گداست . و اینان کوچه ها را میگردند و در جلو درها میایستند و پهلوی به زبان می آورند : " حضرت عباس دردت دوا کند " . " امام حسین ذیلت نکند " . " امام بیمار به پسر بیماری نیندازد " . " امام غریب فرضهت را ادا کند " . و مردم پلاس همین گفته ها نان و پول پایشان میدهند .

پارسی در تهران مرد پاشکسته تنگی شال سبز بر سر بسته گدایی میکرد و همه دعاهایش از امامزاده داود میبود : " امامزاده داود مراحت دهد . امامزاده داود فرضت ادا کند " . " . " . در چند فرسنگی تهران در یک دیه نلیاکیزه ای گنبدی بنام امامزاده داود هست که همه سله تابستان تهرانیان رو پانجا آورند و گوسفند ها کشند و " مرادها " خواهند . بتازگی که در تهران نمایندگان برای مجلس برگزیده میشد . یکمرد فریادکاری نوشته ای چاپ کرده و پراکنده بود که چون بنمایندگی برگزیده شود از مخالفان های خود رک امامزاده داود را شوم خواهد گردانید .

اکنون میباید پرسید : آیا مردمی با این باورها گمراه نیستند ؟ . . . چه گمراهی بالاتر از این که مردگان هیچکاره را همکار خدا شناسند ؟ . . .

میباشد پرسید : چه دلیلی هست که امامان یاروزان خدایند ؟ ۰۰۰ شما خدا را چه دانسته اید که نیازمند یاروش می شمارید ؟ ۰۰۰

اکتون اگر از ملایان پیرسیم نخست خواهند گفت : آری آنان امام میبودند خدا ایشانرا تر " نور " آفریده بود . سپس که ایراد گیریم و دلیل خواهیم و در مانند این بار چنین خواهند گفت : " اینها عقیقه عولم است " . این شیوه ایشانست که نخست در باره گمراهیهای خود بگفتگو در آیند و بیخوش پردازند و چون در مقدمه یکبار بازگشته گناه را بگردن " عولم " اندازند . ولی ما میدانیم که این باورها از کتابها سرچشمه گرفته . بلکه چنانکه گفتیم " حدیثها " در اینباره هست . (۱۹)

بهر حال دافنمای " عولم " ملایانند و این باورهای پیدیناقه را آنان یاد داده اند و اکتون هم میدانند . همین امروز اگر کسی بیمار باشد و نزد ملایی نام پزشک برد در زمان خواهد گفت : " طیب ، چیست ؟ ۰۰۰ شفای خود را از لقمه طاهرین بخواه " .

ششم : برگزیده پنداشتن شیعیان و از آب و گل و الاثری نشان دادن ایشان خود ایراد جداگانه ایست . سران شیعه که خود را از گوهر و الاثری پنداشته اند ، شیعیان را از بلزمنه آن آب و گل و شوموه اند (۲۰) .

کسیکه شیعی میگرد و " ولایت علی " را میپذیرد از آنست که گوهر پاک میدارد . و آنکه نمی پذیرد از آنست که گوهرش ناپاک میباشد . شیعیان گروه برگزیده ای هستند و در جهان پیکره به بهشت خواهند رفت .

این سخنان چندان نابجا بوده که برخی از خود شیعیان زبان بایراد گشاده اند . ما در کتابهایمان میبینیم که صفوان جماع که خود یکی از شیعیان میباشد به بنیاد گزار شیعیگری خرده گرفته و چنین گفته : " شما میگوئید شیعیان ما در بهشت خواهند بود در حالیکه میان شیعیان گروههایی هستند که گناهکارند و به هر بدی میپردازند " و او بسخن معنی دیگر داده و چنین پاسخ گفته که شیعی از جهان نرود مگر آنکه به بیماری افتد و یا گرفتار زن بد رفتار و همسایه دژ کردار گردد و اینها کفار گناهان او باشد و اگر اینها نبود جان کندنش دشوار باشد تا از جهان بی گناه رود . صفوان دوباره خرده گرفته و گفته : " پس ستمهایی که مردم میکند و پورهای ایشان

میخورند چه خواهد بود ؟؟ پاسخ داده : چون حساب مردم روز دستاویز با ماست اینها را نیز از " خمس " پذیرفته او را از وامداری بیرون خواهیم آورد (۲۱) .

در برخی کتابها این را بزمینه دیگری انداخته چنین گفته اند : " روز دستاویز که بکلرنامه های مردم یکلیک رسیدگی خواهند کرد آنچه گناه شیعیانست بگردن سنیان گزیده و آنچه کفره سنیان است به شیعیان داده اینان را به بهشت و آنرا به دوزخ خواهند فرستاد .

این گفته ها از یکسو مردم را فریفتن و آنرا از راه بردن ، و از یکسو با خدا گستاخی نمودن و دستگله او را آبدارخانه خود پنداشتن میبوده که راستی را نگاه بسیار بزرگیست ، بگفته قرآن " مستمگترین مردم کسبست که بخدا دروغ بدهد " (۲۲)

اینکه خدا گروهی را از آب و گل و لاثوری آفریده از هر راه که بتجدید دروغ آشکارست ، اینکه خدا گروهی را ویژه خود گردانیده از پندهای آنان چشم پوشد و پادشاهای گزاف دهد سخنی سرها زیانست ، این گفته ها ریشه اسلام را برانداختن و رنجهای پاک مرد عرب را بیهوده گردانیدن بوده است .

هفتم : آن پارگانهها که در مشهد و قم و عبدالعظیم و بغداد و سلمه و کربلا و نجف و دیگر شهرهاست و شیعیان بزیارت روند خود جداگانه داستانی است . اگر دیده اید هر یکی بتخانه پاشکوهی میباشد : از صدها فرسنگ راه زیارت میآیند ، پاگردنهای کج و چشمهای نمناک در برابر در می ایستند ، سیدی یا ملایی پیشی افتاده بانگ بر میدارد : ا ا لوجل یا الله . ا ا لوجل یا رسول الله . . . سپس بدون میروند ، گرد صندوق آهنین یا سیمین میگردند ، آنها را می بوسند ، سر پایین آورده می نیایند ، آیا این بت پرستی نیست ؟؟ این بتان برمیخورد که ما این پارگانهها را بت میخوانیم چه باید کرد که راستی همینست ، هر چیزی که جز خدا پرستند و دست اندرکارهای جهالت باشند بت باشد .

گفتگو میانه خدایپرستی و بت پرستی بر سر آنست که آیا جز خدا کسی را در اینجهان دستی هست ؟؟ خدا پرستی میگوید : نیست ، بت پرستی میگوید : هست ، آنگاه خدا پرستی (یا بهتر گویم : دین)

میگوید : خدا این جهان را از روی آینهی میگرداند و هرکاری در این جهان
 راضی میدارد که جز از آنرا نتواند بود : کسی که بیمار است باید در پی
 درمان باشد ، کسی اگر بی چیز است باید به کاری یا پیشه ای پردرد و
 چیزدار گردد ، کسی اگر غشودی خدا را میخواهد باید به نیکوکاری گوید ،
 همچنین در دیگر کارها ، گفتگو برسر اینهاست نه بر سر آنکه تنبیه های
 چوبین و آهنین پرستند یا گنجهای سیچین و زرین ، اگر مردمان یک کس
 زنده ای را دست قدر کارهای خدا شمارند و آرزو بیهود بیمار یا گشایش کار
 یا مانند آن خواهند نیز بت خواهد بود اگر چه آدمی زنده میباشد .

شگفت آنکه در باره این زیارت رشتن : حدیثها " از پیشوایشان
 میداوند : هرکس بزینت رود همه گشایشش آرزیده شود ، بهشت باو بابا
 گردد ، بهرگنهی کاخی از زر و سیم و بلور برایش سازند ، صد حوری
 بنامش نویسند ، از پس سرگرم سیاست بوده اند از گفتن هیچ گزافه ای باز
 نپستند اند .

یکی نرسیده : رشتن بدین بارگنهی چیست و چه سودی دارد که خدا
 این پادشاه را دهد ؟؟؟ آخر پادشاه در برابر یک کار سودمند تواند بود ،
 یک کار بیهوده ای پادشاه از خدا چه سزاست ؟؟؟ گفتن چنین
 دروغهایی بنام خدا ، آها نشان خدا نشانی نیست ؟؟؟ آها گفتن : "
 هرکه حسین را در کربلا زیارت کند خدا را در عرش زیارت کرده " (۱۲۳) .
 با خدا گستاخی و بیفرهنگی نیست ؟؟؟

شگفت اینکه از آن بارگنهای نتوانستی (معجزه) نیز چشم داوند و
 دستها پدید آورند : فلان کور را بینا گردانید ، و بهمان بیمار را تندرست
 ساخت ، فلان دشمن را کشت ، بهمان بدخواه را سنگ گردانید .

شاهی که بضریت دو انگشت از معجزه ابن قیس را کشت
 بنیاد گزار اسلام با آن جایگاه والایی که میداشت و با آن کار خدایی که
 پیش میرد ، چون جهودان و نرسایان فشار آورده نتوانستی میخواستند در
 پاسخشان میگفت : من نتوانم ، قرآن پر از اینگونه پاسخهاست ، ولی نولدگان
 هیچکوه او در زندگی نتوانستی میکردند بجای خود که پس از مرگشان
 نیز میکنند ، افسوس از این نادانی !

اگر تاریخ را نگریم تاکنون بارها در پیرامون آن گنبدها کشتار رخ داده و هزاران کسان کشته شده اند و هیچ کاری از آنها دیده نشده (و ناپستی دیده شود) در زمان شاه عباس در سال ۹۸۸ که عبدالعزیز خان ازبک با جنگ و خونریزی به مشهد دست یافت انبوه مردم از ملاحان و میدها و دیگران به " آستانه مقدسه " پناه برده چنین می دانستند که از کشتار خواهند رهید ، ولی ازبکان با شمشیرهای آخته بدون در آمدند و دست بکشتار گشادند و یکی دو بی نگفته زنده نگزاردند ، در عالم آرا مینویسد : " از صحیح القولی استماع رفت و که میر محمد حسین مشهور پمیر بالای سر که از سادات مشهد مقدس و در صلاح و تقوی و عبادت دوجه علی دافقت در بالای سر ضریح مبارک بنماز طلعت و تلاوت قیام نموده کمتر از آن مقام شریف حرکت کردی ، در آن روز هوشاک دستور معناد در بالای سر نشسته بتلاوت مشغول بود ، یکی از ازبکان از خدا یمنبر دست در کمر او زده بیرون میکشید ، میر بیچاره از هول جان و کشاکی و اضطراب دست بر پنجره ضریح مبارک زده محکم گرفت ، ازبک تیگری شمشیری افناخته قطع بد او نمود و دستش در محجر مانده او را کشیدند و پاره پاره کردند . "

در همان مشهد از اینگونه داستانها بسیار رخ داده : در سال ۱۳۲۲ که جنبش مشروطه در میان میبود در مشهد گروهی از طلبه ها و دیگران از کسی نان بشورش برخاستند و در صحن گرد آمدند و حاجی محمد حسن نامی که نان و گوشت شهر را در " کوفترات " میداشت تلفنگچی بسر آنان فرستاد و چهل تن در همان صحن کشته شده از میان رفتند .

در سال ۱۳۲۰ که سید محمد بزدی با گروهی در صحن پستی نشسته بازگشتن محمد علی میرزا را میخواستند روسپان برای پراکندن ایشان توب و شمت تیر باآجا بستند و ساداتها بدون رفته کسلی را کشتند و سید محمد را گرفته بیرون کشیدند ، جاهدای گلوله توب در گنبد تا چند سال نمایان می بود .

آخرین داستان کشتار زمان رضا شاه است که گروه انبوهی در آنجا گرد آمده از دستور دولت در پاره شاپو و رو باز کردن زنان سرپیچیدند . و چون دولت سپاه فرستاد چنانکه می گویند چند هزار تن کشته شده از میان رفتند .

در کرمان بارها کشتار و تاراج سختی رو داده و بارها آن صنوف را شکسته و کتفه اند .

در سال ۸۵۸ مولا علی پسر سید محمد مشعش بآنجا دست یافت و تاراج و کشتار سختی کرد و کسفن بسیاری بند کرده با خود برد .

در سال ۱۱۲۶ چون وهابیان باهنگ تاراج و کشتار به عراق ناخته بودند در روز عاشورا به آن شهر ریخته در شهر در پیرامون بارگلهها بکشتار پرداختند و پنانه ها در آمده دست به زنان و دختران میزدند و بیجان شیرخوار را سر بریدند و صنوفها را شکستند و گورها را کشفند و در چند ساعت نزدیک به هفت هزار تن را از مجتهدان و سادات و دیگران کشته بارگلهها را تاراج کرده قبرزانه بارگشتند .

بار دیگر در سال ۱۱۳۰ نجیب پاشا والی بغداد لشکر بسر آنشهر آورد که با توپ و تفنگ آنجا را بگشایند و سه ساعت به کشتار پرداخته نه هزار تن را بپناک انداختند . در نسخ التواریخ می نویسد : " در بقعه سیدالشهدا و حضرت عباس نهرها از خون ناس برآمدند و در این دو بقعه مبارکه اسب و شتر بستند و هر سال و خزانه که در آن بلد میگذشت بغارت بر گرفته و تالابی که در روضه مطهره بود خورد و در هم شکستند " . در کتابی مینویسد : از سردلیکه در زیر رواق عباس علیه السلام است بیش از سیصد تن کشته بیرون آمد .

در نجف در همان سال ۸۵۸ مولا علی پسر سید محمد مشعش دست بآنجا یافت و بارگله را ویران گردانید و سبلیاتش چون صنوف را در پختن خوراک بکار بردند .

یکی نمیبوسد : پس چرا در این خونریزی ها معجزه ای از آن گنبدها دیده نشده ؟؟؟ آیا بشرمی نیست که با این دستنهای تاریخی شما هر زمان دودخ دیگری در باره معجزه ساخته بیرون ریزد؟؟؟؟

شگفتست که وهابیان در آن تاخت خود به عراق ، نخست آهنگ نجف کردند ، ولی چون این شهر با روی استوار می داشت دست یافتن نتوانستند و آنجا را گزارده آهنگ کرمان کردند و به آن کشتار و تاراج پرداختند ، شیعیان از همان دستان نجف عنوانی بهست آورده " معجزه " ای ساختند ، یکی از

صلحا ، در خواب امیرالمومنین را دهد که کفهای دستش سیاه شده و چگونگی را پرسید پاسخ داد : " پس آن توپها را از شهر که بزمیگردانید؟ " ببیند اندازه نادانی را . بجای آنکه ببیند که نجف چون بارو میباشد از آسیب دور ماند . و کر بلا چون نمی داشت آن آسیب را بکشد . و از همینجا بی بامینها برده بداند که در این جهان هر کتوی جز از راهش نتواند بود و از آن گورها و گنبدها هوده ای نتواند برخاست . بداندسان کور درونی نشان داده درویشی بآن رسوایی ساخته بیرون داده اند .

اکنون سخن در آنست که اگر در باره همین زیارت با ملایان و دیگران بگفتگو پردازیم ، نخست ایستادگی خواهند نمود و به پاسخ خواهند برخاست و سپس که دو مانند یک سنگر پس نشسته چنین خواهند گفت : " ما امان را خدا نمیدانیم . آنان در نزد خدا لرحمنند و ما بآنان قوسل میکنیم (میانگی میگردانیم) " .

میگویم : بت پرستی جز همین نیست ، بت پرستان فروش نیز در برابر بنیادگزار اسلام همین بهانه را آورده میگفتند : " ما باینها بندگی میکنیم که بخدا نزدیکتر شویم " (۱۲۴) . یا میگفتند " اینها میانجی های ماوند " (۱۲۵) . میباید گفت : " بت پرستان همگی یک گروهند و بهانه هاشان همیشه یکست " .

چون این را هم شنیدند بتز یک سنگر پس نشسته چنین خواهند گفت : " بالاخره آنها بزرگان ماوند . مگر شما بسر خاک بزرگانمان نمیروید ؟ " بدینسان در یک نشست چند رنگی به کیش خود خواهند داد .

میگویم : آری آنها بزرگان شماوند . بنیادگزاران کیشتان بوده اند . وئی این در کجای جهانتست که برای بزرگی گنبدهای زرین و سیمین افزونند و آن دستگاره را چپند و از صفا فرسنگ بدینش رفته بآن کارها پردازند ؟؟؟ آنگاه مگر ما از کتبههای شما و از زیارتنامه هاتان آگله نیستیم و نمیدانیم که چه ستایشهای گزافه آمیز از مردگان هیچکاره می کنید ؟؟؟ نمی دانیم که آن مردگان را یاوران خدا و گردانندگان جهان میشناسید ؟؟؟

هشتم : داستان گربه و زاری بکشندگان کر بلا ایراد بزرگ دیگر میباشد . یکدستان بلستی رخ نمهد . پس از آنکه رخداوند از گریستن چسود تواند

بود ۱۴۰۰۰ یکنواستنی را عنوان کردن و بزمهای سوگولری بریا گردنیدن .
گردستن و گردنیدن یا خورد چه میآورد ۱۴۰۰۰

اینکه گفته اند ' هرکه بگریزد و بگریزد و خود را گریزان و نامیاد بهشت
برو پلایا گردد ' باستانی پرسید : ' چرا ؟ گردستن یا گردنیدن چیست که خدا
با آنها چنین پاداش بزرگی دهد ۱۴۰۰۰ آنگاه شما این سخن را از کجا
میگویید ۱۴۰۰۰ شما را بخدا چه راهی بوده ۱۴۰۰۰ ای بیخردان مگر خدا
سکندر ماکدونی است که یک هفتستونی را دوست دارد و چون او مرد
مردم را چند ماه به سوگولری وا دارد ۱۴

حسین بن علی بطلب خلافت برخاست و نتوانست وگویی از پیش نبرد ،
لیکن مردانگی بسیار ستوده ای از خود نشان داد ، و آن اینکه زبونی ننموده
کشته شدن خود و فرزندان و یارانش را ، از گردن گزاردن به یزد و این زیاد
بهرت دانسته مرطبه پالسازی کرد و خود و پیروانش کشته گردیدند .

این کافر او بسیار ستوده بوده ، ولی هرچه بوده بوده ، هزار و سیصد سال
گردستن چه معنی دارد ۱۴۰۰۰ بکن نمایشهای بسیار بیخردانه محرم و صفر
چه توان گفت ۱۴۰۰۰

این داستانهای زیارت و گریه با آن حدیثهاشان از راه دیگری نیز در خود
ایراد است ، اینها ریشه دین را کندن و آنرا از میان بردنست ، در جایگه با
یک زیارت همه گناهان آمرزیده شود و با یک گریه بهشت پلایا گردد ، کسی
چرا از خوشبهای سزا و ناسزا باز ایستد ۱۴۰۰۰ چرا فلان حاجی آزمندان
انبارداری نکند ۱۴۰۰۰ چرا بهمن ستمگر خونها نریزد ۱۴۰۰۰ چرا آزمندان
به پول اندوژی نکوشند ۱۴۰۰۰ چرا مردان ذبیح زنان بیگانه نیفتند ۱۴۰۰۰
سران شیعه در آن کوششهای سیاسی خود بروی هیچی تکرده هرچه خواسته
گفته و هرچه خواسته کرده اند ولی ما آیا میتوانیم چشم از کارهای سرها
زیان ایشان پوشیم ۱۴۰۰۰

نهم : در باره آنچهان سخنان بسیاری در کتابهای شیعی هست باینجهان
بسی نکرده از آنچهان میدان دیگری برای گزافه باقیهای خود باز کرده اند :
روز رستاخیز خدا بدفوری نشسته بیخبران از اینسو و آنسو رده خواهند بست ،
علی ، لولہ الحمد ، را که پرچمش از مشرق تا مغرب و بلندیش هزار ساله

را هست بدست خواهند گرفت . امامان به شیعیان هوادار در آمده میانجیگری خواهند کرد . گناههای اینترا به سنیان داده ثوابهای اینترا باینان خواهند داد . آنترا بدوزخ و اینترا به بهشت روانه خواهند گردانید . " حوض کوثر " در دست علی بوده و او آب جز به شیعیان نخواهد داد . در آن گرمای سوزان دلهای سنیان کباب شده و آبی نخواهند یافت .

از این گزافه های سیاسی پندمان یافته اند که اگر گرد آورده شود کتابی بزرگ باشد . سخن ما در باره میانجیگری است . این یک پایه ای از کیش شیعیست . حسین بن علی کشته نشده مگر برای آنکه روز رستاخیز به شیعیان هوادار در آید و گناههای اینترا بیاورزند . روز " الست " پیمانی میانه او با خدا بسته شده که حسین در راه خدا از جان و داراک و فرزندان در گذرد و خدا نیز روز رستاخیز " شفاعت " او را در باره شمه پذیرد . آن پنداری را که مسیحیان در باره مسیح و کشته شدنش میدارند و کشته شدن او را " کفار " گناهان فرزندان آدم می شناسند شیعیان همان پندار را در باره حسین و کشته شدنش میدارند . و بی گمان از مسیحیان گرفته اند .

هر جا این یکی از ایرادهای آن کیست . اینان خدا را همچون یکی از پادشاهان خود کلمه تاریخ پنداشته اند . و اینست برایش " گرمی ناشتگانی " بسجیده یاورانی آماده گردانیده اند . این سخن بارها از ملاپان شنیده شده : این پادشاهان که وزیرانی دارند خدا نباید داشته باشد ؟؟؟ از همینجا باندازه نادانی و خدا ناشناسی این گروه بی تون برد .

یکی بگوید : ای بیخردان خدا کجا و پادشاهان خود کجا ؟؟؟
بگوید : میانجیگری جز در برابر نادانی یا عشمرفی نتواند بود . یک پادشاهی که بجان و داراک مردم چیره میبوه و چه بسا که با یک خشم آتش بهستی مردم میزد . و چه بسا که بی گناهی را گناهکار شناخته و فرمان کشتش میداده . در دستگاه چنین پادشاهی کسانی میبایست که در چنان پیشآمدهایی پدای پادشاه افتد و با چابلوسی ها خشم او را فرو نشاند گرفتار بیگانه را رها گردانند . میانجیگری در چنین دستگاهی می مزیده . در دستگاه سرپا دادگری و راستی چه نیاز به میانجی میباید ؟؟؟ من از شما میپرسم آیا در دستگاه و دیگر اداره های قانونی میانجیگری تواند

دهم : نفرین و دشنام در باره یزید پیشتر که آنرا " تبری " نامیده اند پایه دیگری از کیش شیعیست و این خود زشتکاری ننگ آوری میباشد . بی هیچ شوندی با مردگان دشمنی نمودن و دروغها بستن و بدشنام و نفرین برخاستن جز نشان تیره درونی گروهی نتواند بود .

چنانکه گفتیم این کار نامتوجه از پیش از زمان جعفر بن محمد آقا زاده بوده . ولی از زمان این امام رویه رسمی به خود گرفته و پسختی افزوده . مرا شگفت افتاده که زید بن علی در برابر راضیان از صدهای و هزارهای هواداری کند و آن پاسخ پاکدلانه و مردانه را دهد ، و برادرزاده او بدینسان نفث به آتش راضیان ریزد و آنرا در رفتار زوشتشان هرچه گستاخر کرده .

کتابهای شیعی پرتر جمله های نفرین و دشنام است . خواهی نصیر ، آن مرد بدین شکم پرست که گلفی باطنی میبوده ، و گلفی شیعی میگرددند . " لعنت نامه ای " ساخته . بسیاری از ملایان کتاب " در کفر شیخین " نوشته اند .

بگمان شیعه اگر عمر و ابوبکر علی را از خلافت باز نداشتندی و خلافت در خاندان او مانده جعفر بن محمد و دیگران بهره از آن یافتندی ، در جهان هیچ بدی رخ ندادی . اینست همه گناهان بگردن آن دو تن میباشد . برخی از این اندرز هم گذشته چنین پنداشته اند که همه گناهان پیش از آن زمان نیز بگردن آنانست . روز رستاخیز که قایل را در باره کشتن برادرش هابیل به بقربرس خواهند کشید او دلپها خواهد آورد که شوند آن برادرکشی نیز عمر و ابوبکر بوده اند . گناه آن نیز بگردن اینان خواهد بود . اینها سخنانیست که ملایان نوشته و گفته و در دهای مردم علفی جا داده اند : میشوند نبوده که مسلمانان " راضی " را پیرون از اسلام شارند خونش را میریخته اند . میشوند نبوده که مسلمان به پیرون خود دستور " تقیه " میداده اند .

چنانکه گفتیم یکی از کارهای شاه اسماعیل رواج دادن شیعهگری در ایران میباشد . این شاه که دلش پر از کینه سبانی میباشد شیوه زشت دشنام و نفرین را نیز به رواج گذاشت . از زمان ایشان درویشانی بنام " تبرایی " پیدا شدند

که بچلو اسپ فلان وزیر و بهمن امیر القاضی و نمایان سران اسلام را یکپلک برده نضیرین و دشنام گوین گام برداشتندی اسماعیل میرزا نواحه آن شاه زشتی این کار را دریافته خولست گیرد . ولی شیعیگری تا آتزمان در ایران ریشه دوانیده و داستان " تبری " در تلهای تیره ملاهان و دیروشان و پیروانشان جا برای خود باز کرده بود و کوششهای اسماعیل میرزا هوده ای نداد .

سیس در زمان نادرشاه پکرشته کوششهای بهتر و بزرگتری رفت . آن شاه غیرتمند آسودگی ایران را ، بی برانداختن آن زشتکاری ، نشانی میسرود و از اینرو از یکسو با عثمانیان گفتگو برداخته پیشنهادها میکرد و از یکسو در ایران به برانداختن آن زشتکاری می کوشید و بازها از ملاهان سنی و شیعی نشستها برها میگردانید . ولی این کوششها نیز نا انجام ماند و آن شاه غیرتمند کشته شده آرزوهای خود را بگور برد .

در زمان زندیان و قاجاریان ملاهان میدان بقای میداشتند و این زشتکاری همچنان در میان میبود . تا پیش از زمان مشروطه همه ساله در ربیع الاول ملاها و سیدها و طلبه ها پیش تخته به پکرشته بازیچه های تزخویانه سنی برخاستندی . دیروشان تبریزی که گفتیم بزماندگیشان در لیریز و دیگر شهرها میبودند و بنام " لنتچی " در کوچه ها و بازارها گردیده زبان بکار انداختندی و از این و از آن پول گرفتندی . این یکی از نیکبهای جنبش مشروطه بود که آن زشتکاریها را از شهرهای ایران بر انداخت .

چنانچه گفتیم همین زشتکاری مایه ریخته شدن ملیونها خون گردیده ، شوند برافکتان هزارها خاندان شده . بشومی آن صد هزاران دختران و زنان ایران بدست ترککان و ترکمشان و عثمانیان افتاده که به کنیزی نگه داشته و یا در بازارهای بخارا و خیوه و استانبول و صوفیا و بندرگاد فروخته اند . در زمان نادرشاه چند هزار تن از این زنان در گرفتاری میبودند و آن شاه پیش از همه به آزادی گردانیدن ایشان میکوشید .

این هم گفتیم که داستانهایی که در کتابهای شیعی ، در باره کشاکش امام علی بن ابیطالب یا ابوبکر و عمر ، نوشته اند همه دروغ و همه ساخته است . خدا روی سیاست را سیاه گرداناد ! . . .

ابوبکر را یاران پیغمبر بخلافت برگزیده بودند ، و پس از او نیز عمر را

بر گزینند . این دو تن از برگزیدگان پاران پیغمبر بوده اند . پس از عمر نیز عثمان را برگزینند . ولی از این مرد در پایان کفر بدیهی رخ نمود و یک دسته از مسلمانان به او بشوریدند و چنانکه در تاریخها نوشته شده او را کشتند این سزای او بوده .

اینکه پاران پیغمبر نخست یار علی را بغضت برگزیده اند شونش را در کتابها نوشته اند . علی در آن هنگام جوان میبود و با همه ستودگیهایی که میداشت ابوبکر بغضت شایسته تر از او میبود . بویژه با خوبانیکه علی در راه اسلام ریخته و دشمنی خود را در دلهای بسیار جایگزین گردانیده بود . بهرحال برگزیدن او از روی بدخواهی نبوده و کشاکشی در آن باره رخ نداده است .

دستان رفتن عمر بدوخانه علی و گزاردن او دختر پیغمبر را در میان در و دیوار که با آن آب و تاب سروده می شود از ریشه دروغ است . میگویند دختر پیغمبر " محسن " نامه بچه ای را " سقط " کرد ، یکی نمی پرسد : ای پسران بچه زاییده نشده بنام چه نیازی میداشت ؟ که داشته بودی آن بچه پسر است تا نام " محسن " باو گزارد ؟؟؟

کوتاه سخن : ابوبکر و عمر مردان لاجدری میبوده اند . ما چنانکه ستودگیهای علی را بدیده گرفته پاشش می داریم و بزرگش می شماریم همچنان باید ستودگیهای این دو تن و دیگران را نیز بدیده گیریم و پاششان داریم . این شیوه شیعیگری بهترین نمونه از آلودگی آن میباشد .

پانزدهم : دستان " عقبه " یکی دیگر از ایرادهاست . شیعیگری اگر سیاستی می بوده بایستی به آشکارا افتد و همه مردم آنرا بدانند . اگر هم چندی در آغاز بکار پنهان ماندن نیاز می بوده بایستی برای همیشه در نهان ماند . اگر دین و راهنمایی میبوده باز بایستی به آشکارا افتد تا مردم آنرا بدانند و بهره جویند .

جای بسیار افسوس است که کسانی مردم را از یک سو به بلورهای گزاف و بیبا و دلزد و به بدوئی به پیشروان اسلام برانگیزند . و آنگاه دستور دهند که کیش خود را نهان دلزد و بکسی باز ننمایند . جای بسیار افسوس است که چنان کنند و چنین باشند . شگفتز آنکه سران شیعه " عقبه "

را یک باری همیشگی به شیعیان شمارده دستور داده اند که تا پیدایش امام ناپیدا کسی آنرا بکنار نگذارد (۲۶) . و این میرساند که به پشرفت شیعیگری و اینکه روزی رسد و شاهانی بر خیزند و آنرا با شمشیر رواج دهند امید نمیداشته اند و چنان پشرفتی را نمی خواسته اند .

" نقیه " یا نهادستن کیش گذشته از آنکه خود گونه ای از فریبکاری و دروغگوئیست همیشه با فریبکاریها و دروغگوئیهای دیگر توأم بوده است . در این باره دستاویزی هست که یاد نکردنش بهتر میباشد و من برای آنکه زشتی این رفتار و بدبختی را که با آن توأم تواند بود برسانم داستان پایین را میآورم :

قصص العلماء که کتابیست بارها چاپ یافته نویسنده آن میرزا محمد تنکابنی در ستایش از استاد خود سید ابراهیم قزوینی (صاحب ضوابط) که یکی از مجتهدان بزرگ کربلا در زمان محمد شاه میبوده چنین مینویسد :

و آنجناب حاکم کربلا را که دین تسنن داشت شیعه نمود تفضیل این مقال اینکه پادشاه بغداد پس از محاصره و قتل شهر کربلا را بصرف در آورد و رشید بیگ نامی را که مذهب عامه داشت حاکم کربلا نمود . استاد با حاکم در کمال محبت و ملاطفت بر آمد و هر وقت که حاکم بر استاد وارد میشد آن جناب بنست مبارک مروحه و بلانین بر میداشت و حاکم را یاد میزد و او را مشایعت و استقبال میکرد تا کافر بجایی رسید و عقله محبت و موافقت از طرفین بنحوی انجامید که حاکم اغلب اوقات در خدمت آن بزرگوار مشرف میشد و شبها را بعد از خوابیدن مردم میآمد و تا نصف شب در خدمت استاد میبود پس صحبت آنان در سر مذهب در آمد چون حاکم عالمی بود استاد بقدر عقل او در حقیقت مذهب سخن میراند و هر شب سطری از فساد مذهب سنیان و حقیقت مذهب شیعیان صحبت میداشت تا اینکه حاکم را مانع به مذهب تشیع دهد پس بر او استدلال کرد که علی چنانکه از کلمات جمیع کثیر از عامه و آیات الهیه و اخبار نبویه بر میآمد افضل از جمیع صحابه بود و تو بقتل خود رجوع کن اگر یکی از تلامذه مرا در مقابل من در مقام مقابله نگهداری و مرا خانه نشین و دست کوتاه کنی آیا عمل حسن و زیبا کرده و یا فعل قبیح و زشت از تو صادر شده ؟ حاکم گفت البته

عقلا فعل قبیح است آنجناب فرمود که خلافت ابوبکر در نزد عامه بنص
 نیست بلکه به بیعت و اختیار و اجماع است پس اصحاب علی را که افضل
 و اعلم و فزود و تقی و شجاع و اسخی و معبود و اسبق در اسلام بود و
 اقرب برسول خدا او را در زوایای خفا مهجور و خفه نشین کنند و ابوبکر را
 که بمنزله قائمده او بود بجای پیغمبر بنشانند فعل قبیح و زشت نموده اند پس
 آن حاکم از استماع این دلیل و سایر دلایل و مطلقین شیعه گشت لیکن استاد
 میفرمود که از هرجهت منصف تشیع اختیار کرد لیکن من لعن خلفا را باو
 تلقین نمودم و از شدت نفی که استاد را بود این مطلب را باو آشکار
 ساخت مجمل این حکایت شروع یافت تا اینکه و شات و ساجین پشاه این
 کیفیت را رسانیده پشاه بغداد آن حاکم را معزول ساخت و حاکم دیگر
 فرستاد میان حاکم ثانی و استاد مراد و موافق نشد و آن حاکم نیز بجهت
 عمل حاکم سابق با استاد چندان آبرزش نداشت تا کار بجایی رسید که استاد
 در نزد او هیچ نمی رفت و از فضیلتی اتفاقیه روزی یکی از شیعیان در بازار
 با کسی مناظره کرد آن شیعه خلیفه ثانی را لعن کرد یکی از ملا زمان حاکم
 استماع نمود او را گرفته بنزد حاکم برده حاکم حکم محبس او کرد که او را
 به بغداد فرستاده باشد تا پشاه او را سبست کند پس کسان آن شیعه آگاه
 شدند و خدمت استاد رسیدند و کیفیت واقعه را معروض داشتند آنجناب فرمود
 که امروز شما همانقدر باو برساید که اگر خود حاکم او را بنخواست و سوا
 کند چرا لعن کردی او در جواب بگوید که ما خلیفه را مطاع میدانیم و هرگز
 لعن نمیکنیم بلکه مراد عمر بن سعد است که قاتل امام حسین علیه السلام
 است پس کسان آن شخص در محبس باو افتاد این مطلب کردند چون صیاح
 شد استاد بعد از نماز صبح و بعد از طلوع آفتاب عباد خود را بر سر شناخت
 و بجانب یکی از کوچه های جانب خیمه گاه روان شد و نگذاشت که کسی
 بهمراه او رود چون بمنزل حاکم رسید که آن غرفه بود که بجانب کوچه و
 راه عبور درش باز بود حاکم خود نشسته و بجانب کوچه و عبور عبورین نظاره
 داشت استاد عبا را بدوش انداخت و خواست از آنجا بگذرد چنان وتمود کرد
 بجایی دیگر میرود حاکم سبقت در سلام کردم و عرض کرد بالا بفرمایید و
 قهوه و غلیان صرف بفرمایید آنجناب اجابت کرد و نشست بعد از صرف

تحیات حاکم عرض کرد که دیروز کسی را از اهل ملت شما آورده اند که برخلافه ثانی سب کرده بود او را معبوس ساختیم که بنزد پادشاه بفرستیم تا او را سیاست کند استاد فرمود چنین چیزی واقع نشده زیرا که ما خلیفه ثانی را خوب و صاحب رسول خدا و پدر همخوانه او میدانیم و سب او را حرام میدانیم و عوام شیعه ما را تقلید می نمایند ، این دهنوی افتراء و بهتان است حاکم عرض کرد بعضی شهادت دادند که این عبارت را از او شنیدند استاد در جواب گفت که استماعین کلام از آن شخص عوام اگر راست باشد البته عمر بن سعد را قتل کرده که قاتل فرزند پیغمبر و کشته میوه دل حیدر و ظالم شیل زهره ازهر است اکنون آن شخص را احضار کنید و این مطلب را مشافهه از او استعلام کرده بشید حاکم حکم باحضار آن معبوس گرفتار نمود پس از حضور حاکم از تفصیل آن امر استعلام نمود آن مرد در جواب گفت که من عمر بن سعد را که قاتل ریحانه خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل جنان است کشت کرده ام و ما خلیفه ثانی را لعن نمیکنیم و لعن او را علما حرام میدانند و ما تقلید ایشان را می نمایم حاکم گفت الحمدلله که از این شبه بیرون آمیم و خون مسلمانی پیتفیر ریخته نشد استاد فرمود که من شما آنچه اصل واقعه و صدق بود گفتم پس حاکم به اطلاق آن مرد فرمان داد و درین واقعه استاد مصداق یکی از مضامین آیه شریفه من احیا فسا فقد احیا الناس جمیعا واقع شد .

دوازدهم : یک ایراد بسیار بزرگی به شیعیگری ناپسنداریست که با قرآن نموده آنرا بسیار خواور داشته اند ، پشروان شیعہ چند بد رفتاری بزرگی با قرآن کرده اند .

۱۱ قرآن که کتابی برای خواندن و فهمیدن و دستگیر گردیدن میبود ، اینان گفته اند معنی آنرا جز همان ندانند ، و بدینسان آن کتاب را از هتایش بلکه از برج انداخته اند ، علمای شیعه قرآن را " ظنی الدلاله " دانسته اند .

۱۲ گزارش (یا بگفته خودشان : تأویل) را از باطنیان یاد گرفته و بیشتری از آیه های قرآن را از معنیهای آشکار خود بیرون برده اند .
 تو گفنی قرآن دیوان شاعری می بوده که هرچه آیه های نوید و پنداش

است در باره امان خود ، و مرچه آیه های بیم و کیفر است در باره ابوبکر
و عمر و دیگران شماره اند . بجای آنکه از قرآن پیروی نمایند و دستگیر
کوندن آنها فزای برای پیش بردن گمراهیهای خود ساخته اند .

۱۳ برشی از ایشان در گسستگی گام بالاتر گزارده و از ما با جمله هائی
که با خواستشان سازنده است بآیه های قرآن افزوده (۲۷) و دو سوره جداگانه
نیز یکی بنام " سوره النورین " و دیگری بنام " سوره الولایه " ساخته اند ، و
بنام اینکه دو قرآن میبوده و ابوبکر و عمر و عثمان تصدیقند اند قرآن دیگری
پدید آورده اند .

شگفت آنکه گفته اند : " این قرآن درست در نزد صاحب الامر است که
چون ظهور کرد با خود خواهد آورد " و با اینحال دانسته نیست از کجا
نسخه اش بدست اینها افتاده .

هرچه هست چنین قرآنی در میان شیعیان بوده و هست که چون
نسخه ای از آن بدست کشیشان پروتستان افتاده که در باره اش سخنها
رانده اند و مهنامه " جهان اسلام " (۲۸) انگلیسی بیکره آن دو سوره جداگانه
را بچاپ رسانیده که ما نیز یکی را برداشته ایم و در اینجا (۲۹) بچاپ
میرسانیم .

سیزدهم : در داستان امام ناپیدا سخن فراوانی هست و ایرادهای بسیاری
توان گرفت .

۱۱ چگونه تواند بود که یکی فرزندی زاینده شود و کسی آنگاه
نگردد؟ ۱۲ چگونه تواند بود که پنجسال گذرد و شناخته نشود؟ مگر حسن
المسکری در سفرها در میان مردم نمی زیسته ۱۳ مگر کسی بخانه او
آمد و شد نمیکرده ۱۴ آیا با گفته عثمان بن سعید چنین چیزی را باور
توان کرد ۱۵

آنگاه نهنگی چه رازی میدانسته ۱۶ اگر نهنه نبود چه گزندی
دید ۱۷ می گویند : از دشمنان خود میترسید . می گویم : پس چرا
پدرانش نترسیده بودند ۱۸ آنگاه گروهی که " قبیله " نوافند کرد و
باورهای خود را از دیگران پوشیده نوافند داشت چه جای ترسی برای ایشان
بازماند ۱۹

۱۲ امام اگر پیشواست باید در میان مردم باشد و آنرا راه برد . امام نماید چه معنی تواند داشت ؟؟ . پاسخ داده میگویند : " امام نماید همچون خورشید در پشت ابر است " میگویم : مثل بسیار غلطیست . خورشید در پشت ابر زمان کمی ماند و بیرون آید . آنگاه خورشید در پشت ابر روشنایش و گرمایش پیداست ، از آن امامتان چیزی نام پیدا نمی باشد .

۱۳ هزار سال زندگی بلور کردنی نیست . میگویند : " از قدرت خدا چه بعید است ؟؟ " می گویم : همین پاسخ نمونه ای از ناآگاهی شما از معنی دین است . شما اگر معنی دین را دانستید این دانستید که خدا برای کارهای خود آیینی گزیده است و هیچگاه آن آیین را دیگر نگرداند . دانستید که اینرا همان خدا گزیده است که کسی پیش از صدوپست سال و صدوپهول سال زنده نماند و نتواند بود .

می گویند : در قرآن گفته : " نوح نهمد و پنجاه سال در میان مردم خود ماند " پس بآن چه پاسخ دهید؟؟ . میگویم : آن خود جای ابراه است . این گونه چیزها در قرآن از " مشابیهات " آن میباشد و باید بحال خود بماند و گفتگویی از آنها نرود .

۱۴ خدا را چه نیازی بوده است که کسی را از هزار سال پیش نگاهدارد و در بیابانها بگرداند تا روزی او را بیرون آورد و با دستش جهانرا نیک گرداند ؟؟ . مگر خدا توانستی او را در زمانیکه بیرون خواهد آمد بجهان آورد و بکار انگیزد؟؟ . اینکه مردم چیزی را اندوخته برای آینده نگاهدارند در سایه نیاز و ناتوانی است . (مثلا باندمجان چون در زمستان نباشد و مردم نتوانند داشت از تابستان اندوخته کرده نگاهش دارند) . آیا در باره خدا چه نیاز و ناتوانی پنداشت ؟؟ .

۱۵ مهدیگری جز الهیست ای نیست . اینکه کسی برخیزد و با پکرشته کارهای بیرون از آیین (فوق الماده) جهان را به نیکی آورد جز سمردی نمی باشد . دوباره میگویم : خدا این جهان را از روی آیینی می گرداند و آن آیین هیچگاه دیگر نشود .

آری خدا راهنمایی برانگیزد و با دست آنان به مردمان راه نماید . ولی هیچگاه بکارهای بیرون از آیین نیاز نباشد . خدا هر زمان که خواست یکی

را از میان مردمان برگزیده و پرده از جلو پیش او برداشته پامینها بینایش گرداند . آن برگزیده یا برانگیخته بکوشش پرداخته با گمراهیها نبرد آغازد و با گفتن آمینها خردها را بشکان آورد . و در سایه کوشش و پافشاری خردمندان و پاکدلان را پشتیبان خود گرداند . و با بی خوردن و ناله‌کنان در انتظار از میان بردارد . اینست آیین خدا . اینست آنچه تاکنون بوده و پس از این هم خواهد بود . مهدیگری بدقتان که گفته میشود هیچگاه نتواند بود

می گویند : چنین بلوری در کیشهای دیگر نیز هست : جهودان مسیح را می بیوسند . عیسویان فرود آمدن عیسی از آسمان امیدندند . زردشتیان چشم برافه شاه بهرامند . میگویم : چه خوش دلیلی پیدا کرده اید ؟ آیا شناخته بودن یک افسانه در میان این گروه و آن گروه نشان راستی آن باشد ؟ میگویند : پیغمبر از مهدی آگاهی داده . میگویم : پیغمبر که آشکاره میگفت : *من ناپیدا نمانم* چگونه از آینده آگاهی داده است ؟ چرا داستان بااین شگفتی و بزرگی در قرآن نیامده است ؟

۱۶ چنانکه گفتیم شبیهان مهدیگری را که گرفته اند آنها در سادگی نگرانده چیزهایی از خود بآن افزوده اند : پیش از مهدی دجالی بیرون خواهد آمد . آفتاب از مغرب سرخواهد زد . آوازی از آسمان شنیده خواهد شد . یاقان امام با *طی الارض* بنزد او خواهند شناخت . اینها همه گزاره است . همه بیرون از آیین خداست .

اینکه گفته اند : خون حسین را خواهد گرفت . بنی امیه یا بنی عباس را خواهد کشت . اینها نشانیست که جز سودجویهای سیاسی در میان نبوده . و بااین نوید میخواسته اند بیرونی را از نومیدی باز دارند و از پراکنده شدن جلو گیرند .

اکنون که نه بنی امیه مانده و نه بنی عباس . دانسته نیست مهدی چه کسانی را خواهد کشت و آیا به این نویدها که آشکاره دعوای در آمده چه باید گفت ؟

۱۷ در کتابهای شبهه دو پشت سر این گزاره ها یک گزاره شگفتنر دیگری دیده میشود : مهدی چون کافر خود را کرد و زمانش پایان آمده با دست زن و پشاداری کشته گردید . پس آرزو همان یکایک بجهان بازگشته بنرمالروایی و

کامرانی خواهند پرداخت و پلوان و دشمنان هر یکی نیز زنده خواهند شد . هر
امامی دشمنان خود را کشته و کینه جسته و با پلوان خود آسوده روز خواهد
گزشت .

ببینید در گزافه باقی تا کجا پیش رفته اند ! ببینید با دستگاه آفرش بچه
ریشخندهایی برخاسته اند ! ببینید با خدا چه گستاخیا کرده اند ؟؟؟

املمان از جهنم سیر نشده اند و آتش کینه در دلهایشان فرو ننشسته ، باز
خواهند گشت که بکام دل فرماتراند و از دشمنان کینه جسته آتش دلهای
خود را فرو نشاندند ، رویتان سیاه بادا ای دروغگویان ! یکی نپرسیده : اینها را
از کجا میگویند ؟؟؟ آخر چه دلهای میدارند ؟؟؟

از همین افسانه مهدی تا کنون صد آشوب برپا گردیده و یک نمونه از
آنها آشوب بلایگری بوده ، یک سید شیرازی به هوس مهدیگری افتاده و
آوژی برآورده و مردم چون چشم پراه می بودند ، یکدمته گرد او را
گرفته اند . و آن بیچاره به عربی بلایهای خنک و بیمناکی پرداخته ، و پس
از کشاکشها و خونریزها که خود او یکی از کشته شدگان بود ، اکنون نتیجه
آنستکه گروهی بنام بهایی با آوژی که در تیره مغزی و گمراهی بالانتر از
شیعیانند پدید آمده اند و با صد هدی زندگی بسر میبرند ، این یکی از
میوه های تلخ آن درخت سیاست بوده .

گفتار سوم

زیادهایی که از این کیش برمیخیزد .

شیعیگری گذشته از آنکه با خرد ناسازگار است و از اینراه ایرادهای بسیاری بآن توان گرفت . بزندگانی نیز زیادهای فراوان میدورد . و ما اینک برخی از آنها را در این گفتار یاد خواهیم کرد :

تخت : این کیش پیروان خود را بگمراهی انداخته و از دین دور میگرددند . شیعیان خود را " فرقه نلیبه " نامیده دین را جز همین کیش خود نشانند ولی راستی بآنشیخ آن میباشد و اینان یکباره از دین پیروند .

دین چیست ؟ مردم معنی دین را نمیبانند و آنرا یک چیز بی لوجی و مینمایند . ولی ما دین را بیک معنای بسیار ولایی میشناسیم .

دین بکچیز است : شناختن معنی جهان و زندگانی و زیستن بآین خود . لیکن از آن ، دو رشته نتیجه بدست آید ، یکی " خدا را شناختن و بخواست او بی بردن و آیین او را دانستن " دیگری " آیینهای زندگی را شناختن و آنها را بکار بستن و جهان را آباد گردانیدن و از آسایش و خرمندی بهره یافتن " .

این دو رشته است هوده هفتی که از دین بدست آید . ولی شیعیگری به وارونه همه اینهاست . آنچه شناختن خدا و آیین اوست . ما نشاندهیم که سران این کیش خدا را نشانند و او را بسیار خوار داشته اند . نشاندهیم که چه گستاخیهها با خدا کرده اند . چه دروغهایی باو بسته اند . چه درسخندایی سزا شمرده اند . گاهی خدا را پادشاه مغولی پنداشته اند که بنزدش میانجی باید برد . گاهی اسکندر مقدونیش دانسته اند که بهر چند تن کشته . هزار سال سوگواری میخواهد . گاهی خود را پلوران او گردانیده اند . گاهی آفرش را پلاس هستی خود شمرده اند . زهر باره خدا دستگاش را افزاری برای

پیشرفت کافر خود گردانیده اند .

ببینید گستانی را تا بکجا رسانیده اند : " هرکه حسین را در کربلا زیارت کند مانند کسیست که خدا را در عرش زیارت کرده " " باهستی امامت که زمین و آسمان پایدار می باشد و به پاس اوست که مردم روزی میخورند " .

" هرکه بگریه و بگریاند و با خود را گریان نماید بهشت بلا بنیا شود " .
باید پرسید : چرا ۱۲۰۰۰ مگر گریستن به کشتگانی چگوست و چه سودی از آن تواند برخاست که خدا چنان مزدی دهد ۱۲۰۰۰ چنین گزافه دهی از خدا سزاست ۱۲۰۰۰

" هرکه بزیرات رود همه گناهانش آمرزیده گردد " باید پرسید : پس دین چه می بایست ۱۲۰۰۰ سخن از نیک و بد و حلال و حرام چه می سزاید ۱۲۰۰۰ در جایی که با گریستن یا بزیرات رفتن هر گناهی آمرزیده شود و بهشت بنیا گردد چرا کسی از گناه باز ایستد ۱۲ چرا در بند نیک و بد و حلال و حرام باشد ۱۲۰۰۰

داستان مرگ اسمعیل فراموش نشدنیست : " خدا از گریز خود در باره اسمعیل بازگشت " . برای آنکه پرده باغزش خود گشند به خدا نام پیشانی نهاده اند . گستانی بالاتر از این چه تواند بود ۱۲۰۰۰

چنانکه گفتیم داستان امام ناپیدا و هرچه در باره زندگانی هزار ساله . و در باره پیشاپس او . و در باره بازگشت اهلان گفته اند سرا پا بیرون از آیین خداست .

آمدیم به شناختن آمیخته های زندگانی و کوشیدن به آبادی جهان که رشته دیگری از نتیجه های دینست . شیعیگری به یکبار از آنها بیگانه است . در این کیش نه سخن از نیکی زندگانی رود و پرواکی به آبادی جهان شود . آموزا کهای آن جز اینها میباشد : جهان پاس هستی " چهارده معصوم " آورده شده . هر کسی باید آنها را بشناسد . و یاوران خدایشان داند . نامهایشان از زبان نیندازد . به دشمنانشان نفرین و دشنام دروغ نگوید . به گشتگانشان سوگواری کند . هر زمان که توانست بزیرات گنبدهایشان رود . در آنجهان ایستد به میانجیگریشان باشد . اینهاست آموزا کهای شیعیگری .

اینهاست دستورهای آن کیش ، و ما که در ایرانیم و در میان شیعیان زندگی می کنیم هوده این دستورها را در بیرون یا دیده می بینیم ، یکی شیمی که در کیش خود پهلوان است او را آرزویی جز روضه خوانی بر ما کردن و یا بزهارت رفتن نمی باشد ، دیگر کارها در دیده او بی لرجست ، این را در جاهای دیگری نیز نوشته ام ؛ در سال ۱۳۳۶ که جنگ جهانی در میان میبود و گرانی نیز پیش آمد و میتوان گفت پیش از سه یک مردم را نابود گردانید ، در آنسال من در تبریز میبودم و آشکاره میدیدم که بیشتر توانگران دست بینویان نمیکشیدند ، خویشان و همسایگانمان که از گرسنگی میمردند پروا نمیداشتند ، مردگان که از بی کفنی بروی زمین میسازند بروی خود نمی آوردند ، بسیاری از آنان گندم یا خوراکها که می داشتند نهان کرده بیهای بسیار گرانی فروخته پول می تقوخته ، در آن میان تنها کفویکه رواج میداشت بزمهای روضه خوانی بر ما کردن میبود ، سپس نیز که بهار رسید و راه عراق که از سالها بسته میبود باز گردید آنان با یک شامعی بتکان آمدند و به آهنگ زیارت به بسیج پرداختند و کلوانهای لبه پدید آورده راه افتادند .

بدتر از آن دو سال پیش رخداد ، در سال ۱۳۴۰ (خورشیدی که روس و انگلیس سیاه به ایران آوردند و رضا شاه بر اقتضای سخت گیرهایی که او در باره رفتن بعراق می داشت از میان رفت ، شیعیان ایران همه چیز را فراموش کرده ، در چنان هنگامی که سیاه بیگانه بکشور آمده و سرزمین ایران بمیدان جنگ نزدیکتر شده (بلکه خود میدان جنگ گردیده) و بسها در میان میبود ، با صد خرستندی و شامعی ، از هر سو بتهران آوردند و بیست و یک هزار تن ، با لوندی ۷۰ ریال نیز خریده روانه کرد و نجات شدند .

همین آنسال آزمایش دیگری در کار است ؛ سالها در ایران گندم و جو کم بها میبود و کشاورزان سختی میکشیدند و زبان میبردند ، پانز سال بشوند جنگ و در سایه کمی غله بهای آن بسیار بالا رفت و آنسال با همه فراوانی بالاست ، اکنون کشاورزان که غله را به بیست برابر بهای سالهای پیش می فروشند ، بهای آنکه لرج این پشامد را بداند و از پولهاییکه بدست آورده اند کشتزارهای خود را بیشتر و بهتر گردانند ، باغها پدید آورند ، چشمه هاشان

پاک گردانیده بآب پیفزایند ، برای زنان و فرزندانی خود رخت بخرند ،
بپشمهای ' تراخمی ' بچگن خود پرداخته بنزد پزشک برند ، همه اینها را
فراموش کرده تنها زیارت را پیدا می آورند ، از هر دیهی گروهی کالوان
پسته و ملای خودشانرا همراه برداشته شانان و ' صلوات ' گشان راه
می افتند .

همچنین بازاریان که در سایه بالا رفتن نرخها ، در این دو سال پولهایی
اندوخته اند ، و بازرگانان که در سایه نبوداری و گرفتاروشی ، بتوانگری
افزوده اند بگانه آرزوشان رفتن بکربلا و نجف (و یا بمکه) میشوند ،
بسیاری از آنان از دلائل مطبات بدولت سرپیچیده با نیرنگ و رشوه گریبان خود
را رها گردانیده برک می افتند .

اکنون خیابانهای تهران پر از روستاییان خراسان و مازندران و دیگر
جاهلست که باهنگ کربلا پایجا آمده اند ، و با آن رختهای پاره و چرک
آلود دسته دسته در خیابانها میگردند ، کار به جایی رسیده که دولت عراق که
سالانه سود بزرگی از آمدن و رفتن این دسته ها برد ، از دلائل ' ویزا ' خود
داری میکند ، اینست بسیاری از ایشان بی گذرنامه براه می افتند و در مرز
گرفتار می شوند و کسانی نیز گذرنامه میسراند که اکنون یکدسته شان در
شهری در زیر بازرسند .

اینست آرمان شیعیان ، آنچه در آنان نتوان یافت بنیکی کشاورزی یا
بازرگانی یا چیزهای دیگر کوشیدن ، و با دلستگی به نوده و کشور داشتست ،
یکی از آمیضهای لرجداری که دین یاد میدهد آنست که در جهان بیرون از
آیین سپهری کاری نتواند بود ، نتواند بود که کسی در این جهان باشد و
هیچکس از او نبیند ، نتواند بود که کسی هزار سال زنده بماند ، نتواند بود
که آفتاب از فرودگاه خود برآید ، نتواند بود که مردگان بجهان بازگردند ،
ولی دیدیم که شیعیگری پر از اینگونه کارهای بیرون از آیینست .

دیگری از آمیضهای لرجداری آنست که بهر کاری باید از راعش کوشید
بیسار را باید بنزد پزشک برد و درمان خواست ، به توانگری باید از راه
کوشش رسید ، لرجمنندی در میان مردم را باید به نیکوکاری یافت ، ولی
شیعیگری همه به آشپج این میگوید ، یکشیمی هر ' مرادی ' دارد از گنبدها

تواند گرفت ، از امامزاده داود ، از شاه عبدالعظیم ، از معصومه قم ، تواند گرفت ، چه رسد به گنبدهای اهل‌بیت که ولایت و توفیق میباشند .

دوم : یک گمراهی بزرگی در شیپگری آنست که پنداشته اند خدا چهارتا پلاس هستی " چهارده معصوم " آورده ، این خود گزافه بی پایه است خدا چهارتا پلاس هستی کسی نیافریده ، خدا بالاتر از آنست که با آفریدگان خود مهر ورزد ، بزرگتر از اینست که همچون پادشاهان هوشمند " گرمی داشتگانی " برگزیند ، چنین گفته ای از هر کسی سرزده بدین و دووغنگو میبوه و نزد خدا روسیاه خواهد بود .

بنیادگذار اسلام یک تن همچون دیگران می بود ، خدایش برگزید و به راهنمایش برانگیخت ، برتری که پیدا کرد از این راه بود و برتری دیگری نعبداشت ، این در باره آن پاکمرد است که برانگیخته خدا می بود ، چه رسد به نوادگانش که هیچکاره می بودند .

بهر حال این بلور با همه بیابیش پایه ای در کیش شیعی بوده است و از آن ، دو زبان بسیار بزرگی برخاسته ، یکی آنکه شیعیان " کسان پرست " بوده اند ، دیگری اینکه جز بزمان امامشان و بدستانهای ایشان لاج ننهاده بزمان خود بیگانه شده اند .

آنچه کسان پرستیت یک شیعی بنفید دلش بر از مهر امامان خود باشد و هیچ چیز لاج نگذارد ، اگر شما نیک منجید اینان به پیغمبر نیز آن لاج را نمی گزارند .

پیغمبر در چهل سالگی به پیغمبری رسیده ، آنهم بایستی پدایی جبرائیل بیاید و برود و دستورها بیآورد ، ولی امامان از کودکی امام می بوده اند و بی آنکه نیازمند جبرائیل باشند همه چیز را میدانسته اند در بلوری بنخدا و گردآیدین جهان نیز آن توانایی و کوشایی که از امامان و از " حضرت عباس " نمایانست از پیغمبر نمایان نمی باشد .

در همیشه یک شیعی گلهای باغ آفرش دوازده امام بوده اند و دیگران در برابر آئین داری لرجی یا لژی نمی باشند و نخواهند بود ، یک کسی هر چند فکوکار باشد و در راه خدا بکوشها پردازد و جانفشانیها کند بیایه امامان نتواند رسد ، در جای خود که بیایه سلمان و ابانر و مقدار نتواند رسد .

نیکی را آنگاه دریافته اند و جایی برای دیگران باز نمانده .
 نیکان در جای خود ، که بدان نیز چشمتند ، یکشیمی ستمگری ، جز یزید
 و ابن زیاد و شمر نشاند . چنگیز که آنهمه خونها ریخته تیمور که آن
 کشتارها را کرده ، صمد خان که آن پنهانها را نموده ، هیچیکی به پایگاه
 یزید و شمر یا ابن زیاد نرسیده است و نتوانستی رسید ، جایگاه ستمگری را
 یزید و ابن زیاد گرفته اند و جا برای دیگران باز نمانده است . پس از هزار
 و سیصد سال هنوز به یزید ، لمن " میخوانند ، ولی چنگیز و تیمور که آنهمه
 خونها ریخته اند نامی از آنان در میان نمی باشد .

یک شبی باید از هر چیزی ستایشی برای امان خود ، و یا نکوهشی
 برای دشمنان ایشان باید آورد و هیچ فرصتی را در این باره از دست نهد .
 ابن بابای شیعیگری اوست ، مثلا ابوبکر چون خلیفه شده و بمنبر رفته و
 پاکدلائی به مردم چنین گفته : " ولایتکم ولست بخیر منکم " (من سررشته داوران گردیدم در حالیکه بهتر از شما نمی باشم) ، شبی باید
 فرصت از دست نهد و به آن گفته ابوبکر " وعلی فیکم " بیفزاید تا دانسته
 گردد که ابوبکر با همه دشمنی که با علی میباشند به بزرگتری و برتری او
 میستویند و این بیاس جایگاه او بوده که گفته : " من بهتر از شما نیباشم " .
 یک جمله ای در کتابهاست : خدا به پیغمبر اسلام گفته : " اولاد لما
 خلقت الافلاک " (اگر تو نبودی اینچرخها را نیافریدمی) . این جمله
 غلطست و همانا آنرا یکی از ایرانیان عربی دین ساخته است ، در عربی
 بابستی گفت " اولادت " . . . " اولاد " غلطست و جز بنام " سبع
 سازی " با " افلاک " آورده نشده ، چنین جمله دروغ و غلطی ، شیعه آنرا
 نیز بهحال خود نگزیده و به آن نیز افزوده : " ولولا علی لما خلقتک " (و
 اگر علی نبودی تو را هم نیافریدمی) .

چنانکه گفتیم در اینباره بآیه های قرآن نیز دست برده و هرکجا که زمینه
 ای دیده اند بآنها افزوده اند .

هر نکستی که در جهان پیش آید و هر داستان بزرگی که رخ دهد شبی
 باید بگردد و حدیثی پیدا کند تا نشاندهد که امان آنرا از پیش آگهی
 داده اند ، این بابای شیعیگری اوست .

در سالهای اخیر که دشمنهای اروپایی در ایران رواج یافت ، ملائین شیعه تنها بهره ای که از آن دشمنها بردند این بود که بگردند و حقیقهایی پیدا کنند و آنها را برخ جهانیان کشند و چنین گویند : " این را فلان امام آگاهی داده " .

بنوشته هبه الدین (وزیر فرهنگ عراق) ستاره شناسی نوین تازگی نمیدارد و همه آنها در آیه های قرآن فهمانیده و در حدیثها یادش رفته است . بنوشته خالصی زاده " نیروی کشش " (یا قوه جاذبه) را اهلان می دانسته اند و در گفته هاشم باقر نموده اند . و بسیار دور از دلاگریست که اروپاییان آنرا از نیوتن فکلیسی نوشته اند .

در این ده سال که ما بکوشش برخاسته ایم و سخنانی در زمینه زندگی می نویسیم ، در سالهای نخست بسیاری از طلبه ها و دیگران می آمدند و چنین می گفتند : " اینها که در حدیثها هم هست شما چرا حدیث ذکر نمیکنید که مردم هم زودتر بیابند " . سپس چون از ما نومیث شدند خودشان بکار پرداختند بدینسان که ما هرچه نوشتیم آنان کتابها را گردیده از میان صد حدیث بی معنی یکی را ، که پیشی یا کم ، مانندگی بگفته های ما میدانست پیدا کرده برخ ما می کشیدند . مثلاً ما که در زمینه خرد ، هم با کیشها و هم با صوفیگری و خرابانگیری ، و هم با روحشناسی نوین در چشم میبودیم و در برابر همه آنها گفته های خود را با دلیلهای استوار روشن میگردانیدیم آنان حدیثی را برخ ما می کشیدند : " خدا چون خرد را آفرید باو گفت جلو بیا ، آمد گفت پس برو ، وقت گفت با تست که کبفر خولهم داد ، با تست که پاداش خولهم داد " .

این خود جستاریست که آیا دین بهر مردم است یا مردم بهر دین میباشند اگر راستش بخولیم دین بهر مردم است ، دین بهر آنست که آمیختهای زندگانی را به مردم باد دهد و آنرا از گمراهی بیرون آورد ، خدا چنین خولسته است که هر چند گلهای بکبار کسی را از میان مردمان برانگیزد و با دست او شفاعتی برای زندگانی بروی مردم بگشاید ، دین بهر اینست ولی در اندیشه شیعیان وارونه این می باشد ، در اندیشه آنان مردم بهر دینند ، بلین معنی که خدا " چهارده معصوم " را آفریده و آنرا بسیار گرامی داشته ، و این جهان و

مردمان را آفریده که آن گره‌بافتگان را بشناسند و جایگاه آنها را در نزد خدا بدانند و برای خشنودی خدا همیشه نامه‌های آنها را بیزبان رانند و درودها فرستند ، و بروی گورهایشان گنجه‌ها روند ، سرگذشت‌های آنها را فراموش نساخته همیشه تازه نگاهدارند ، با دشمنان ایشان همیشه دشمن باشند و نفرین و دشنام دروغ نگویند ، و پیداست که پیدایش این کارها در آن جهان به بهشت خواهند رفت و آب کوثر خواهند آورد ، هر گناهی که کرده اند بیاس میثابگیری آن گره‌بافتن آفریده خواهند شد ، اینست فهمیده شیعیان .

در زمانهای باستان چون خواستندی از پهلوانانی لرجشناسی نشان دهند یک نمایشی برخاستندی ، بدینسان که یک کاروان بزرگی پدید آورندی که دسته‌هایی در پیش رو ، و دسته‌هایی در پشت سر و آنان پهلوانان در میانه جا گرفتندی ، و به همان حال با موزیک و سرود برای افتخاندی ، و همگی ستایش آن پهلوانان کردند ، و بدینسان سراسر شهر را گردیدندی .

در قدیمه شبیه دستگاه آفرش یکچنان نمایشی برای نشان دادن لرج و جایگاه ' چهارده معصوم ' میباشد ، دسته‌هایی از پیش رو رفته و در میانه آنان چهارده تن و بستگان و پیرامونیانشان آمده‌اند و از پشت سر نیز دسته‌هایی در کار آمدن و گذشتند ؛

در سایه همین باور است که شیعیان زمان آن چهارده تن (صدهای نخست اسلام) را بهترین زمانها شناسند ، و در پندار ایشان زمان هرچه میگذرد بدتر و بی‌ارجرتر می‌گردد .

در سایه همین باور است که بزمان خود و پیشآمدهای این زمان لرج نگزینند و همه در بند زمان آن چهارده تن و پیشآمدهای آنزمان باشند .

مثلا امروز جنگ بسیار بزرگی در میان دولتهای اروپا می‌رود و هر توده باید از پیشآمد پتکان آید و در راه آینده خود به کوششهایی پردازد ، ولی شیعی پروایی باینها ندارد و چه بسا که پنداشتش نیز گوش ندهد ، لیکن شما اگر از جنگ صفین بگوئید یا داستان مختار سرلید آنها را با دلخواه و خوبی بشنود و شرمندی نماید .

دولتهای آژمند اروپا آنهمه چیرگی بشرقیان می‌نمایند و سراسر کشورهای شرقی بزور دست آنان افتاده ، شیعی را باینها کاری نیست و پروا نیز نماید .

وئی پس از هزار و سیصد سال هنوز داستان فدک را فراموش نکرده است و هر زمان که پهنش افتد بگفتگو از آن پرداختد و بلابویکر و عمر و دیگران از بدگویی باز نیاست .

در سال ۱۳۶۰ که در تبریز با سپاه روس جنگ رفت و روسیان چهره در آمده شادروان قه الاسلام را با هشت تن دیگر ، به گناه دلبستگی به کشور و توده خودشان ، دستگیر کردند و روز عاشورا در سربازخانه بدر کشیدند . در همان هنگام که آن هشت تن را بالای دار میفرستادند پیروان جعفر بن محمد در بازارها زنجیر میزدند و فریاد میکشیدند : " داد از ظلم یزید " .

در شهریور ۱۳۶۰ (خورشیدی) که سپاهیان روس و انگلیس مرز ایران را شکسته باین کشور در آمدند . در همانروزها من ناچار بودم بشیراز و بوشهر روم ، و در انوروس که نشستیم یک دسته نیز " زولر " نشستند که از مشهد باز میگشتند . در میان راه نخلقیهایی از آنان دیدم که ناگفتنیست ، با آن گزندی که به کشور رسیده بود کمترین پروایی نمیداشتند و همه سخنشان از سفر خودشان و یا از سرگذشتهای راست و دروغ امامشان می بود . و خیلی آواز برداشته " صلوات " میکشیدند ، تنها یکی سخن از پیشآمد کشور رفت که یکی چنین پاسخ داد : " اینها خواهند رفت ، روسها در مشهد میگفتند : " اینجا مملکت امام رضاست ، ما نخواهیم ماند " .

از شیراز تا بوشهر با دسته دیگری دچار بودم که اگر نخلقیهای ایشانرا بنویسم سخن بدرزا خواهد کشید ، یک مدیر دبستانی بدیگران دستور میداد : " شش قل هوالله بخوانید و به شش سوی خود بنمید و از بمب و از هیچ چیز ترسید " . در میان راه جز " صلوات " گازی نمیداشتند و گاهی نیز بدنهادهی نشان داده آواز بر میداشتند : " بهر سه خلیفه تاجق . . . " .

از گفتن بی نیاز است که چنین مردمی ، با این بی پروایی پآمیتهای زندگانی و بیگانگی بزمان خود ، سرنوشتی جز درماندگی و بدبختی نتوانند داشت . و این مزای نادانی و گمراهی پشاست که همیشه توی سری خود بیگانگان باشند اگر راستی را نخواهیم شمعیمان با این گرفتاریهانشان مردم زمان خود نیستند بلکه مردگان هزاروسیصد ساله اند که بزندگان در آمیخته اند . اینست راه زندگانی و انمی شناسند .

اگر مثلی خواهیم باید گفت دستان ایران دستان آن مرعیست که چشمش نادرست باشد که پیرامون خود و زیر پایش را نبیند ولی در یکفرسخی دبیی را تواند دید و به کارهای آنجا تماشا تواند کرد . پدلاست که چنین مردی با آن چشم شگفتی زندگی نتواند کرد زیرا چون پیرامون خود را نمی بیند بهنگلی که در یکفرسخی پتماشای آندیه سرگرم است ، ناگهان لغزیده از پا خواهد افتاد و یا بجای فرو خواهد رفت ، این بدبختیها که امروز گریهناگیر شرفین میباشد و آنرا بیزیر دستی غریبان کشانیده نتیجه همین نادلی و مانده های آنهاست .

میدانم کسانی ایراد گرفته خواهند گفت ، در زمان صفویان که ایرانیان همگی در کیش شیعی می بودند پس چگونه به آن جنگهای بزرگ برخاستند و کشور را نگه داشتند ؟ چگونه به آن فیروزیها رسیدند ؟

میگویم : نخست در زمان صفویان شیعیان شیفته روضه خوانی و زیارت تنها نمی بودند ، و بکارهای کشور نیز میپرداختند و دلیلش همانست که در راه نگهداری آن بدبختانی برمیخواستند .

دوم : زمان صفویان جز از زمان ملست ، در آزمونها توده ها را اختیاری نبود و پادشاهان توانستندی آنان را چنانکه می خواهند راه برند و بهر کاری وا دلند ، در آن زمان نیز جرزه و غیرت شاه اسماعیل و شاه تهماسب و شاه عباس میبود که از ایرانیان شیعی جنگجویان پدید میآورد ، آنگاه چنانکه در جای دیگری بگشادی نوشته ایم شاه اسماعیل و جانشینان او ، نه از ایرانیان ، بلکه از ایلهای ترک سود می جستند که مردان بیابانی جنگجوی غیرتمندی می بودند و از شیعیگری جز جنگ با سنیان را یاد نگرفته بودند .

سوم : در زمان صفویان ایرانیان در برابر خود عثمانیان و ازبکان را میدانستند که چندان برتر نمیبودند ، ولی امروز در برابرشان اروپائیان را میدانند که بسیار برتری پیدا کرده اند .

چهارم : در زمان صفویان جهان حال دیگری می داشت و امروز حال دیگری میبرد ، امروز زندگی آنها با جنگ و شمشیر زدن نیست و هر نوده ای باید در همه کارهای زندگی دلبستگی از خود نشان دهد و همه هوش و پروائی خود را در راه نیکی زندگانی به کار اندازد ، و گرنه از دیگران پس

اقتضای نبود خواهد گردید . زمان صفویان با این زمان از هر بازه جداست .
 سوم : بکران شیعیگری که می باید جداگانه شمام گسختخی بیرون آن
 کیش بدو شگوییست . دو شگویی که از بدترین گسختخی اینان در راه کیش
 خود پرهیز نداشتند و آنرا گناه نداشتند . از نخست چنین میبوده و اکنون نیز
 چنانست . مثلا در بازه امام نایبدا گذشته از دو شگهای دیگر، چنین گفته اند :
 ' در شهری هست به نام جابلقا و جابلسا ، یکی در مشرق و دیگری در
 مغرب . و امام نایبدا در آن دو شهر میباشد ' . اکنون که همه جای کره
 زمین شناخته شده شما از ملایان بیسید : جابلقا و جابلسا کجاست ؟
 از شهر های کدام کشورهست ؟

امام نایبدا که میدانیم داستانش چیست کسان بسیاری گفته اند که او را
 دیده اند و هر یکی داستانی سروده اند . یکی از ملایان نیز (حاجی میرزا
 حسین نوری) آنها را گرد آورده و کتابی ساخته - کنیکه سرایا دروغست .
 از گنبد های املان در کر بلا و نجف و مشهد بازها دعوی ' معجزه '
 کرده اند . پیش از زمان مشروطه - در هر چند سال یکبار ، از کر بلا یا
 نجف آگاهی رسیدی : فلان شب نور باران شده ، فلان کور پنا گردیده ،
 فلان لنگ پا گرفته . اینها را با ننگران آگاهی دادندی و در شهر های ایران
 چراندان رفتی . باید از جنبش مشروطه خولعی در ایران و عثمانی عشوند بود
 که جلو این ' معجزه ' سزایها را گرفت .

هر کسی که از ایرانیان یا دیگران بکر بلا رود و بیاید کمتر رخ دهد که
 دروغهایی همراه نیارود . زملیکه خردسال میبودم بازها شنیده بودم : در کر بلا
 مرضی هست آشکاره گوید : کشته شد حسین ' . دروغی باین آشکاری بسر
 زولها بود و اکنون هم هست .

در مشهد بازها دیده شده دو سه تن خودشان سنگرا غلطندیده بصحن آورده
 و آنگاه گفته اند : ' سنگ بزیوت آمده ' این بازی را بارها بمیان آورند و
 کسی از ملایان و دیگران ایراد نگیرد . زیرا چنین گویند : ' باعث استعکام
 عقیده عوامست ' .

در سال ۱۳۱۷ (خورشیدی) که یکماه دو مشهد میزیستم بازها این بازی
 را با دیده دیدم . روزی پرسیدم : ' این سنگ خودش آمده است ؟ ' پاسخ

دادند : " آری خودش بزیارت آمده ، خیلی سنگها می آیند " گفتیم : از کدام دو آمده ؟؟ " آیا بزمین می شلطید یا در هوا می پرید ؟؟ " در اینجا درماندند و یکی از ایشان چنین گفت : " ما آنهاش ندیدیم ، اینجا دیدیم بزیارت آمده " چون زلفدرمیری دو پشت سرم می ایستاد چنین پاسخی دادند ، وگرنه رفتار دیگری کرده‌ای .

این شیوه ایشانست که " معجزه " سازند و اگر کسی پذیرفت و بچون و چرا پرداخت " ایمان " او را مست دانند و یا نام بابی برویش گزارند و به آزارش کوشند ، دو همیشه آنان هرچه در باره اهلان گفته شود بنید پذیرفت باینی شبیگری دوست همین است .

در سال ۱۳۳۰ که روسیان توپ بگنبد مشهد بستند و جلهای گلوله تا دیرگاهی می ماند که من خود آنها را دیدم در بسیاری از شهرها چنین میگفتند : " گلوله ها برگشته بمیان خود شان افتاده است " ، هنوز این دروغ از میان نرفته است و باز هم توان شنید .

تا اکنون بارها این دروغ را بمیان انداخته اند : روز عاشورا یا فلان شب قتل ، فلامرد که با بهمان زن ، در آمیخته بود بهم چسبیده اند و جدا نمی تواند شد ، این را کوششی در راه گیش خود می پندارند که چنین دروغهایی را بسازند و بپراکنند ، آنچه من زیاد می‌دانم بکبار این دروغرا ، در محرم در یاکو به میان انداختند ، من خرد سال می‌بودم دانشش را در تبریز شنیدم " حاجی رضا ناسی با بکزن روسی روز عاشورا در آمیخته و هر دو بهم چسبیده اند " ، شیعیان بهمینگر مزه میدادند و داستان را با پروبال بیشتری یاز میگفتند ، شکوهی مرافه ای همین داستان را به شعر کشیده و چاپ کرده است بکبار نیز لسالک دو رمضان در تهران آنها بمیان آوردند : " یک سرباز هندی یا آمریکایی در شهرنو با بکزن بدگوار شب بیست و یکم رمضان در آمیخته و بلندگ که بیدار شده اند هر دو بهم چسبیده بوده اند که ناچار به بیمارستان برده اند " .

این دروغ را چندین پراکنند که در روزنامه ها نوشته شد و گروهی انبوهی دو برابر بیمارستان گرد آمدند و هرچه گفته میشد دروغست و چنان چیزی نبوده بلارد نمیکردند ، بدتر از همه این می بود که بیشتر کسانی که از

جلو بیمارستان باقر می گشتند اگر کسی می پرسید میگفتند : " آری بوده است ، من خودم دیدم " ، دروغی بلین آشکاری را می گفتند و شرمندہ نمی شدند .

چون در پندار شیعیان اهلان همه کاره دستگاه خدایند هر گونه گزافه گوئی و گزافه اندیشی در باره آنان سزااست . هر کلری از آنان شنیدست . (بیگفته ملایان مسکن الوقوع است) اینست که هم رخ نداده باشد دروغ شمرده نخواهد شد . این شنیدست که امام کوری را بینا گرداند . اینست اگر چنان معجزه ای ساختند و پراکندند دروغ نخواهد بود . بلکه چون " نشر فضائل الله است و باعث استحکام عقیده عوام باشد مستحسن است " . در عالم آرای عباسی در باره شاه تهماسب یکم می نویسد : " مولانا محشم کاشانی قصیده در مدح آن حضرت ۱۰۰۰ به نظم آورده از کاشان فرستاده بود ۱۰۰۰ فرمودند که من راضی نیستم شعرا زبان بمدح می آلاینند قصاید در شأن حضرت شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام بگویند صله اول را از ارواح مقدسه حضرت و بعد از آن از ما توقع نمایند . زیرا که بفکر دقیق و معانی بلند و استعاره های دور از کلام در رشته بلاغت در آورده به ملوک نسبت می دهند که بمضمون (از احسن اوست اکتب او) اکثر در موضوع خود نیست ، اما اگر حضرات مقدمات نسبت نمایند شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست و متحمل الوقوع است " .

اینست راز آن دروغگوئیها و معجزه سازیها ، از آنسوی کیشی که بیبست پیروان آن ناچارند که با دروغها آنها ننگ دلزند . در این باره بهائیگری و صوفیگری با شیعیگری همراه است ، بهالیان و صوفیان نیز به دروغ سازی گستاخ باشند ، دیواری که بی بنیاد است باید آنها با ستونهایی از اینور و آنور سر پا نگاهدارند .

شما اگر یا یک شیعی (یک شیعی که علمی نباشد) به گفتگو پرداخته . خواهید دید همه یکن میگویند که شکست نخورد و پششش بر زمین نیاید ، و اینست پیاپی دروغها میگوید : مثلا شما اگر بگویند ، علی با ابوبکر و عمر راه رفت و بنشیند برنخاست ، گویند : " عقیه دیگرند " ، اگر گویند : با عمر خویشاوندی کرد و دختر خود را باو دلا ، گویند : " جنبه فرستاد " اگر گویند :

ابوبکر و عمر در زمان ناتوانی اسلام باو گرویدند و این دلیلست که روی پاکدلی مسلمان بودند . گوید : آنان پیش کاهنی رفته و ازو شنیده بودند که اسلام پیشرفت خواهد داشت و بآن امید و به اسلام گروش نشان دادند . اگر گوید : حسن بن علی با داشتن نیرو خلافت را از دست داد و حسین بن علی با نداشتن نیرو بطلب آن برخاست . گوید : " بهر یکی از اهلان لوسی از آسمان آمده بود که بایستی از روی آن رفتار کنند " . هر چه گویی پاسخ دهد و در هیچ جا نایستند . یک شیعی باید با فشارد و کیش خود را نگه دارد .

روزی با یکی می‌گفتم : داستان رفتن عمر بدو خانه علی و گزاردن او دختر پیمبر را می‌گردد و دیوار که روضه خوانها می سرایند و مردم را می گریزند از ریشه دروغست . و دلیل آورده می گفتم : بچه ای که در شکم مادر می‌بود چه نیاز به نام می‌داشت؟! . آنگاه که دانسته بود پسر است تا محسن نام دهد ؟ . سختم بپایان نرسیده پاسخ داد و چنین گفت : " پیمبر خبر داده و خود او نامش را محسن نهاده بود " . گفتم : این در هیچ کتابی نیست . شما از کجا می گوید ؟! . گفت : در کتاب نباشد من از عقل خودم می‌گویم .

چهارم : می باید از داستان گریه و روضه خوانی نیز جداگانه سخن وایم این نیز زیادهای بسیاری را در پی دارد .

چنانکه گفتیم نخست از اینراه سودجویی سیاسی میکرده اند . یکی که ستم رسیده مردم دلهاشان سوزد و خوانمان و ناخوانان هواداری ازو نمایند ، از اینرو سران شیعه از مستمیدگی حسین بن علی به پیشرفت کار خود می افزوده اند .

چیزی که هست در آنزمانها کار تنها " شعرهایی خواندن و گریستن " می‌بوده که سالی یکبار و دو بار بآن می پرداخته اند در زمان خود اهلان پیش از این سراغ نمی داریم ، سپس در تاریخها می بینیم که در زمان خاندان یویه در بغداد روزهای عاشورا نکستی هم در شبان پدید می آمده و نمایشی می رفته .

پس از آن پادی در کتابها در این باره نمی بینیم تا از زمان صفویان

دوباره آغاز یافته است . ملا حسین کاشفی کتابی در باره داستان کریلا پنجم " روضه الشهداء " نوشته بود . و کسانی در نوشتها از آن خواننده مردم را می گزینیدند و همگام نام " روضه خوان " از هماتجا پیدا شده است .
 گویا نخست نشستهای ساده ای از سوی مردم برپا میشده ، ولی سپس شاه و پیرامونیان او بکاز برخاسته اند و توان گفت که در روزهای علنورا برخی نمایشها از جمله شبیه سازی مبرفته است .

از آن زمان آگاهی کمتر است . ولی چون بزمن قاجاریان مهرسیم که نوشته های جهانگردان اروپایی در دستست می بینیم دستگه بزرگی در میان می بوده و در ایران و هندوستان قفقاز و دیگر جاها در دوازده روز محرم روضه خوانیهای بسیار می شده و سینه زنی و قمه زنی و شاه حسینی از همان زمانها شناخته میبوده .

هرچه هست در زمان ما روضه خوانی و نمایشهای محرمی یک گرفتاری بزرگی برای ایرانیان گردیده و این میدان بی اندازه پهنای شده بود در شهرهای بزرگ شماره روضه خوانها از دوست و مصلحت گذشتی ، و بسیاری از آنان از آن راه دراک اندوخته توانگر بودندی برخی نیز بغیر از بستگی داشته لقبهایی - از سلطان الاکبرین ، ملک الاکبرین و مانند اینها - یافتندی در سراسر سال روضه خوانیها رفتی . اگر کسی در گذشتی ، و یا از سفر آمدی و یا عروسی کردی ، و یا خفته تازه خریدی ، و یا فرزندی پیدا کردی . در خانه خود روضه خوانیهای - هر توانگری سالانه ده روز یا بیشتر نشست برپا کردی و در خفته اش را بروی مردم گشادی ، کمتر نشست بودی که روضه ای خوانده نشود .

شیمی با فهم و باور ، کسی بودی که اگر پدرش مرده بحسین گیرد ، اگر برادرش در گذشته پاد عباس برادر حسین کند ، اگر پسر جوانی از دستش رفته علی اکبر را پیدا آورد ، اگر عروسی کند روضه از عروسی قسم خواندند ، بگزن شیمی بایستی همیشه یاد از زینب و ام کلثوم کند و هر اندوهی که رخ دهد آن را بیکتار گزارده باندوه خوانگران و زنان حسین گیرد . این دستوری میبود که پیشوایانشان داده بودند " و علی الحسین وفلیک الباکون و لیتعب اللادیون " .

از آنسوی چون محرم رسیدی بسیاری از مردم رخت سیاه پوشیدندی و از همان روز نخستین در تیمچه ها و کاروانسراها و در خانه های مجتهدان و بزرگان دستگاہ سوگواری در پیچہ شدی ، در همه جا روضہ خوانیها آغاز یافتی ، بازار روضہ خوانان بسیار گرم شدہ ہر یکی سوار اسب یا خر از اینجا در آمدہ بآنجا شتافتی ، در ہر جایی روضہ خوانان ہمینگہ یکی از منبر پلین آمدی آن دیگری بلا رفتی ،

در همان هنگام از ہر کویہ دستہ ای راہ افتادی ، سینہ زنیہا ، عربیہا ، زنجیر زنان ، ہرگروہی دنبال دیگری را گرفتہ ، درفشہای بسیار جلو انداختہ ، با طبل و شیور (و یا بی آنها) نالان و مویان برآہ افتادندی ، در بازارها گردیدہ و بہ تیمچہ ہا و خانہ های مجتہدان و بزرگان رفتہ ہدینسان روز را پیلان رسانیدندی ،

ہنگام شام در ہر کویہ و کوچہ ای دستہ شاہ حسینی راہ افتادی ، سپس نیز در ہر مسجدی روضہ خوانی رفتی ،

از روز ہشتم یا نہم " شیبہ " نیز در آمدی ، شمر و یزید و حسین و عباس و علی اکبر و قاسم و زین العابدین بیملو و زینب و ام کلثوم و سکینہ بروی اسبہا در بازارها گردیدندی ، در تبریز روز نہم شیر آوردندی کہ خود دستانکی دلشتی ،

روز دہم عاشورا دیوانگی بالا گرفتی ، از آغاز روز صد دستہ شاہ حسینی راہ افتادی ، از ہر کوی و کوچہ قمہ زنان با سرہای شکافتہ و کفتہای سفید خون آلود بیرون آمدندی - مردم قرہ باغ در تبریز و تہران " قزل پتان " آوردندی در این روز ملایان و بازارگانان و نوالگران نیز خودداری نمودہ با پلہای برہنہ و سرہای باز ، گل پرومائیہ بجلو دستہ افتادندی ، بہ سرہاشان خاکستر و گلہ ریختندی ، کسلی چنددن گرفتندی و بسر کوفتندی کہ از خود رفتہ افتادندی ہدینسان دستہ های گوناگون از اینسو و از آنسو راہ افتادندی و در بازارها بہم رسیدندی ، آتوبہ زنان و مردان پشامشا ایستاکہ گریہ کردندی ، بسیاری از قمہ زنان بخود نمایی چنددن زندی کہ افتادہ از خود رفتندی و سالانہ چند کس با این آسیب در گلشتندی ،

در بسیاری از شہر ہا روز عاشورا " نخل " گردانیدندی ، یک چیز بسیار

بزرگ و سنگینی از چوب ساخته " نخل " نهندند ، هر کوی نخلی داشتی و در آن روز بیست و سی تن یا بیشتر بزرگواران و بزرگان و در کوچه ها گردانیدند و چون دو نخل بهم رسیدی بیکدیگر راه نداده به پیکر برخاستدی و سرو روی همدیگر را خستندی ، گاهی نیز خون ریختدی .

در شهرهایی که دو نیرگی جیدی و نعمتی از میان نرفته بود هر ساله در روز عاشورا پیکر بمیان افتادی و سرها شکسته و تنها کوفته شدی .

از این نادانها چندان بودی که اگر کسی بشمارد و دامنش همه را بنویسد یک کتاب بزرگی باشد ، این نادانها در ایران رواج میداشت تا رضا شاه پهلوی جلو گرفت که ده سال بیشتر ، کم نشانی از این نمایشها دیده شدی ، ولی چنانکه میدانیم پس از رفتن او دولت بجلوگیری نمی گوشد و ملایان میکوشند که بار دیگر آنها را رواج دهند و چنانکه می شنویم در بسیاری از شهرها آخر پخته در محرم همان نمایشها بمیان می آید .

چنانکه گفتیم این کارها زندهایی را در پی می داشت و اینک آنها را فهرست وار بگوئیم می شماریم :

۱۱) دلماسی که هزار و سیصد سال پیش رخساره پان برداختن و بگریه و سوگواری برخاستن از خورد رو گردانیدن و آنرا لگد مال ساختنست ، اینکه پنداشته اند که خدا از این گریه و زاری خشنود گردد و پادشاهان بعد نادانی دیگری از آنان می باشد ، خدا از کاری خشنود گردد که پنداشته باشد و سودی از آن برخیزد ، گریه و مویه بیک دستان کهن هزار ساله چسودی تواند داد ؟ چرا خدا پان پادشاه دهد ؟

شگفتست که بزمافندگان حسین خودشان ، پس از یکی دو سال ، پشامند را فراموش ساختند و بزندگی پرداختند ، چنانکه گفتیم علی بن الحسین با یزید آشتی کرد و با او دوستی نمود ، سکنه دختر حسن که بگفته روضه خواران در ویرانه شام مرده است و باشد که شیعیان به اینمرگ او خوارها اشک ریخته اند سالها پس از آن زیسته و زن مصعب بن زبیر شده بود که سپس نیز زن عبدالملک بن مروان گردید و با خوشیها زندگی بسر داد . ولی شیعیان پس از هزار و سیصد سال آن دلماسرا فراموش نمی کنند و آیا این دلیل روشنی به سبک منزی و پیخردی ، پیکردمی شمرده نخواهد

۱۲ سینه زدن ، زنجیر بتن کوفتن ، گن پرومالیدن ، خاک به سرریختن ، سرخود شکافتن ، جستن و افتادن ، نمره ها کشیدن و اینگونه کارها جز نشانی درخوبی و پهلپائیگری نیست ، شعیان اینها را هنری پنداشتند و اگر در میان نمایشچیان یک یا چند تن اروپایی بودی بنام خودنمایی بیشتر کوفتندی و زدندی و بلندتر نمره ها کشیدندی ، ولی راستی آنست که همین نادانیها و مآلذهای آن دستاویز بدست اروپاییان دانه که ایرانیان و دیگر شرقیان را " نیمه وحشی " شمرند و بزندگانی آزاد شایسته ندانند .

اروپاییان از سالها کوشیده اند که شرقیها را در نادانیها و درخوبیهایی که میدانسته اند و میدارند پدیدار گردانند و از این رفتار دو نتیجه خواسته اند . یکی آنکه شرقیان در سایه همین نادانیها ناقول و دومانده باشند و باسانی گردن بیخ چیرگی آنان گزارند ، دیگری اینکه بهک در دست باشد و به " نیکخواهان جهان " که در اروپا نیز فراوانند پاسخنی توانند داد .

اینکه از صد سال پز اروپاییان که بایران دهند آمده اند دستنها از این نمایشها و نادانیهای شعیان در کتابهاشان نوشته اند و پیکره ها برداشته بچاپ رسانیده اند (۳۰) ، اینکه برخی از شرقشناسان بستایشهایی از شیعیگری و از این نمایشها پرداخته اند همه از اینره بوده است .

دو تن از شرقشناسان که یکی مسیو ملزین آلمانی و دیگری دکتر جوزف فرانسه ای بوده ، در کتابهای خود از کیش شیعی و از این نمایشهای شعیان ستایشها نوشته اند ، و اینها عنوانی بدست ملزین دانه که آن دو نوشته را که بفارسی ترجمه شده در دفتری بنام " سیاست الحسینیه " بچاپ رسانیده اند ولی ما نیک میدانیم که این شرقشناسان از کارکنان سیاسی می باشند و نوشته هایشان جز از راه فریبکاری نیست .

بگفته مسیو ملزین نصرالدین طوسی کار بسیار نیکی کرده که در زمان ساخت مولان و در چنان هنگام گرفتاری ، کینه شیعی و سنی را فراموش ساخته و مولان را پسر بغداد برده و کینه از دشمنان خاندان علی جسته است ، این بوده آرزویش که شعیان همیشه چنان باشند و هیچگاه کینه ستیها را در بیرون نکرده به کارهای دیگری نپردانند .

بگفته دکتر جوزف شیبگری در نتیجه روضه خوانی پیشرفت بسیاری کرده و او آرزومند میبوده که شیبیان در اینراه پیشرفت را از دست ندهند و بشماره شیبیان (که بکثر سبست اروپایی نیک میخورند) بفرایند .
 ۱۳ گذشته از آنکه گریه و ناله سهشها فرونشاند و آتش غیرت را خاموش گرداند . آنهمه روضه خوانیها و دسته بندیها که مردم را سرگرم میساخت بیگفتگوست که از پرداختن بکثر زندگنی بزمیداشت . بدبختیهایی که گریهناگیر ایرانیان شده و بدینسن در مانند و زبونشان گردانیده شوندهای بسیار داشت و بی گمان یکی از آنها این بوده . مردم بجای آنکه از پیشآمدهای جهان و از پیشرفتهایی که در دفاشها و دیگر زمینه ها رخ داده بود آگاه باشند و یا بقادش کشور و توده پرداختن بآن نمایشهای بیهوده پرداخته اند . این نتیجه آن سرگرمیست که می بینم که از دست آزمندان اروپا مشت میخورند و از ستم بیزه می نالند .

زنان ایران که از همه جا ناگهانند و کمترین دلبستگی به کشور و زندگنی توده ای نمیدانند . و از درس خوانندگنی نیز هوش و فهمی در این باره دیده نمیشود . شونش جز این نبوده که بیشتر زمان را در روضه خوانیها بسر برده و هوش و جریره خود را در آن راهها بکفر انداخته اند .

۱۴ این داستان گریه و زیارت با آن پادشاهییکه نوید داده شده زبان بسیار بزرگ دیگری را در بر مینماید . و آن اینکه شیبیان به بدکاری گستاخ باشند . باید دانست که مردم عامی در باره نیک و بد فهم و بینی را که میبایست ندانند و بکچیز که بد است (مثلا دزدی) آنان در باره اش تنها این را دانند که گستاخست و مایه خشم خدا باشد و بدکار (یا دزد) بدووخ حرافه رفت . و بگفته جلوگیریشان همان ترس دوزخ می باشد .

از اینکه بدیها زبان زندگنی رساند و مایه ناپسندانی آن گردد چیزی است بقادش ایشان نرسیده . اینست چون میشوند که کسیکه گریه بچین کرد و یا زیارت بارگاه او رفت همه گستاخش آرزیده گردد و بهشت باو پایا باشد . از ترسی که میداشته اند ایمن شده بهر بدی یا میگزاردند .

این چیزهست که از نخست آرموده بود و در این چند سال که بشوند جنگ در ایران خواربار کم شد و نرخها بالا رفت آزمایش دیگری بدست آمد

زیرا دیده شد که کسائیکه تبارداری کردند یا پیاپی برترها افزودند و هزارها خاندان از پا انداختند بیشتر حاجیان " مقدس " و مشهیدان لب جنبان می بودند . نیز دیده شده که همان پولهایی را که از راه برانداختن خاندانها بدست آورده بودند برداشتند و با پیشانی باز روانه کریلا و نجف شدند که زیارت کنند و بملائین پولهایی دهند .

این نامردان که بهانه در دست می داوند و به کشور و توده پرورایی نمی نمایند و بمیهن پرستی ریشخند میکنند . بدینسان از بدکاری نیز نمی پرهیزند و در سایه کیش بیبلی که میداوند خود را بهر دلخواهی آزاد می شمارند .

شما اگر زمانی بتوده علمی پردازید و باورهای آنان را نیک منجید خواهید دید در سایه سخنائیکه همیشه از ملائین و روضه خوانان شنیده اند چنین می پردازند که آدمی در این جهان ناچار از گناخت و چاره کار همان گریستن به امام حسین و رفتن بزیمارت او و دیگران می باشد . اینست خدا روز " قامت " با امام حسین آن پیمان را بسته است .

اگر شما با یک شیعی که بکریلا می رود سخن پرداخته برسید : " چرا بکریلا میروید ؟ " " ما گناهکاریم بنه بد برویم و از گناهان پاک شویم " . اگر بگوید : " بهتر است که گناهی نکنی تا نیازمند پاک شدن نباشی " با شگفتی پاسخ خواهد داد : " مگر آدم میتواند گناه نکند ؟ "

در تیریز سخنی هست و ما را از زیادهاشان شنیده ام . میگویند : " سگ که ناپاکست چون بنسکزار افتاد و نسک گردید پاک شود . ما گناهکاریم و ناپاکیم و خود را بنسکزار میاندازیم تا پاک شویم " . اگر نیک اندیشید در این باره باورهای شیعیان بمشاندگی باورهای مسیحیان (در باره گناه و کفار) نمی باشد .

این نکته را میتوان با زبان دیگری نیز باز نمود . چنانکه میدانیم آدمی دارای دو گوهر است : یکی گوهر جان که خواهای پندهاست . و دیگری گوهر روان که خواهای نیکبهاست . در بسیاری از مردم گوهر جان بسیار چیره باشد و اینست ایشان خودداری از بدبها نتوانند . لیکن در هماتحال

روانشان بیکار نموده آنرا نکوهش کند و فرجانشان همیشه نآسوده باشد چنین کسانی همانکه بشنوند اگر کسی بهنام حسین گریست یا بزیارت رفت نگاهش آرزیده شود . همچون تشنه ای که پآب رسد با عشقودی و شادمانی بفرزند . و این را یک پاسخی به نکوهش های فرجیاد گرفته خود را آسوده گردانند . بگفته علیان : " کور از خدا چه خواهد ؟ " دو چشم ا " یک آدمکش . یک ابلار دار . پکنزد . پکزن بدکاره . یک آخوند فریبکار بیجه بیارمند است ؟ " به یک دستگاه آنچنانی که بیرنج و کوشش گناهان خود را بیارزاند .

از همینجاست که شما می بینید تیمور لنگ با آن خونخواری و تیره دلی که در اسپهان در یکروز هفتاد هزار آدم کشت و در پنداد از سرهای کشتگان مناره ها افراشت . همیشه در جستجوی پیران صوفی می بوده و چون یکی را می یافته دست به دامنش . می یازیده . می بینید صمدخان بآن پلیدیش که لزار سیاست نکولا گردید و کسان بسیاری از آذربایجان غیرتمند را کشت روضه می خواندند و هر ساله چهارصد تومان پول شمع کریلا میفرستاد اینها ورزش همانست که باز نمودیم .

پنجم : داستان امام نایبدا گذشته از ایرادهایش زبانهایی نیز بزندگانی دارد . شما با هر شیعی گفتگو از گرفتاریها کنید یا آرزوی نیکی جهان بهمان آورید . بیدرنگ به پاسخ پرداخته خواهد گفت : " باید خودش بیاید و کارها را درست کند " در تبریز گویند : " لدا اولوم . گرگ اوزی گلسون " .

می باید روشن گردانم که چیزهاییکه ما گرفتاری میشلریم در پیش شیعیان گرفتاری نیست . مثلا پس ماندن توده . پیرگی بیگانگان . ناتوانی دولت . نابسامانی کشور . پستی خیمها و سهشها و مانند اینها . آنچهایست که شیعیان پاک دارند و گرفتاری شمارند " یکی شیعی تا راه کریلا باز و روضه خوانی آزاد است و دست بکلاه و رخت او زده نمیشود . هیچ چیز لرج نگذارد " در نزد شیعی بیگانگان که بایشان آزادی در کیش میدهند بهتر از یک دولت لبرانیست که آزادی از دستشان بگیرد . این چیزست که بارها بزبان آورده اند .

در پیش آنان گرفتاری آنست که می بینند بسیاری از جوانان و دیگران

سست بلور شده اند و بروضه نمی روند ، و در آرزوی زیارت نمی باشند ، و به ملائین لوجی تمسکینزند ، اینهاست که آنان گرفتاری میباشند و در این باره با در هر باره دیگری که گفتگو شود همان پاسخ گذشته را دهند .

بدر از این آنکه در این ده سال که ما بکوشش برخاسته ایم و بخواست خدا در برابر ما دیگری و بی دینی ایستاده دین را بروی بنهاد بسیار استواری نهاده ایم و با یکایک گمراهیها و نادانیها نبریده نیشه ها برریشه هر کدام فرو می آوریم ، این کار ما به شیعین گران می افتد ، زیرا در اندیشه ایشان باید این کار را امام نماید کند ، چنانکه گفتیم شیعین کسین پرستند - اینان که آرزومندند امام نمایند پیدا شود و جهان را به نیکی آورد ، آن نیکی جهان را چندان نمی خواهند که بوفش را با دست امامشان میخوانند ، اینست از کارهای ما دلتنگ می باشند .

داستان اینان داستان آن کودک نادانست که بلجنزلی افتاده بود و یکی که میخواست دستش را گیرد و بیرون آورد تن در نمیداد و فریاد میزد :

" باید مادرم بیاید " در حالیکه مادرش نیز نمی بود و توانستی آمد .

فراموش نمیکنم روزی با یکی از ملائین گفتگو می داشتیم و چنین گفتیم : شما میگوئید مهدی خواهد آمد و یکی از کارهایش این خواهد بود که همه کیش ها و دینها روبراندازد و همگی مردم را بیکره آورد ، من می پرسم : این کار را چگونه خواهد کرد ؟ آیا با " معجزه " خواهد کرد که مردمان شب بخوابند و بامدادان که بیدار شدند همگی شیعی گردیده باشند ، یا با کیشها و دینها بنبرد پرداخته با دلایلم مردمانرا بسوی یکدین خواهد خواند ، آیا کدامیکی از اینهاست ؟ چون چیزی نمی دانست از پاسخ فرماید ، و من دنباله سخن را گرفته گفتم : اگر بگوئید : " با معجزه خواهد کرد " دروغست زیرا چنان کاری بیرون از آیین خداست ، شما میبینید که پیغمبر اسلام که بالاتر از مهدی پنداری می بود ، به برانداختن گمراهیها جز از راه دلیل آوردن و نبریدن نکوشید ، اگر بگوئید : " با دلایلم مردمان را بیکره خواهد خواند " این کاریست که ما بدان برخاسته ایم و گناهانی نیز پیش رفته ایم و جای شگفتست که شما عشنودی نمی نمائید ، و به همدستی نمی شتابید ، جای شگفتست که نتیجه ای را که بدست آمده تمسکینزید و دنبال یک پندار بی

پای می گیرید .

مرد تیره مغز بجای آنکه بیرسش من پاسخ دهد با تندی چنین گفت :
" پس شما دعوی مهدویت می کنید ؟ " .

گفتم : من دعوی مهدیگری نمی کنم ، بلکه هیچ دعوی نمیکنم . من کجا و دعوی کجا ؟ من بجای دعوی بکار پرداخته ام و آنچه می پایست کنم کرده ام . شما بیرسش من پاسخ دهید . چون پاسخی نتوانست بدهمگونی پرداخت ، و من جلوش را گرفته گشتگو را به پایان رسانیدم . اینک نمونه ای از زیادهای آن افسانه ، بهر زبونی تن در میهند و یوغ بیگانهگان را بگردن می گیرند و این برنسی تابلد که یکره رهایی برویشان باز شود ، چرا که دستگاه امام نابینا بهم نخورد .

شگفتست که دکتر جوزف از این پندار نیز ستایشها نوشته و بیک رشته فریکارهایی برخاسته . گفته او شیعیان که همگی پیدا شدن امام زمان را میبوسند و هر روز چشم براه می باشند چنین مردمی همیشه آماده جنگ و مردانگی باشند که همافکه امام پیدا شد یاری او ستانند . میگوید شیعیان همگی امیدندند که روزی براسر جهان دست خواهند یافت و مردمی با این امید " لا محاله روزی اسباب طبیعی برای آنان فراهم خواهد آمد " .

بگمان دکتر جوزف شیعیان با آنکوشش که در راه رواج کیش خود می کنند و با این امید که به پیدایش امام زمان میدانند در آینده " ترقیات محیرالعقول " خواهند کرد و از هر بزرگترین توفه جهان خواهند بود .

این پندار باقیهای دکتر جوزف عنوانی بدست ملایان داد . چند سال پیش یکی از ملایان تبریز بمن چنین نوشته بود : " شما میگوید امامزمان دلیل ندارد " . " دلیل آنرا از فرنگی باید پرسید " بکرشته جمله های پوچی را که به نام سیاست بلای نوشته شده بدینسان پیش می کشد .

باید پرسید : آیا نوشته های جوزف در باره آمادگی و جنگجویی شیعیان راستست ؟ آیا علمای نجف و کربلا و سلما و قم و طلبه های ایشان و این حاجبها و مشهدهای تهران و تبریز و کاشان و قزوین بچنان آمادگی میکوشند ؟ آیا شمشیده های ما وارونه گفته های دکتر فرانسه ای را نشان میدهد ؟ آیا ما با دیده نمی بینیم که بهر پستی تن در میهند و دلهانان

خوشت که ' خودش خواهد آمد و کارها را درست خواهد گردانید' ۰۴ اینها را که با دینه می بینیم ، آیا باز باید فریب گفته های دکتر جوزف را بخوریم ۰ ۱۴ آنگاه گرفتیم که سخن دکتر رامست و شیعیان به امید آنکه امام زمان خواهد آمد به آمادگی های جنگی می کوشند ، آیا نه آنست که آنان می گویند امام زمان با شمشیر جنگ خواهد کرد و توپ و تفنگ و تانک و همه این چیزها از کار خواهد افتاد ۰ ۱۴ با چنین پنداری آمادگیهای آنان چه خواهد بود ۰ ۱۴

السوسا ، اگر این قصه ها مابه بزرگی و برتری مردمی نواتمی بود بهستی جهودان که هزارها سالست چشم بره ' ماشیا می باشند و بنیادگر این قصه لیساند پیش از دیگران به بزرگی و برتری رسیده باشند .

آنگاه چنانکه شیعیان به پیدا شدن مهدی امیدمندند مسیحیان نیز پیرو آمدن عیسی از آسمان امیدمند میباشند ، و ما نمیتیم چرا دکتر جوزف این دلسوزی و رهنمایی را که به مردم ایران میکند بتوجه خود نمیکند؟ چرا کشیشان فرانسه را بر نمی انگیزد که بکوششهایی برخاسته امید مردم را بآیند عیسی بیشتر گردانند و ده برتری و بزرگی را بروی آن کشور باز کنند ۱۴ پس چشده که مردم فرانسه باید لشکرها آریند و قزولها سازند و بکوششهای سیاسی پردازند و برتری و بزرگی را از آنرا طلبند ، ولی ایرانیان از ده لسانه پرستی پیش روند ۱۴ آیا مرگ خوشت ولی برای همسایه ۰ ۱۴

همین سخنها به مسیو مارین هم توان گفت ، این فریبکار آلمانی با آن آگاهی کمی که از اسلام و تاریخ آن داشته به باقدگی هلی پرداخته چنین می گوید: ' حسین دلمسته به سوی کشته شدن رفت ، خواست او ستم بنی امیه را پذیرفتن و از همان راه ریشه آن خاندان را کندن میبود ، ' همین را سیاست بزرگی از حسین شمرده بشعیان رهنمایی میکند که همواره روضه خوانی و سوگواری را که پیش گرفته اند رها نکنند و از همواره نشان دادن مستعدگی پیشوایان خود پیش روند .

ما میگویم : پس چرا مسیو مارین این رهنمایی را به آلمانیان نکرده است ۰ ۱۴ چرا آن سیاست بزرگ حسینی را بآلمان یاد نداده است ۰ ۱۴ چرا آلمانیان هنگامیکه آن سختی ها را از ناپلئون کشیدند این سیاست را بکار

نیستند ۱۴ . چرا این نکردند که پادشاهانشان خود را بکشتن دهند و توده آلمانی کشته شدن آنها را دستاویزی سازند و همچون ایرانیان روضه خوانیها برپا کنند و بنمایشهای گوناگون پردازند ۱۴ . چرا در سال ۱۹۸۸ که آن شکست را از فرانسه و انگلیس خورده ناخواهان گردن به پیمان ورسای گذارند باین فلسفه کار نیستند ۱۴ . چرا به جای برخاستن هیئتروکارهایش از ستمدگی خود سودجویی نکردند ۱۴ .

اکنون هم دیر نشده : اگر از این جنگ شکست خورده بیرون آمدند و نیروشان بهم خورد بجای کوششهای دیگر فلسفه مسیو مارین را بکار بندند و اگر نیازی به روضه خوان و قلمه زن و شمشیر زن و مانند اینها پیدا کردند خواهند توانست از ایرانیان بخواهند و کار خود را راه اندازند .

چنانکه گفتیم این نوشته های مارین و جوزف جداگانه بنام ' سیاسته الحسبیه ' چاپ شده . این دفتر ناریخچه ای دلنشته که من باید در اینجا بنویسم : در سال ۱۳۲۸ که در ایران شور آزادی خواهی بسیار نیرومند میبود و آزادیخواهان پس از پکساک و بیشتر جنگ با محمد علی میرزا و ملایان فیروز در آمده تهران را هم گشاده بودند . و دشمنان آزادی ، که بیشترشان روضه خوانان و ملایان و پیروان ایشان می بودند پس از ایستادگیها و جنگها نومید شده و آتش سینه هاشان رو بخاموشی نهاده بود . و از آنسوی دولت خودکامه روس سپاه به ایران آورده و آذربایجان و دیگر شهر ها را گرفته بکاستن از نیروی آزادیخواهان میکوشید . ناگهان این دفترچه بمیان افتاد . (۱۳۶) تو گفتی نفت بروی آتش ریخته . ملایان و روضه خوانان و بسیاری از مردم به تکان آمده . و با آزادیخواهان که بکاستن از روضه خوانی می کوشیدند ، برخاستن آغازیده چنین گفتند : ' پس فرنگیها امام حسین را میشناسند و شما نمی شناسید . ای پدینها ۱۴ . ' این را گفته بشکاک آمدند .

بیش از همه در تبریز شوری برخاست و نخست نتیجه آن بود که همگی روضه خوانان که پیش از دوست تن میبودند دست بهم داده چنین نهادند که در بازارها و کوچهها روضه خوانیهای همگانی برپاگردانند . نخست در بازارها این کار را کردند ، یک بازار را میگردانند و از این سر تا آنسر فرس می گسترند و درمیانه منبر میگذارند . و جلو آمد و شد را بسته آنجا را همچون

میگردانیدند و روضه خوانها هر یکی با پیروانشان میآمدند و فراهم می نشستند و یکی پس از دیگری بمنبر رفته مردم را گریانیده پایین میآمدند . سه روزی و چهار روز بدینسان بسر برده چند روز دیگری بقرآن دیگری را برمیگزیدند . و در همه این کارها دشمنی خود را با مشروطه فراموش نمی کردند .

پس از دیری رو بکویها آوردند ، دو تیریز هنده و هیجده گوی تو بزرگ و کوچک شمرده میشد ، نوبت بنوبت آنها را گزیدند که در هر یکی چند روزی با گرد آمدن و روضه خواندن و دروختها سروتن و بمشروطه نیش زدن بسر می بردند ، دیدنی می بود که از نوشته های دو اروپایی چه شور و تکلفی برخاسته و چه کارهایی کرده میشد .

یک نتیجه دیگر " سیاسته الحسینیه " پیدایش دسته هایی به نام " انتظاریون " بود . چنانکه گفتیم دکتر جوزف از پندار شیعیان در باره امام ناپیدا ستایش نوشته و چنین گفته که امید بستن به پیدایش چنان کسی و چشم براه او دوختن مایه زندگی بک توده باشد . برخی از ملائین همین را دستاویز گرفته در مشهد و تبریز و دیگر جاها دسته های " انتظاریون " (بیوسندگان) پدید آوردند . صد تن و دویست تن و هزار تن فراهم میشستند ، دعای " نعبه " میخواندند ، از دیر کردن امام ناپیدا مینالیدند ، می گریستند ، کم کم به شیون کردن و به سر و روی خود کوفتن می رسانیدند و کسلی افتاده از خود می رفتند ، و از پامداد تا شامگاه با این کارها بسر می بردند ، همبخواستند با زور و ناله و گریه امام ناپیدا را به بیرون آمدن وادارند .

در تبریز داستان دیگری هم پیش آمد . و آن اینکه چون از ناپیدنها و گریستنها و بسر و روی خود کوفتنها سودی بدمت نیامد ، سید روضه خوانی که پیشوای بیوسندگان میبود چنین گفت : " همه با هم رو بکریلا آوریم ، برویم آیهت خود را از آن دوگاه خواهیم " . این پیشنهاد را پذیرفتند و انبوهی از توانگر و کمبجز ، و از سواره و پیاده براه افتادند . نمیدانم چند هزار تن براه افتادند و چه اندازه از ایشان در راه از پا افتاده نماند شدند . این میدانم که صد خاندان بگدایی افتاد . نیک یادم میآید که در آنسال گدایان تازه ای در کوچه ها پیدا شده و برای آنکه از مردم آساکتر پول بگیرند چنین

می گفتند : " ما پنومان بکره‌لا رفته " .
اینست تاریخچه " سیاهه الحسینیه " . اینست نمونه از آمادگی شیعیان به
نمایشهای بیهوده بیخردانه .

ششم : یکی از زشتکارهای شیپگری برحن استخوانهای مردگان (مردگان
پولدار) بکره‌لا و نجف و قم و مشهد می باشد . این کار چندان زشت و
بیخردانه است که من نمیدانم چه نفسی بآن دهم و با چه زبانی بنکوهم .
کسیکه مرده است باید تن او را سوزانند و پا در زیر خاک نهان گردانند که
از بوی بدش آزاری به مردم نرسد . ولی آنان مرده را در یک قوطی پروی
زمین نگه می دارند . و لانه ای برایش چنان میسازند که بویش بیرون آید و
بدینسان مایه آزار مردم میگردند . و چو پکسال - پیش یا کم - گلشت
استخوانهای او را در یکی قوطی دیگری گزارده باز می کنند و رو به
" عتاب مقدمه " راه می افتند .

این کار گذشته از آنکه مردم آزارست و چه بسا مایه پراکندن بیماریهایی
باشد . خود نشانی از ناقصی و ذکاگاهی شیعیان و ملایان است . خدا می
داند تاکنون چه رسولیها از این راه برخاسته است . در زمانهای پیش که
عثمانیان گاهی به جلوگیری پرداختندی بلوها رخداده که استخوانها را خرد
کرده و در قوره اسب ریخته خواسته اند نهایی از مرز گذرانند و دانسته شده
و مایه رسولی گردیده (۲۲) .

این کار را چرا میکنند ؟ بآن استخوانها چکاری هست که از این شهر
بآن شهر می کشند ؟ اگر از خودشان پیرمید یکی خواهد گفت : بکند
بهشت از کره‌لا یا از نجف یا از قم است و مرده ای که در آنجا خوابیده
همانکه بوق دمیده شود و برخیزد بکسره به بهشت خواهد رفت . دیگری
خواهد گفت : مرده ای را که در قوطی گزارده اند بنجف یا بکره‌لا خواهد
رفت و از فشار گود ایمن باشد . دیگری خواهد گفت : ما گناهکاریم و به
آن استان پناهنده می شویم . یا خواهد گفت : ما سنگیم و خود را به نمکزار
می اندازیم .

با این بهانه های سستی به کاری به آن زشتی و زبان آوری برمیخیزند و
آبروی یک نوده ای را به باد می دهند . اروپاییان که ایرانیان را ذر آگه و

یابانی میخوانند آیا این دلیل استواری در دست آنان نخواهد بود؟^{۱۲} اروپاییان نه ، خودمان اگر شنبیومی که مردمی با استخوانهای مردگان چنان رفتاری می کنند آیا دژ آگاه و پستان نشماردیمی^{۱۳} .

کوتاه سخن : شیپگری چنگکه از دیده دین و خداشناسی در خور نکوهش بسیار است از دیده زندگانی هم در خور نکوهش می باشد شیعیان که در دین به بت پرستی افتاده اند در زندگانی پست تر از بت پرستانند ، برای روشنی سخن می نویسم ، امروز زندگانی بچند گونه تواند بود :

یکی زندگانی که اروپاییان پیش گرفته اند ، بدینسان که توده ها با یکدیگر در کشاکش و نبردند ، جنگها میکنند و خونها می ریزند و شهر ها را ویران میگردانند ، در میان خود نیز آیین بخردانه نداشته با نبرد و کشاکش می زنند ولی در همانحال معنی مین پرستی را میدانند ، پازادی کشور و سرافروزی توده خود دلبستگی میدارند ، همگی دست بهم داده به آبادی کشور و به نیرومندی دولت خود میکوشند ، در دانشها پیش می روند .

دیگری زندگانی که دین یاد می دهد و ما خولهان آنیم ، بدینسان که توده ها با یکدیگر بجای کشاکش همستی کنند و بجای جنگیدن و ویرانی رسانیدن باآبادی جهان کوشند و در میان توده ها آیین بخردانه باشد هرچیزی تر کشاورزی و داد و ستد و پازرگانی و فرهنگ و دانشوی و سررشته داری بمعنی ولست خود شناخته شده بمعنی ولست خود بکثر بسته شود ، بدانشها بیشتر از این لرج گزارده گردد^{۱۳۳} .

زندگانی شیعیان هیچیکی از اینها نیست و بسیار پست تر از اینهاست و این بچند شونده است که در پایین فهرست ولر یاد می کنیم :

۱۱ شیعیان مردگانی را گرداننده جهان میدانند و پیشرفت کلرها را از آنان چشم میدارند ، و بجای آنکه هر کلیرا از رهش بی کنند و به نتیجه رسانند تاملش را از آن مردگان میخوانند ، این جهان از روی یک آیینی می گردد و هر کلری نتیجه کار شیگری می باشد ، مثلاً یک توده ای چون بکشور و توده خود دلبستگی میدارد و برای نگهداری آن سپاه می آراید و توپ و تانک و هواپیما و دیگر افزارها آماده می گرداند ، نتیجه این کلرها نیرومندی و سرافروزی آن شود ، و کشورشان از افتادن به دست بیگانهگان ایمن

گردد . ولی شیعیان این را نفهمیده اند و پروایی باین کارها نمی‌دارند . باور آنان اینست که این کشور را امام رضا یا صاحب الزمان نگه میدارند . در دیگر کارها نیز چنینند . فلان زن پسر خود را از رفتن بسربازی یا از یاد گرفتن هواوردی باز می‌دارد و باین اندیشه است که اگر روزی جنگی برای این کشور پیش آمد و بسبب اندوهای دشمن پسر شهر رسیدند او خود را و خاندانش را با " تومل حضرت عباس " و " نذر قریشی گفتن " و مانند اینها نگه دارد . فلان سبزی فروش و بهمان پنه دوز دکان خود را برچینه و سرمایه خود را برداشته روانه گریلا میشود و باین باور است که امام حسین با سرمایه خواهد رسید . از این گونه چندانست که بشمار نیاید .

۱۲ چون آن مردگان را " گرمای داشتگان " خدا شناخته دستگه آفرش را پسر آنان میگرفتند همه بزمان آنان پرداخته به زمان خود لرج نمیگزارند . در پندار شیعیان دوره بهتر جهان گذشته و آنچه بزمانه دوره های بی لرج آن می باشد . خدا بجهان آنچه بایستی بکند کرده است ؛ پیغمبرهاش را برانگیزیده ، علی و حسن و حسین و جعفر را که گلهای سرسید آفرش بوده اند آورده ، دستگه گریلاش را راه انداخته ، برای روز رستاخیز میانجیاتی اندوخته گردانیده ، امام زمانش را در جاهلها و جاهلسا آماده نگه داشته دیگر کاری که بکند نمافند و این دوره هایی که میگردد زمانهای بیوده جهانست که هیچ لرجی نیاید گزشت و تنها کاری که باید کرد آنست که بزیارت رفت ، گریه کرد ، داستان فدک را فراموش نساخت ، دست از گریبان لیونکر و عمر برنداشت ، تا بدینسان امامشرا از خودخشنود گردانید و روز رستاخیز از مانجیگری آنان بی بهره نماند . در نتیجه همینست که هر بدبختی که بتوده و کشور پیش آید و هر گرفتاری که رخ دهد شیعیان پروا نمایند بجای خود ، که از همان نیز معجزه ای برای امامان خود پدید آورده چنین گویند ؛ " اینها علامت آخرالزمان است ، خوششان خبر داده بودند " .

جهان که همیشه در پیشرفت است و آینده بهتر از گذشته میباشد پندار شیعیان به وارونه آنست ؛ در پندار ایشان گذشته بهتر از اکنون و آینده بوده . مگر آنکه امام زمان پیدا شود که آن روزگزار نویسی خواهد بود .

۱۳ شیعیان از روی کیش خود با سر رشته داری (حکومت) بد خواهند و

تا می‌توانند با دولت دشمنی میکنند و از پرداختن مالیات و دادن سرماز خودداری مینمایند و چون این را در گفتار آینده بگفتار خواهیم گذاشت در اینجا به آن نمی‌پردازیم *

اینها انگیزه‌هایست که زندگی شیعیان را بسیار پست گردانیده * حالی امروزی ایران که یک توده بیست میلیونی در جهان سیاست کمترین لرجی را نمیدارند و رشته کله‌هاشان بدست بیگانه‌گان افتاده چند شونوی میدارد که بزرگترین و هناینده ترین آنها کیش شیعیست * صوفیگری * خرابانیگری * باطنیگری * علی‌الهیگری * بهائیگری و مانند اینها هرکدام زیانهای بسیاری به کشور رسانیده * لیکن شیعیگری که کیش لایوه مردم است زیانش بسیار بیشتر بوده *

ما از گمراهیهای شیعیان و از نادانیهای آنان داستانهای بسیار می‌شناسیم و در اینجا چند داستانی را یاد خواهیم کرد :

۱) چنانکه نوشتیم در سال ۱۳۳۶ وهابیان به سرکردگی سعود بن عبدالعزیز بکر بلا دست پافته شش ساعت به گشتار پرداختند * بنخانه‌ها در آمده کودکان و بچگان را کشتند و بزنان و دختران دست پازینند * بارگاهها را ویرانه گردانیده صندوقهای سپین و آغین را شکستند و هیچگونه ناپاسداری دریغ نداشتند * بنوشته خود شیعیان هفت هزار تن کشته گردیدند که چند تن از ایشان از مجتهدان بزرگ میبودند *

از داستانی بلین شومی * شیعیان بایستی بخود آیند و این بدانند که آن گنبد‌ها توانای هیچکاری نمیباشند * بایستی بیدار گردیده این دریانده که مردگانی که دستگاه خود را نگه داری نتوانستند دیگران را هم نخواستند توانست * ولی آنان به جای اینها بگمراهی افزوده از یکسو همرا دستاویز دیگری برای نالیدن و زاریدن گرفته شعرها گفتند و مرثیه‌ها سرودند:

لم ادرئی رزا باهم اصح لها لذبح اصیبه ام هنک نسوان
ومن رأی یوم تشریق بشیرمنی و هدیه العز من لئنا عذبان
من ابن سعد سیلا واتندی ابن سعود الشقی به ظل الشقیان(۱۳۲)

از سوی دیگر بدو بخ پردازی برخاسته معجزه ای خاستند : * وهابیان چون قبر امام حسین را شکافتند دیدند که آنحضرت با بدن پاره بر سر بوریایی

نهاده • بناگاه هوا بهم خورده و باد شدیدی وزیدن گرفت • وهابیان از ترس رو به گریز نهاده بیرون رفتند ۱۰۰۰ * (۳۵) •

از اینها گذشته ' خدام حرم ' که در آژمندی و پول دوستی کم مانند میدانند از پیشآمد بسودجویی پرداخته تسبیحهای چوبی ساختند و بنام آنکه از چوب صنوفهای شکسته است به ایران و دیگرجاها بردند و بتوانگران پوهای بسیار گزاف فروختند • نویسنده ' قصص العلماء ' که یکی از ملایان بنام می بوده چنین می نویسد : " چند عدد از آن بدست والد افتاده که چند دقه را من دلم • امید که آنرا در میان گفتم گزولند که بدنبال نجات از درگاز یابم چه آن صنوق را تهیه مسح کردند و الهه تقییل نمودند و ملائکه پرهی خود را علی التوام به آن مودند •

شما نیک اندیشید که این گروه تا چه اندازه در گمراهیها فرو رفته اند نیک اندیشید که هیچ چیزی نمیتواند آنان را به تکان آورد ا نیک اندیشید که تا چه اندازه با خدا و آیین او دشمنند! نیک اندیشید که چگونه بتروغسازی دایرند و چگونه در نادانی پلشتار می باشند !

۱۲ چنانکه گفتیم در سال ۱۳۲۰ روسیان در مشهد توب به گنبد آنجا بستند و سالنها بفرورفته سید محمد یزدی و دیگران را دستگیر گردانیدند و در میانه چند تن از مردم کشته شده کالاهای بسیار بتاراج رفت • این کار بشیمان بسیار گران افتاد و با اینحال در ایران از ترس روسیان به خاموشی گردانیده و بشیوه " تقیه " رفتار کردند • بویژه که امپراتور روس مشروطه ایران را برانداخته و ملایان و پیروانشان بسیار خشنود آرزو میبودند • ولی در هندوستان شیعیان به جوش و خروش برخاستند و لجنمتها برها گردانیده از دولت انگلیس خواستار شدند که از روسیان کینه آن کار را جوید •

دلرنده حبل المتین که از بیرقندولان شیعیگری می بود گفتارهای بسیار در این زمینه نوشت و در یکی از آنها چنین گفت : " مسئله خراسان را قیاس به تبریز نتوان نمود " • ببینید کوفتی یک روزنامه نویس را : در تبریز که روسیان آن بیدارگریها را کردند و هفتاد تن کمابیش مردان اوجمندی را از لقه الاسلام و شیخ سلیم و میرزا علی واعظ و میر کریم و دیگران بدر

کشیدند و ریشه آزلایخواهی را از آنشهر کنده آزلای ایران را از بین بردند

نویسنده کوفن سوراخ شدن چند جای گنبدی را بزرگتر از آن می شمارد و در خور ستایش نمی داند .

بدینسان شیعیان می سوختند و می ساختند تا دو سال دیگر جنگ جهانگیر ۱۹۱۴ برخاست . و چون در آغاز کار آلماتها فیروزمند می بودند روسیان شکستهای بسیار می خوردند شیعیان فرصتی یافتند و آنرا " مجزه ای " از امام رضا دانستند و نابودی روس را پیشگویی کردند . شاعران را " مضمونی " بدست افتاد و از واژه های " توس " " روس " و " پروس " که لقبه های آماده ای میبود سود جست دویشتی ها سرورند : " سلطان توس جواب التناوم روس را پس از دو سال با توپ " پروس داده بود " .

سپس که دو خاک روس شورشی برخاست و امپراتور نیکولا از تخت افتاده خودش و خاندانش کشته شدند و سالها آشوب در میان روسیان می بود زبان شیعیان درزیر گردید و داستان کشته شدن نیکولا و خاندانش را برخ همگی کشیدند : دیدید امام رضا او را گرفت ! با آل علی هرکه در افتاد برافتاد .

بینید ناهمی تا چه اندازه است : دولتهای اروپا که از چهل سال پیش در برابر یکدیگر دسته دسته برای یکچنان جنگی آماده گردیده و صدها لزار بسپجیده بودند تا با آن جنگ برخاستند ، و دسته سوسیال دیموکرات روسی که از سالیان دراز رنجها کشیده و گزندها دیده و نیرویی قدوخته بود تا فرصت یافت و بآن شورش برخاست . همه اینها را هیچ می شمارند و کارهایی را که در نتیجه آنها رخ داده بود به نام " امام رضا " می خوانند .

تو گویی همه جهانیان باید بکوشند و رنج برند ولی هوده کوششها و رنجهای ایشان بنام امامان لبنان خوانده شود .

شگفتز آنکه هنوز از روس دست برنرفته اند و در آغاز این جنگ باز هم پیشگویی از نابودی روس میکردند . دیگران همانند ، در تبریز روزی در میان امیران گفتگو می رفته یک سرهنگی چنین گفته : " من بدین میدانم که روسیه شکست خورده نابود خواهد شد . امیرضا آنها را گرفته " .

۱۳ پیرارسال که سپاهیان دو دولت باهم آمادند و رشته کارهای کشور را بدست گرفته از جمله خواربار برای خود خریدند و یا از بار کردن خواربار از

شهری بشهری جلو گرفتند . در نتیجه این رفتار ایشان ناگهان فرخها بالا رفت و چون کشت خوبی نیز نکرده بودند در تهران و دیگر شهر ها گرسنگی آغاز گردید . در تهران کوچه ها پر از گدایان شد صفا بلکه هزارها کس از گرسنگی مردند و یا دچار بیماریها گردیده نابود شدند .

در چنان هنگامی ملایان بجای آنکه بخود آمده ببینند که آن گرسنگی و بدبختی نتیجه ویرانی کشور و ناتوانی دولت ، و ویرانی کشور و ناتوانی دولت نیز نتیجه بدآموزیهای ایشانست و بگناه خود پی برده پشیمانی نمایند ، تیره دلانه ازیشتند به سودجویی برخاسته در همه جا در منبرها و نشستها چنین گفتند : ' صیید ای لامذهبا ! نماز را ترک گردید ، روزه نگرفتید ، روضه خوانیها برچیده شد ، زیارت غدفن گردید ، زنها بی حجاب شدند ، خدا بغضب آمده این بلا را فرستد ' . این بود سخنانی که در همه جا بزبان آورده انبوهی مردان و زنان را بگزاردن عمده و کلامهای بی لبه و پسر کردن چادر ولاداشتند و باز دیگر روضه خوانیها فزونی یافت .

روزی یکی گفتم : معنی این سخن آنست که خدا در آسمان نشسته و همه جا را رها کرده تنها ایران را می پاید که همانکه از مردم یک نفرمانی دید پنشم آید و پتیاره فرستد و سپس که پشیمان شدند و باز گشتند پسر خشودی آید و پتیاره بازگرداند اینست نمونه ای از خدا نماندنی شما .

شما میگوئید : چون زندهای ایران رو باز کردند خدا این گرسنگی را فرستاد . من می پرسم : خدا چه کرده که گرسنگی فرستاده ؟ آيا بلان از آسمان نیارنده ؟ آيا سنبل از زمین نروینده ؟ آيا ملخ و من گندها را تبه گردانیده ؟ در جایکه هیچیکی از اینها نیست پس چگونه می گوئید : خدا گرسنگی فرستاده ؟ شما با دیده می بینید که خواهرها را بیگانگان کشیده می برند ! می بینید که مایه آن ، ناتوانی دولت و مایه ناتوانی دولت بدآموزیهای بیخردانه شماست . با اینحال گناه را به گردن خدا می اندازید . وای شما ! وای شما !

ای بیخردان ! خدا از رو باز کردن زنان تهران کینه میجوید ، آنهم از بیگانان و زنان پوشهر و بندر عباس ؟ ! اینان رو باز میکنند و خدا با آنان خشم می گیرد ؟ ! پس چرا زندهای اروپا و آمریکا که همیشه رو بزنند خدا

باقان عشم نگرفته تنها از رو باز کردن زنان ایران عشم می گیرد ۱۲ . خاک
بر سران ای نادانان ۱ .

در برابر این سخنان چنین گفت : « بالاخره مگر کارها در دست خدا
نیست ؟ » گفتیم : اینسخ پرشهای منست ۱۳ . آنگاه چرا تا کنون
نداشته اید که در این جهان هیچ کاری بی شوند و انگیزه نتواند بود ۱۴ .
چرا با اینهمه نادانی و کوفتی مردم پیشوایی می کنید ۱۵ .

۱۴ از چند سال باز ، در تهران مردی خود را « سید محمدعلی » مینامد و
دعوی آنکه نایبنا می بوده و « حضرت عباس » پینایش گردانیده به اداره ها
و به خانه ها میرود و پولها از مردم میگیرد . پیشرمیش تا آنجاست که
میگوید : « استکانی پر آب کنید و بیایید من تبرکش کنم و بخورید و از
بیماریها در امان باشید » و چون می آورند آب دهان خود را بآن ریخته مردم
خوراند . کسی ناکسور نجسته که دعویش راست یا دروغست . یکی
پرسیده : تو کجایی هستی و که میدانی که تو نایبنا بودی ۱۴ . که دید که
« حضرت عباس » ترا بیبا گردانید ؟ آنگاه چرا بی کار نمروی ۱۴ . چرا با
تن درست و گردن کلفت گدایی میکنی ۱۴ . مگر کسیکه با « مسجزه » بیبا
شد باید بگدایی پرداختد ۱۴ . بهر اداره ای که میرود با پول بسیاری بیرون
می آید .

این بدتر که بسیاری ازسران اداره ها پشتیبانش می باشند و سپارشنامه
بدمتش داده اند . روزی در وزارت فرهنگ دهم در جلو میز یکی از کارکنان
ایستاد و او پولی در آورده می دهد من چون خرده گرفتیم و گفتیم : « چرا
باین مفتخوار پول مینهد ؟ » با یک السوسی چنین گفت : « چکنیم ۱۴ .
آقای مدیر کل توصیه نوشته بدمتش داده » .

ببینید : وزارت فرهنگ که باید بدمش با پندارهای بیبا نبرد کند و
جوانان را بکار و کوشش برانگیزد . « مدیر کل » شیعی آن پشتیبانی از
مفتخوار گردن کلفت و گدای دروغسقر می کند و سپارشنامه بدست او میدهد
روزی دیگر شنیدم بدانشکده لفسری رفته و یکی از افسران بچلوش افتاده
او را در اطاقها گردانیده که در همه جا سرگذشت ساخته خود را باز گفته و
از جوانان پولهایی گرفته . تنها از یک اطاقی « تا زبان بدمتش آمده است » .

ببینید : وزاوت جنگ که باید پندارهای بیبای بیهوده را از دلهای جوانان بیرون گرداند و از آنان لیسراى غیرتمند پند آورد . پندساک پندار پرستى را در دلهای آنان ویشه داوتر مى کند و زشتى گدایی و مفتخواری را در دیده آنان کم مى گرداند . اینها همه نتیجه کیشیست که لیسران و دیگران میدارند و سرلها آلوده پندار و گمراهی میباشند .

شیدنی تر از همه داستان دین آموزی بمرادگان (بگفته خودشان تلقین است) . کسیکه مرد و بگوروش گزارند باید ملایى بالای سرش ایستد و با زبى عربی چنین گوید : " بشنو و پنهم ای بنده خدا . هرگاه که دو فرشته بند تو آمدند و از تو پرسیدند کیست پروردگارت ؟ " بگو خدا پروردگار منست و محمد پیغمبر منست و علی و حسن و حسین املمان منست . بگو بهشت راستست . آتش راستست . ترازو راستست . پل صراط راستست . " ببینید در همین یک کار چند نوافی گرد آمده است :

یکم : کسیکه مرد تن او لاشه ای بیش نیست که پس از چند روز از هم خواهد پاشید و دیگر با آن کلوی نیست و هرکاریکه خواهد بود با روان است . اینکه تن را بزیر خاک میکند برای آنست که در زیر خاک تر هم باشد و آزارش بزندگان نرسد .

چیزی به این آشکاری . تو گوئی آنان نمیدانند و تو ناهمی چنین می پندارند که همه کارها با آن تن خواهد بود و گور . خانه ای بهر او می باشد . و اینست چون بگوروش گزارند دو فرشته ای بنام " نکیر " و " منکر " با گرزهای آتشین بنزدش خواهند آمد و پرسشهایی خواهند کرد که اگر پاسخ نتوانست گرزهای آتشین را بر سرش خواهند کوفت و گور پر از آتش خواهد گردید .

دوم : دین دستور زندگانیست و کسی باید آنرا در زندگیش دارد نه در مردگیش . کسی اگر در زندگیش دین داشته که نیازی به یاد دلدنش نخواهد بود . و اگر نداشته سودی از یاد دلدنش پس از مرگ بدست نخواهد آمد . پس آنان دین را چه میکنند که بچنین رفتاری می پردازند ؟

پیداست که آنان از معنی راست دین بسیار دور میباشند . و چنانکه گفته ایم دین در نزد آنان همان دلستی " به چهلده معصوم " و پرستش

آنهاست . چنین می پندارند که خدا جز همان دلپسنگی را نمیخواهد . و اینست کسی اگر پس از مرگ . آن دلپسنگی را نمود مایه خشنودی خدا خواهد بود و از راه بهشت خواهد برد .

سوم : در پندار آنان زین دستگاه خدا عربی است . و اینست پرمشهایی که در فرشته از مرده خواهند کرد عربی خواهد بود و مرده باید عربی پاسخ دهد . و جای گفتگوست که فلان ترک و بهمان کرد که می میرد آیا در زمان عربی دین میگردد ؟ ؟ ؟

گفتار چهارم

زورگویی‌هایی که ملایان می‌کنند *

از شبیگری چندانگه می‌شایست سخن رانیم * و اکنون می‌خواهیم از ملایان و زورگویی‌های آنان سخن رانیم * شبیگری که خود دستگامی بوده ملایان بروی آن دستگامی چیده اند *

شبیگری با آن پیچیدگی که خورده و آن رنگهایی که گرفته باین نتیجه رسیده که سررشته داری یا فرمانروایی در این زمان از آن امام ناپیداست * ملایان آنرا گرفته میگویند : ما جانشین آن امامیم و فرمانروایی امروز از آن ماست *

با همین عنوان مردم را زیر دست خود میندازند و از ایشان زکوه و مال امام میگیرند * از آنسوی دولت را " جائز " و " غلبه " شناخته به مردم چنین می‌آموزند که تا نولند مالیت نپردازند و فرزندان خود را پسرتری نفرستند * اگر پول دولت پدمتشان افتاد * با اجاره از علما " بزدند *

اکنون که ایران مشروطه پذیرفته و از روی قانونها زندگی می‌کند * ملایان با این نیز دشمنی می‌نمایند و مردم را به بدخواهی و کلاشکنی وامیدارند *

این یکدعوی بسیار بزرگیست که ملایان میکنند و زبان آن نیز بسیار بزرگست * خود شبیگری با زبانهایش یکسو * و این دعوی ملایان و با

زیاتهایش بکسوست .

سررشته داری (یا حکومت) را یک سهنده زنده گیتی توده ایست . از اینرو
از دوست سال باز که در میان توده های اروپا و آمریکا تکلیفی پیدا شده ،
گفتگوها در این زمینه رفته و شورشها پدید آمده و خونها ریخته شده ،
بی شوند نمیگوئیم : دعوی ملایان بسیار بزرگست .

از آنسو نتیجه این دعوی دو دلی مردم و سرگردانی ایشانست . زیرا
ملایان که سررشته داری را از آن خود می شمارند ، آنرا بدست نمیگیرند
(و خود نتوانند گرفت) ، پس ناچار است که که سررشته داری دیگر باشد و
مردم نیز بآن خوشبین نباشد ، دولتی باشد که مردم آنرا " ستمکار " (جابر)
شمارند و از بدخواهی و کارشکنی باز نیستند ، بگفته یکی از پاران : " از
درون به چیزهایی پلور دارند که نتوانند بکار بست ، و در بیرون بکارهایی
برخیزند که پلور ندارند " .

ملایان با دولت ایران همان رفتار را میکنند که امامانشان با خلافت
اسلامی کرده بودند ، چنانکه امام جعفر صادق خود بخلافت نمیگوشید و
آنرا بدست نمی آورد ، و بدیگران که کوشیده و بدست آورده بودند گردن
نمی گذاشت و بلکه پیروان خود را به دشمنی و کفرشکنی و لمبداشت ،
همچنان ملایان خودشان رشته کارها را بدست نمی گیرند و بدیگران که
گرفته اند گردن نگذارده مردم را به بدخواهی و دشمنی برمیانگیزند ، بلکه
میتوان گفت که زورگویی اینان بیشتر است تا زورگویی آنان زیرا به
جعفر بن محمد اگر خلافت را دادندی بیگمان آنرا پذیرفتی ، (چنانکه
نواند اش علی بن موسی ولیمهدی مأمون را پذیرفت) ، لیکن به ملایان اگر
سررشته داری داده شود نخواهند پذیرفت و نخواهند پیش آمد ، زیرا ایشان
گذشته از اینکه گروهی بیسروسامانند و بدست که سررشته داری نتوانند خود
ایشان بهتر می شمارند که در نجف یا قم یا شهر دیگری نشینند و بی تاج و
تخت فرمفرزند ، و پولهای مفت گیرند و بیرنج و آسوده بخوشی پردازند .

سررشته داری یا فرمفرزایی بسپاه نیاز دارد ، شهرتایی و شهرداری یا دیگر
اوازه ها خواهند ، سررشته دار باید پشخده آرامش شهرها و آسایش مردم و
آبادی کشور باشد ، ملایان نمی خواهند این کارها را بگردن گیرند دوست

میدارند که بی هیچ رنجی باج گیرند و بی هیچ پاسخدهی فرمفرزند .
آنان سود خود را در این می‌شناسند که بدفلسان که امروز هست دولتی
باشد که کشور را راه برد و کارهای سررشته داری را انجام دهد . ولی در
هماتحادی در پیش مردم " جاجر " شناخته شده مردم از درون دل علما را پیشوا
و فرماورا شناسند و پوئهاشان به آنان پردارند . رنج را دولت کشد و سود را
آنان برند .

دولت که سپاه میگیرد . پلسان و زاندارم نگاه میدارد . اخلاره ها بریا می
کند . هرچه بگیرد حرام باشد . ولی آنانکه بهیچ کنفری نمی پردارند و هیچ
پاسخدهی بگردن نمیگیرند هرچه بگیرند حلال شمرده شود . دولتیان همگی
بدوزخ روند و آخوندها پکسره روبه بهشت آورند . پلسان که در گرما و سرما
شپها را پینلری میکشد و بخاشدنها نگهبانی می کند گشاهکار باشد . ولی
ملازمگان و سپد بچگان و پنگرد و مفتخور لیکو کار باشند . گونه سخن :
یک " حکومت عربی " باشد بد نام و بی ارج . و " حکومت شرعی " باشد
ارجمند و نیکام . رنج را آن کشد و سود را این برد .

این آرزویست که ملایان میدانند و ناگنون پیش برده اند . ولی
بیگتگوست که این آرزو پکسره بزبان توده است . چنانکه گفتیم این
نتیجه اش دولتی مردم است . و نتیجه دولتی نیز جز توماندگی و بدبختی
یک توده نتواند بود .

مردمی که بیست ملیون . یا بیشتر و کمتر . توده ای پدید آورده اند و در
یکجا میزند . باید همگی ایشان بکارهای توده ای ارج گزارند و دلبستگی
دلوند . هر یکی خود را پاسخنده پشرفت آن کارها دانسته باندازه توانایش
کوشش درین بگوید . آن کشور خانه ایشانست . سرچشمه زندگانی ایشانست
باید پنگهداری آن کوشند و سرپازی در آن راه را پلهای خود دانند . قر این
راه است که یک توده فیروزمند تواند بود و با سرفریزی آزادی تواند زیست .

مردمی که پکشور خود دلبستگی ندارند و بکارهای توده ای ارج نگزارند
جای هیچ گفتگو نیست که بیگتگان به ایشان چیره خواهند گردید و
یوغ بندگی را بگردن ایشان خواهند گذاشت .

اینست نتیجه آن رفتار ملایان . بیست ملیون توده را دچار بدبختی می

گردانند . از اینجاست که می‌گوییم : دعوی ملایان بسیار بزرگست و زبان آن نیز بسیار بزرگ میباشد .

یک نمونه از رفتار ملایان و از نتیجه آنها داستان مشروطه است . مشروطه (یا سرورشته داری توده) بهترین گونه سرورشته داری هاست . اگر در زمان اسلام جهان را خلافت شایستی امروز مشروطه می‌شاید . این نشان پیشرفت جهانست که توده‌ها خودشان رشته کارهای توده‌ای را بدست گیرند و آنرا راه برند .

مشروطه در زمانهای پاستان در یونان و روم پدید آمده ولی ناپییده بود . تا سپس در اروپا پدید آمد و بیشتر کشورها آنرا پذیرفتند . در ایران نیز غیرتمنلی خولهان آن میبودند و سالها میکوشیدند تا شایروغان ، سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی پیش افتاده جنبشی پدید آوردند و بدلسان که در تاریخ نوشته شده از مظفرالدینشاه فرمان مشروطه گرفتند و مجلس شورای در تهران گشاده گردید .

با آنکه پیشوای این جنبش دو سید میبودند و سه تن از علمای بزرگ نجف که آخوند خراسانی و حاجی میرزا حسین طهرانی و حاجی شیخ مازندرانی باشند . مردانه پشتیبانها می نمودند . در میانه با ملایان نبرد سختی پدید آمد .

در آغاز کار اینان چون معنی مشروطه را نمیدانستند و چنین می‌پنداشتند که مردم که شوریده اند رشته کتوها را از دست دیوار گرفته بدست آفتاب خواهند سپرد ، از اینرو پان همراهمی می نمودند . ولی بیش از هفت یا هشت ماه نگذشت که راستی را دریافته دانستند که مشروطه نه بسود آفتاب ، بلکه بزبان ایشان می باشد و این بود بدشمنی پرداختند . دسته بندیها کردند . با دیوار همدمت شده کوششها بکار بردند . در میانه جنگها رفت . خونها ریخته شد . چون در انجام کار مشروطه خولهان چیره در آمدند و تهران را گشاده محمد علیسوزا را برانداختند . این بار ملایان دست بدامن دولت بیادگر روس زده نکولا را پشتیبان خود گرفتند و نه سال که سپاه روس در شهرهای ایران میبود از هیچگونه پستی و نامردی باز نماندند .

پس از همه اینها چون نکولا نیز برانداخت اینبار بخلوشی و کناره گیری

گراییدند . و کم کم با مشروطه به آشتی و دوستی پرداخته از مشروطه بسودجویی برخاستند . فرزندان خود را به دبستانها فرستادند . در اداره ها کار برای بستگان خود گرفتند . از هر راهی توانستند از سودجویی باز نایستادند بکنسته " متجدد " گردیده مشروطه را با شیپگری سازش دادند : اما آن همیشه با ظلام و مستبدین در جنگ بودند . مگر امام حسین در راه عدالت کشته نشد . از اینگونه سخنان فریاد بینان آوردند و بازار خود را گرم گردانیدند بسیاری از آنان خودشان را به ادارات پرداخته یا دفتر اسناد رسمی گرفته از دولت کار پذیرفتند .

لیکن در همانک دشمنی خود را با مشروطه فراموش نکردند . آن دعوی را که در باره فرمانروایی می داشتند . رها نکردند . باز دولت را " جلال خوانده مالیات دادن و پسر بازی رفتن را حرام ستوانند . باز نوبت بهشت دادند باز حور و غلمان فروختند . از هر راه که توانستند مردم را بدلسردی از مشروطه وا داشتند . هر گلمی که در راه پیشرفت برداشته شد از هاپروی باز نایستادند . از بیشرمی و غیره رفتی . یکسو از اداره های قانونی بهره جستند و یکسو از حاجیان و شهدیان زکوه و مال امام و " رد مظالم " گرفتند بگفته عامیان " هم از توبره خوردند و هم از آخور " .

اکنون که در تهران تکالی برهاست و برای مجلس چهاردهم نمایندگانی برگزیده می شود چند تن از ملایان می کوشند که پسران یا برادران خود را برگزینانند و با صد بیشرمی " بیثبه " ها بیچاپ میرسانند و مردم را بگرفتن " تعرفه " و " دلالن " رأی " و امیدوارند . در همانحالیکه این کار را میکنند در پشت سر چنین میگویند : " حالا که این لامذهبا کار خود را پیش برده اند باید علما را انتخاب کرد که تا بتوانند از بدعتها جلوگیری کنند " .

از این ملایان داستانهایی هست که اگر نوشته شود کتابی گردد رفتار اینان دلیل برنده ایست که گروهی ببینند و جز در پی خوشگفترتیهای خود نمی باشند . و این پیشه را بهترین راه برای آن میشناسند . راستی هم آنست که پیش از زمان مشروطه در میان ملایان نیکان و بدین هر دو می بودند ولی چون مشروطه برخاست و ناسازگاری ملایی با آن دستگاه روشن گردید کسانی که بهره از پاکدلی و نیکخواهی میداشتند خود را بکنار کشیدند . و نمایندند

در ملایمی مگر تیره دورانی که از زندگی جز شکم پرستی و کلمه‌گزاری را
 فهمیده اند و از نیکخواهی و دلسوزی به مردم بی‌کبار بی بهره اند .
 یکی از ملایان آذربایجان می‌بوده ، در سال نخست جنبش مشروطه
 بنماینده‌گی از علما به مجلس شورای فرستاده شد . و در آن مجلس که قانون
 اساسی گزارده میشد و کشاکشهای بزرگی در میان می‌بود ، این مرد بهمنستی
 دو سید و دیگران ، هولداری بسیار از آن قانون کرده از همراهان جاهگاهی در
 میان مشروطه خواهان پالت و از بزرگان بشمار رفت ، و زیرکانه از آن فرصت
 سود جستند " مستمری " گزالی از گنجینه دولت برای خود گرفت ، و فرزندان
 خود را که بسیارند (جز یکی) به اروپا فرستاد و با در آموزشگاههای ایران
 بدوس خواندن گزانشت که چون بزرگشند و با از آموزشگاه بیرون آمدند هر
 یکی در اداره ای جا گرفته ماهانه های گزالی دریافتند (و اکنون هم در می
 یابند) .

پس از همه اینها خود او دستگاه " حجه الاسلامی " را رها نکرد و در
 این سی و هشت سال همیشه ، هم از مشروطه خواهی سود جستند و هم از
 آخوندی ، از آنسو در گزاردن قانون اساسی دست داشته ، از اینسو درخانه
 خود درس " فقه " گفته ، هیچ نیندیشیده که اگر مشروطه است پس این
 دستگاه آخوندی چیست که من می دارم ؟ اگر کشور با قانون اساسی راه
 خواهد رفت دیگر این " فقه جعفری " بچه کار خواهد خورد ؟ آیا از روی
 قانون اساسی من چکاره ام و چه عنوانی توانم داشت ؟ تنها آن خواسته که
 در هر دو بازار گرمی دود و سود جوید ، و با آنکه اکنون بیش از هشتاد سال
 می‌دارد با همان دورنگی و زیرکی روز می گزارد .

از همین ملا داستان دیگری هست ، یکی از آذربایجانیان چنین میگوید :
 " در سالهای نخست مشروطه با چند تنی به تهران رفته بودیم ، روزی گفتیم
 پیدین فلان آقا رویم ، چون رویم دیدیم در تالار بزرگی " مجلس دوسی " .
 بریاست طلبه ها تالار را پر کرده اند و آقا سرگرم " تقریر و تحقیق " است .
 گفتگو از این می‌رود : " آیا صورت کسی را کشیدن جایز است یا نه ؟ " .
 (هل يجوز التصوير لا ؟)

ما چون نشنیم آقا " صبحکم الله بالخیر " گفت و بسر سخن رفت ، ما

هم نشسته گوش دادیم آقا گفت و طلبه ها گفتند ، حنیفها خواندند و دلهاها آوردند سرانجام پانجا رسید که آقا گفت : " لاجوز ترکه " (بهتر است که پرهیزیده شود)

ماچون برخاستیم ، در بیرون چنین گفتند : " فلان پسر آقا که به اروپا برای درس خواندن رفته بود بازگشته " ، گفتیم به نزد او هم رویم ، چون رفتیم دیدیم در آنجا دستگاه دیگرست ، بشیوه اروپائی صندلی و میز گزارد شده ، آقازاده با سر باز و رخت فرنگی بما دست داد ، چند بار " مفسی " گفت : چون نشستیم و سخن آغاز شد پرسیدیم : " خوب آقا در چه رشته ها درس خواندید ؟ " آقازاده چون دوسهائی خود را شمرده بکی هم " رسم و نقاشی " را نام برد .

ما در شگفت شدیم که پدر در آنجا چنان گفتگویی می داشت و پسر در اینجا چنین پاسخی میدهد ، پدر طلبه ها میگفت : کشیدن صورت کسی جایز نیست ، پسر می گوید : من آنرا درس خوانده ام و " نقاش " خوبی می باشم .

اینجا نمونه هایی از حال و رفتار ملایان ایرانست ، ملایان نجف و کرمان و قزوین دیگر است :

نخست بیشتر آنان پسر فلان سبزی فروش یا فلان گلکار یا بهمان کشاورز روستایی می بوده ، در آخر جوانی برای گریز از کار رو بمدرسه آورده در آنجا با تنبلی و مفتخواری زیسته و آنرا خوش داشته ، و پس از سالهایی با پول فلان حاجی " مقدس " نجف یا بکرمان رفته و در آنجا نیز با مفتخواری روز گزارد و سالها بانامان زیسته تا بجهانی رسیده که " مجتهد " شمرده شود و " حجه الاسلام " خوانده شود ، برخی نیز آقازادگانند که پدرانشان دستگاه " حجه الاسلامی " داشته اند ، و اینان چشم باز کرده آنرا دیده و جز آن نشناخته اند .

بهر حال ایشان مردان بی دانشی هستند که از جهان و کارهای آن باخبره کودک دهساله آگاهی نمیدارند و چون مغزهاشان انباشته از فقه و حدیث و از باقندگیهای دور و دراز و اصول فلسفه است جایی برای دانش یا آگاهی باز نمی باشد ، در جهان اینهمه تکالفا پیدا شده ، دانشها پدید آمده ،

دیگر گوتنها رخ داده . آنان یا ندانسته اند و یا نفهمیده اند ، و یا فهمیده
پروایی نموده اند ، در این زمان میزند و جهان را جز با دیده هزار و سیصد
سال پیش نمی بیند .

پیداکنند که ششماه درس خوانند که ' مقدمه واجب واجب است یا
نه ؟ ' سی سال و چهل سال سختی بخود دهند که ' روزی رسد و ' حجه
لااسلام ' نامیده شوند ، بزرگترین آرزوشان رسد بودن از پول هند و گرد
آوردن ' مقدساتی ' از بازرگانان ' مقدس ' ایران باشد .

دوم : آنان خود را بیکبار از مشروطه بیگانه گرفته و همان دستگامی را
که پیش از زمان مشروطه می بوده نگه داشته اند ، در ایران آنهمه تکلیفها پدید
آمد و جنگها رفت و قانون اساسی گزارده شد و اکنون سی و هشت سال
است که دستگاه مشروطه برپاست ، آنان در نجف و کربلا همه اینها را
ناپهیده گرفته اند و از مردم جز آن چشم نمی داوند که در هر کاری فرمان
ایشان برند و زکوة و مال امام پایشان فرستند ، و اگر دولت جنگی خواست
' قوی ' از ایشان طلبد ، هنوز درسهای فقه و اصول را که دانسته نیست
بچکار خواهد آمد سخت دنبال می کنند ، هنوز سرگرم ' رساله های علمی '
می باشند .

در زمان آخوند خراسانی و آندوقت دیگر فروغ مشروطه خواهی بنجف و
کربلا نیز لغت و تکالیف در آنجا نیز پدید آمد ، ولی همانکه آن سه تن
یکبار مردند آن نلبش و فروغ از میان رفت و نشانی پآر نماند ، شنیدنیست
که میرزا حسین نایینی که از شاگردان آخوند میبوده در زمان زندگی او
کتابچه ای در باره مشروطه و سوادندی آن نوشته و چاپ کرده بود ، سپس
پشیمان گردید و نسخه های آنرا یکبار یکبار جسته و از دستها بلر گرفته ، و
چنانکه گفته میشود بجای آن کتابی در باره روضه خوانی و سینه زنی و آن
نمایشها نوشته و بیرون داده است .

این نمونه ای از پروای ایشان بسود خودشان ، و از بی پروایشان بسود
کشور و توده می باشد ، یک جمله می باید گفت : تیره دلانه در راه
نگهداری دستگاه خود پدیدختی بیست میلیونمردم خرسندی می دهند ،
اما روزی خواری ایشان از دو راه است : یکی از پول هند که سالانه با

دست نمایندگان انگلیس به " حج السلام " رسد و آنان هر یکی خوددستی برداشته پادشاه را بطلبه های پیرامون خود بخشند ، دیگری از پوینهایی که بازرگانان و توفانگران " مقدس " ایران فرستد و یا با خود برند ، از پول هند که چندان آگاهی نمی داریم سخن نمبرائیم ، ولی از پول توفانگران و بازرگانان ایران می باید بگفتگو پرداختیم :

این بازرگانان و توفانگران ، با حاجیان مقدس ایران گروهبند که با مشروطه دشمنند و بتوده و بکشور بدخواه میباشند ، همانکه نام میهن پرستی یا قانون یا مانند آن شنوند گستاخانه ریشخند کنند ، مشروطه خواهان را " لامذهب " نامیده از بیفرهنگی بازنمایند ، در این کشور زیند و با هرگونه نیکی در پاره آن دشمنی نمایند .

اینان نخست مشروطه را با کیش خود ناسازگار یافته دشمن شده اند و کینه از همعاجز ریشه گرفته ، سپس نیز جنایی از توده و برتری فروشی مردم و ریشخند و بدگویی را دوست میدارند و خود خواهانه از این کارها لذت میبرند ، اگر در نشستهایشان باشید خواهید دید چگونه پیایی از دولت و توده کشور و مشروطه و قانون بد می گویند و ریشخند میکنند و میخندند و لذت مییابند .

این پانان خوش میبایند که در میان توده ، توده ای پدید آورده اند ، خوش می افتد که گردن می کشند و از قانونها سر می بیچند ، خوش می افتد که بهمگی زبان درازی می کنند .

از آنسوی این بسود ایشانشست که از دلائل مالیات خودداری می کنند و برای پرده کشی پدر آمدهای گزاف خود دو دفتر نگاه میدارند ، خوش می افتد که با دلائل رشوه پسران خود را از رفتن بسربازی آزاد میگردانند ، خوش میبایند که از همه چیز کشور برخوردار میگردند و باعوضی بسیار می زنند و به هیچ پایانی در پاره آن گردن نمی گزارند .

این رفتار سرکشانه را میکنند و دستاویزشان کیش شیعی ، و پشتگرمیشان سلاطین بیوزر دستگانه نجف و کربلا می باشد .

آنکه چنانکه گفتیم آنان نه تنها با مشروطه و کشور دشمنند و از قانون گردن میکشند ، از نیکوکاری نیز گریزان و بهر بدی گستاخ می باشند و

چنانکه گفتیم از آنرا نیز بکیش شیعی نیزمندند.

بیشتر آنان گسایند که از دست بدست گردانیدن گلاها ، و از انبار داری و گرفتاروشی داراک می نمودند گسایند که دیدیم بناپودی خاندانها نگرسته با کمترین بهانه روز به روز بروی نرخها میکشند . اینست بآن کیش نیزمندند کیش شیعی که باین کارهای آنان ایراد نمیگیرد . و بلکه با یک زیارت نوید بهشت می دهد . برای آنان همچون آب برای تشنگان میباشد .

از اینرو باید لرح آنرا بدانند و بدانند پول پهلایان نگاهش دارند . باید نگرانند دستگاه گریلا و نجف و سایر بهم خورد اینست و از بهم بستگی میانه این توفانگران با ملایان نجف و گریلا . راستی را اینان با آنان پشتیبان یکپیکرند . آنان اینرا نگاه میدارند و اینان آنرا .

در این باره نیز داستانهای بسیاری هست و من تنها یکی از آنها را می نویسم : در زنجبان کارخانه ای هست که دارندگانش تبریزینند . مدیر آنجا یک تن از حاجبهای سپهر " مقدس " می باشد . اینمرد با آنکه بازرگانست از یکی از مجتهدان نجف " نیابت " گرفته که " مال امام " و " رد مظالم " و اینکه پولها را که باید بملما داده شود بگیرد و گرد آورد و در هر دو سال و سه سال یکبار بنجف رفته باو پردارزد . آنگاه اینمرد برای کارخانه دو دفتر نگهداشته : یکی برای دولت که جز درآمد کمی را نشان نمیدهد . و دیگری برای خودشان که درآمد گزافی را نشان میدهد و چنانکه دانسته ایم سالانه اند گزافی پول بنام " خمس و مال امام " جدا میگردد و بنام نجف نگه میدارد .

اینست نمونه ای از کارهای حاجبان " مقدس " اینست نشانه ای از بدخواهی آنان با دولت . ده هزارها مانند این حاجبی را در میان بازرگانان و بازاریان توانید یافت .

از سخن خود دور نیفتیم : این دعوی ملایان در باره سررشته داری و درس دشمنی با دولت که ب مردم می دهند ، بسیار زیانمند است . دوباره میگویم ؟ بسیار زیانمند است . همین به تنهایی مایه پهنشتی توده ها تواند بود چنانکه در نتیجه همان دعوی ، انبوعی از مردم بدولت و کشور توده بدخواه گردیده اند ، که نه تنها به پایلهای توده ای خود نمی پردارزد . از

دشمنی و کارشکنی نیز باز نمی ایستند . دیگران همانند . در اوله های دولتی کسان بسیاری هستند که کوشیدن بسود دولت را حرام می دانند و به کار بستن قانونها و روان گردانیدن آنها را گناه می شمارند . و پولیکه میگیرند " با اجازه علما " بخود حلال میگردانند . و همان کسان اگر پول دولت در دستشان باشد از دزدیدن آن بنام " تقاص " باکی نخواهند داشت . و از شکستن هر قانونی به نام کینه جویی باز نخواهند ایستاد .

چند سال پیش . در فزویین بازپرسی را دیدم که آشکاره میگفت : " این قانونرا دولت جبری بما تحمیل کرده است . من تا بتوانم باید از اجرای آن خودداری کنم " . ببینید : سیاست بازیهای آرزومندان خلافت در عربستان . پس از هزارودویست سال در ایران چه میوه های زهر آلودی پدید میآورد . آیا مردمی با این بلورهای شوم روی رستگاری تواند دید ؟ آیا چنین نلافی در جای دیگر جهان نیز توان برخورد ؟

اینکه در ایران مشروطه بنتیجه ای نرسید و امروز باینحال ننگ آور افتاده . اینکه یک نوده بیست ملیونی بدبخت شده و در کار خود درمانده . اینکه فرزندان آنگلوساکسون از آنور ایاتوسها برخاسته برای رهبردن این کشور می آیند . اینها شوندهایش یکی دو تا نیست و بسیار است . ولی بزرگترین همه آنها خود شیمرگری و این دعوی ملایان می باشد .

یکی از کارهای بزرگی که باید در ایران بافجام رسد آنست که بیبلی آن دعوی روشن گردد . و این اندیشه های شوم و زهرآلود از دلهای مردم بیرون آید . باید در این باره بنبردهای سختی پردازیم و از هیچ کوششی باز نایستیم . من در اینجا آن دعوی را بگفتگو گزارده میخوانم ملایان را بدآوری کشم . میخوانم بیک رشته پرسشهایی از آنان پردازم .

چنانکه گفتیم دستاویز ملایان در این دعوی سختی (حدیثی) است که از زبان امام ناپیدا گفته شده : " در رخنه ها به بازگویندگان سخنان ما باز گردید چه آنان حجت من به شماهند و چه من حجت خدا بایشان می باشم " (۱۳۶) . از اینگونه از املان نیز گفته هایی آورده اند . یک دعوی به آن بزرگی بنیانش این سخنانست :

اکنون من از ملایان می پرسم !

نخست : گویندگان آن سخنان چکاره میبوده اند و چه شایستگی می داشته اند؟ ۱۰۰ میدانم خواهند گفت : " امام مفترض الطاعه می بودند " . می گویم نسبت که خودتان گزیده اید و خدا از آن بیزار است بگفته قرآن : " ان هی الا اسعد سمیعوها لئنم و آباءکم ما لازل الله بها من سلطان " .

پس چرا این داعیان " امام مفترض الطاعه " در قرآن نبوده ؟ پس چرا امام علی بن ابیطالب بمعلومه مینویسد : " هر آنچه شوری مهاجران و انصار راست که اگر بسر مردی گرد آمدند و او را امام گرفتند خشنودی خدا همان خواهد بود " (۳۷) . و هیچ نمی نویسند مرا خدا برگزیده یا پیغمبر آگاهی داده ؟ آیا علی هم ، با آن شمشیر آبیخته بدست ، " تقیه " می کرد ؟ . آنگاه شما به ایرانیهایی که در بازه " امام نلییدا " هست و ما آنرا در این کتاب باز نمودیم چه میگویند آیا به آنها چه پاسخی میدارید؟ . نخست باید بودن چنان چیزی باقیل روشن گردد تا دعوی شما عنوانی پیدا کند ، ولی چه دلیل در آن باره در میانست ؟ آن حدیثهایی که در کتابهایان نوشته شده کدام یکی در خور پذیرفتن می باشد .

دوم : آن " حدیث " این معنی را که شما میخواهید تفسیر کنید ، در آنجا میگوید : اگر داعستانی بشما رخداد (که ندانستید) چکار کنید و حکم آنرا ندانستید (از کسانی که سخنان ما آشنایند و آنها را باز میگویند پرسیده این سخن کجا و دعوی سر رشته داری کجا ؟ این دو از هم بسیار دور است . میدانم خواهند گفت : " امام ما را حجت خود گردانیده " ، می گویم : " حجت واژه ایست که ما در فارسی برابرش را نمی داریم ، " حجت " کیست که باید سخنش را بپذیرند ، امام گفته در رخدادها سخن شما را بپذیرند ، این معنی کجا و رسته کارهای کشوری را بدست گرفتن و مردم فرمان راندن کجاست ؟ بسیار روشنست که در آن حدیث سخن از سر رشته داری یا فرمان رایی نمی رود .

سوم : فرمانروایی یا سر رشته داری گروهی یشمار و یساعان و یسر چگونه تواند بود ؟ شما هزارها و ده هزارها کشاید که در شهرها پراکنده می باشید و هیچ یکتان گردن به دیگری نمیگزارید با اینحال چه کاری تواند کرد ؟ سر رشته داری اگر خودکامه است باید بکنن بیشتر

نباشد و دیگری همگی تو فرمان برده . و اگر باین سکاقت باید انجمنی باشد که همگی در آن گرد آیند و باهم بسکند . و آنچه را که دسته بیشتر گذرند پذیرفته گردد . با آن هراکندگی و یسری که شما دست سرورشته داری چه معنی تواند داد ؟

چهارم : از همه اینها چشم می پوشیم . سرورشته داری از آن شعلت و شما توانید که آنرا راه برید . پس چرا نمی خواهید بدست گیرید ؟ چرا نمی خواهید . شریعت را اجرا . کنید ؟ چه چیز جلو شما را می گیرد ؟ اگر از دولت میترسید با آن همه پیروانی که شماست اگر بکار برخیزید بیگمان دولت در برابر شما نخواهد ایستاد . تاکنون شما کی خواستید که بگویم نتوانستید ؟ کی برخاستید که بگویم پیش نبردید ؟ چرا بجای آنکه مردم را در دل گردانید و آواره گزیدید بکار بر نمی خیزد ؟

آمینم که شما نمی توانید . پس گناه مردم چیست که آواره شان می گردانید ؟ نه خود کوشم و نه دیگری را گزوام . باید این مردم لگه مال گردند . باید بیگانهگان بینند و به اینان نوسری زنند . این مردم آزادی را از کدام استاد یاد گرفته اند ؟

میدانیم چون پانسی نمی دارید خواهید گفت : حکومت عرفی باشد ولی از ما اجازه بگیرد . میگویم : برای چه ؟ اگر از آن شما نیست چه نیل با اجازه است . آنگاه حکومت عرفی . اگر جلال است چه سزاست که شما اجازه دهید . شما که میگوید : مردم باید فقه جعفری کار بندند و این قانونها خلاف شرع است تنها از راه اجازه چه نتیجه تواند بود ؟ اگر خواستار آنست که همچنانکه هست باشد و یک توده بزرگی لرزانی مفتخوری شما گردد . بهتر آنست آشکاره بگوید و سخن را کوتاه گردانید

پس از همه اینها . شما که یکن و دو تن نیستید . دولت از کدام یکی تان اجازه گیرد ؟ آیا نه آنست که اگر یکیشان اجازه داد دیگران گردن نخواهند گذاشت و نتیجه ای بدست نخواهد آمد ؟ در پایان همه چنین انگاریم که دولت از همگی علمای پنجم اجازه گرفت

آیا شما از گرفتن زکوة و مال امام چشم پوشیده دستور خواهید داد که مردم آنها را بدولت پردازند ۱۴ . اگر با اجزءه ، دولت از " جائزی " بیرون تواند آمد ، آیا شما خود را کنار کشیده مردم را بار بار خواهید گذاشت ۱۴ . آیا از دولت گردانیدن مردم دست خواهید برداشت ۱۴ .

پنجم : زکوة در اسلام بجای مالیات می بوده . اسلام خواسته بود که یک کشور بزرگی پدید آورد که در زیر سررشته داری یک خلیفه بسر برند . و آن خلیفه بایستی پاسخده آسایش مردم باشد و همیشه به پیشرفت اسلام کوشد بایستی یک دولت نیرومند و توانایی پدید آورد که در مرزها دسته های مجاهدان گمارد ، برای آسایش و ایمنی مردم پشورها " فضلت " فرستد ، و " شرطه " (اداره شهرداری) برپا گرداند . برای این کارها در آمدی بایستی . امروز دولتها مالیات می گیرند و آن روز اسلام زکوة را گزارده بود . به هر حال زکوة از آن خود خلیفه و برای " صرف جیب " نبودی .

خود قرآن جاهای دولت زکوة را نشانده : بایستی از آن به بیچیزان و درماتدگان دانه شود ، وامهای وامداران پرداخته گردد ، از " کافران " برای " جهاد " مزدور گرفته شود (موافق فلو بهم) از پلرمانه هم بخش بزرگی در راه جنگ با دشمنان و برای سپاه آرایبی و لزار خری و مانند اینها بکار رود .

همچنین " مال امام " که پنجم خود امام است پلمبی سزیدی که امامت با خلافت را در دست داشته آنها راه برد . این خود سزیدی پلو ، که شبان و روزان خود را در آسایش کشور اسلامی بسر داری ، شمرده شدی . کوتاه سخن آنکه چه زکوة و چه مال امام در برابر کار و کوشش می بوده ، برای مفتخواری و مفتخور پیروزی نمی بوده .

اکنون پرسش پنجم من آنست که شما ملایان که به کار کشورداری بر نمی خیزید و بیکار خود را بکنار گرفته گامی پیش نمیگزایید ، زکوة و مال امام را بچه نام میگیرید ۱۴ . گرفتیم که " خلافت اسلامی " یا سررشته داری یا فرماتروایی یا هر نامی که می گزایید ، از آن شمانست ، ولی نا بکار پردازید زکوة و مال امام چگونه توانید گرفت ۱۴ . شما زکوة و مال امام را

در چه راه بکار می برید ؟ ۱۲ . آیا کشورداری می کنید ؟ ۱۳ . آیا بجهاد
میبردانید ؟ آیا ' مؤلفه القلوب ' می بسجید ؟ ۱۴ . آیا بشهرها ' قضات ' و
' شرطه ' می فرستید ؟ ۱۵ . زکوه و مال امام برای این کارهاست که شما هیچ
یکی را نمیکنید . و من نمیدانم بچه نفی پول از مردم در میاید ؟ از
خودتان می پرسم : آیا این ' اکمل بسحت ' نیست ؟ ۱۶ .

میدانم خواهید گفت : ما بمرم دین یاد می دهیم . میگویم : دروغست .
شما چیزی یاد نمیدهید . آنچه را که مردم خودشان میدانند شما بنگهداری
میکنید . یکمستکلفیست که ساخته شده و شما پاسایی می نمایید (شما تا
آن اندازه سود جوید که تاکنون بمرم نگفته اید : ' قبه زنی حر است ' .
نگفته اید : استخوانهای مردگان را از اینشهر بآن شهر نکشید ' . نگفته اید
که مبدا چند تنی برنجند و از شما رو گردانند .

آنگاه گفتم که سختان راستست . که گفته زکوه و مال امام برای دین
یاد دانست ؟ ۱۷ . در کجا چنین چیزی نوشته شده ؟ ۱۸ .

ششم : آدموی شما در باره سرورشته دلری و هر سخنیکه میدارید در زمینه
اسلام می بوده . اکنون که اسلام نمائند بآن دعوی شما چه معنیایی توان
داد ؟ ۱۹ .

این بشما گران خواهد افتاد که میگویم اسلام نمائند و معنای آن را
نخواهید دانست . شما با آن ناگامی اینرا چگونه خواهید دانست ؟ ۲۰ اینست
شما را به کتاب ' در پیرامون اسلام ' که به چاپ رسیده راه مینمایم . آقرا
بخوانید تا بدانید اسلام یکبار از میان رفته . و آنچه مانده جز گمراهیها
نیست که باید از میان برخیزد .

امروز کشوری بنام اسلام نمائند تا شما دعوی فرمانروایی کنید امروز
مسلمانان هر نژادی جدا گردیده و بنام همان نژاد کشوری پدید آورده . در
همین ایران مردم بنام ایرانیگری میزند . نه بنام مسلمانی . و اینست عراقیان
و مصریان و یهودان و زردشتیان را که در ایرتند از خودشان می شمارند .
آنگاه از ساهاست که در ایران قانونهای فرنگی روانست و قانونهای اسلامی
بکار گزوده شده . آیا اینها دلیل از میان رفتن اسلام نمیشاند ؟

آری اگر شما نتوانید اسلام را باز گردانید و کشوری به نام آن دین برپا

کنید . دعوی سرورشته داری یا فرمائروایی نیز تولید کرد .
 هفتم : پس از همه اینها از دوپست سال پیش در اروپا و آمریکا مشروطه
 (یا سرورشته داری توده) که بهترین گونه سرورشته داریست آغاز یافت . من
 نمیخواهم در اینجا از مشروطه متناهی کنم و یا معنی راست آنرا که
 نمیدانیدشما باز نمایم . این چیز است که در اینجا بیجاست . همین اندازه
 میگویم : این سرورشته داری در سراسر جهان شناخته گردیده و ایران نیز
 پانزدهویزهای بسیاری با شما و با دربار آنرا پذیرفته است . اکنون این دعوی
 شما با آن چه سازشی تواند داشت ؟ شما در باره آن چه می اندیشید ؟
 آیا چشم میدارید که ایرانیان سرورشته داری توده را که پس از کوششهای بسیار
 بدست آورده اند رها کرده بیای دعوی بسیار خنک و پوچ شما باز دیگر بزی
 فرمائروایی خودکامه روند ؟ آیا چنین چشمداشتی بسیار بیخردانه نیست ؟
 اینهاست پرسشهایی که من از ملایان می کنم . اینهاست ایرادهایی که
 بدعوی آنان میگیرم .

کوتاه سخن آنکه دعوی ملایان در باره سرورشته داری :

نخست : یکبار بیست و بنیادی جز زورگویی نمیدارد .

دوم : چیز است که تواند بود و نشدنیست .

سوم : خود ملایان تنها بدعوی پس کرده بیش از این نمیخواهند که
 یکسو زکوه و مال امام از مردم بگیرند و بدستگاه مفتخواری خود رونق دهند.
 و یکسو دولت را همیشه فاتوان نگه داشته جلو نیرومندی آن را می گیرند.
 بسیاری از آنان نیز راهی را نرفته اند و پیش گرفته کور کورانه
 می پیمایند . و از پس ناآگاه و فقهاند زبان آنرا . که باین بزرگی و بنین
 آشکاری است . در نمی پندد .

یک جمله گویم : دعویست که پایه آن زورگویی و بصرمی و نتیجه اش
 مردم آزتری و بدخواهی می باشد .

نمی دانم ملایان باین ایرادها چه خواهند گفت ؟ نمیدانم آیا بخود آمده
 زشتی کارشان را خواهند دروالت ؟ . . . نمیدانم آیا خدا را بیاد آورده شرمی
 خواهند کرد ؟

بارها دیده ایم که در چنین هنگامی پهلوی برخاسته مردم علمی و پوره

زنان تیره مغز را بر آغاییده بکار می اندازند . یا بدولت رو آورده داد میخوانند . یا بیکبار خود را بخاموشی زده نادیده و ناشنیده می اندازند . و هملا در این هنگام نیز بآن رفتار ها خواهند برخاست .

اینست می نویسم که هیچیکی از آنها سودی نخواهد داشت . ما را چه هابیهوی شما وجه قارقرکلاخان . بدولت نیز رو آوردن نابجا و بیهوده است . دولت را در این باره کاری یا سخنی نتواند بود . قانون باو راه نداده ما بکسی دشنام نداده و " توهینی " نکرده ایم . ایرادهایی گرفته ایم و پاسخهایی خواسته ایم . دولت را در این زمینه چکار است .

آنگاه گفتم که هابیهوی بزرگی ره انداختید . گفتم که پای دولت را بمیان کشیدید . گفتم که چند گانهی رفتید و آمدید . گفتید و شنیدید و بخود نمایها پرداختید . آیا با اینها ایرادهایی ما از میان خواهد رفت ؟؟ آیا بیرسشهای ما پاسخی خواهد بود ؟؟ آیا همان رفتارها دلیل دیگری به بیبایی کیش و دعوی شما شمرده نخواهد شد ؟؟ آیا همانها نشانه دیگری از زودگویی شما نخواهد بود ؟؟ چرا آن نمیکنید که بنشینید و با هم بسکاید و یک راه بخردند پیش گیرید ؟؟؟ چرا آن نمی کنید که نشستها بریا گردانیده سخنان ما را بخوانید و بفهمید و بیندیشید و بدآوری خرد سازید که اگر راست است بپذیرید . و اگر راست نیست هر پاسخی می توانید بنویسید ؟؟

بهر حال ما بشما آگهی دهیم :

زوری بآن آشکاری را نتوان برتافت . بیست میلیون مردم را قربانی آز و هوس شما نتوان دید . ما شما را بدآوری خوانده ایم اگر پاسخهایی می دارید بگویید . اگر نمیدارید به گمراهی خود خستون گردیده برآه آید و از خدا آموزش طلبید . اگر میگویید : " نه پاسخهایی می داریم و نه برآه خواهیم آمد " بداست که زور گویست و بداست که پاسخ زودگویی چه تواند بود .

چیزها که می باید در پایان بنویسم آنست که برخی از این ملایان آرومندان که ما را " تکفیر " کنند و " شریعت " خود را به " اجرا " گزارند . " یکی را بنده ره نمیدانند خانه دهیها می پرسید . "

ما صد ایراد ریشه کن بکیش آنان می گیریم که بیکی پاسخ نمی توانند

داد و باز با چنین خیره رفتی پیش می آیند . ما می گوئیم : کیش شما از ریشه قباه است و آنان میخوانند با همان کیش ما را ' کافر' خوانند ، در اینجاست که باید هرکسی به اندازه نادانی آنان بی برد .

باید بدان گفت : بسیار دورید ، شما معنی ' کافر ' یا یهین را نیز نمیدانید ، یهین کسیست که خدای زنده را گزارده پمردگان هزار ساله پرستد . یهین کسیست که خدای آفریدگار را نشاخته رشته کارهای جهلرا بدست ' حضرت عباس ' و ' جناب علی اکبر ' و ' امامزاده داود ' دهد ، یهین کسیست که در برابر یک گنبدی گردن کج کند و بیگونی که در زنده گیش هیچکاره میسوده و در مردگیش جز نام و نشانی اثری در میان نیست ، رو گرداند و بانک بردارد : ' یا فاطمه اشقی لنا عبدالله ' یهین آن کسانیست که نام پاک آفریدگار را با صد ناپسنداری برند ولی چون نام امام ناپسندی پنداری بمیان آید همگی بیلخیزند ، بی دین آن کسانیست که پیشوایانشان ' ابن الله خلقنا من اعلی علیین و خلق شیعتنا منا ' گویند و آنان چنین گزاره ای را باور دارند و مردم نیز یاد دهند ، کوتاه سخن : شما چون معنی دین را نمی دانید معنی بی دینی را نیز ندانسته اید .

• • •

در هنگام چاپ کتاب چون در روزنامه پرچم نامه امام علی ابن ابیطالب را بمعاویه بیچنب رسانیده و از ملائین در آن باوه پاسخ خواسته بودیم ، از دو تن از ایشان پاسخی رسیده ، یکی از توحیدی نام از تبریز ، دیگری از آقای محمدخالی زاده از کاشان .

توحیدی می نویسد : ' در آن نامه حضرت امیر (ع) با پذیرش و دروایت دشمن (مسلمات خصم) سخن رانده ، یعنی می گوید : ای معاویه باور تو نیست که برگزیده خلیفه مهاجرین و انصار راست و آنان هرکسی را برگزینند خشنودی خدا در آن خواهد بود ، پس مرا نیز همان کسی برگزیده و بدانسان که به ابوبکر و عمر بیعت کرده بودند بمن نیز بیعت کرده اند ، ای معاویه ترا نرسد که نپذیری ، خواست آن حضرت آن نبوده که راستی یا

کجایی برگزیدن را روشن گردانند بلکه میخواند معاویه را به باور خود پاسخ دهد.^{۱۰}

آقای خالصی زاده می نویسد: «حضرت امیرمعاویه را الزام میکند» چون معاویه دلیلی برخلاف ابوبکر و عمر و عثمان بجز اجتماع مهاجر و انصار و شوری ندارد و بهمین دو مکاتبات خود بحضور امیر استدلال کرد حضرت امیر الزاماً فرمودند همان کاری که برای خلافت ابوبکر و عمرو عثمان شد در خلافت من جاری گردید» بنابراین معاویه بقول خود حق مخالفت با من ندارد در صورتیکه اعتراف بصحت خلافت ابوبکر و عثمان میکند.^{۱۱}

این نمونه ایست از پاسخهاییکه ملائین به نوشته های ما توانند داد» ما میرسیم: بچه دلیل سخنی را از معنی آشکار خود بر می گردانید، و چرا بر می گردانید؟^{۱۲} سخنی بآن آشکاری و روشنی چشده که شما آنرا نمیپذیرید و برای آنکه دست از گمراهی خود برندارید معنایش را دیگر میگردانید.^{۱۳}

یکی از کجرویهای پیشروان شیعه همین داستان گزارش (با تلویل) میباشد اینان هرسخنی را که با خواست خود نامازگار یافتند از معنی آشکارش بیرون برند و بمعناهای دیگری پیچانند این از شیوه های کهن ایشائست و خود یکی از ایرادهای بزرگ می باشد.^{۱۴}

این یکی از چیزهاییست که از باطنیان گرفته اند، و ما چون در این کتاب از باطنیان سخنی نخوانده بودیم از این ایراد نیز بشیمان چشم پوشیدیم.^{۱۵} آخر بچه دلیل شما سخنی را که امام علی بن ابیطالب گفته از معنی خود بیرون می برد؟^{۱۶} امام علی بن ابیطالب سید باب یا بهاء الله نمیبوده که عربی را نیک نماند و در فهماندن خواست خود درمآمد؟^{۱۷} آیا امام علی بن ابیطالب نمی توانست همان جمله ایی را که توحیدی «فضولا» از زبان او ساخته خودش بگوید؟^{۱۸}

اگر خواست آن امام چنان بودی بایستی چنین بنویسد: «انک یا معاویه تزعم ان ابوبکر و عمر و عثمان کانوا علی الحق و قد با یعنی اقوام الذین بايعوهم علی ما بايعوهم و انک تزعم ان الشوری للمهاجرین و الانصار و هم قد اختارونی و یا بیعتی» پس چه بوده چنین نوشته؟^{۱۹}

داستان شگفتیست : امامی بخلافت رسیده یکی از فرمانروایان زیر دست که در اندیشه نافرمانیست نامه میفرستد و با یک زبان سخته ای چنین می نویسد : « همان گسائیکه با یوبکر و عمر و عثمان دست داده بودند بمن دست دادند » (۳۸) « سپس از این گفته خود نتیجه گرفته می نویسد : « پس باشند را نمیرسد که دیگری را برگزیند و نباشند را نمیرسد که نپذیرد » (۳۹) « سپس به استواری آنسختن کوشیده می نویسد : شوری مهاجران و انصار راست ، آنگاه بهر کسی گرد آمدند و لعاش نعلیند خشنودی خدا نیز در آن خواهد بود » (۴۰) پس از آن یک سخن دیگری پرداخته می نویسد : « اگر آن برگزیده از سخن مهنبر و انصار بیرون رفت و یک " بدعت " پدید آورد باید او را براه بازگردانند و اگر نپذیرفت جنگ کنند » (۴۰) « سخنانی باین سادگی و روشنی چون با خواست خود سازنده نمی یابند یک بار چشم پوشیده میگویند : " پذیرش و یا دروقت دشمن سخن رانده " اما دوباره می پرسیم : بچه دلیل سخنانی بآن روشنی را از معنی خود بیرون می برد و بفرجه بیرون می برد ؟»

اینکه آقای خالصی زاده می نویسد : « چون معاویه دلیلی بر خلافت یوبکر و عمر و عثمان بجز اجتماع مهاجر و انصار و شوری ندارد و همین دو مکاتبات خود بحضور امیر استدلال کرد » که میخواهد بگوید امام علی بن ابیطالب این سخنانرا در پاسخ نامه معاویه نوشته است ، چیز است که از پندار خود پدید آورده .

در نهج البلاغه که این نامه هست در عنوانش می نویسد : « من کتاب له الی معاویه » که میفهماند نخست آن امام به نامه نویسی برخاسته و این نامه را نوشته ، از خود نامه هم جز این بدست نمی آید ، همین نامه را در تاریخها نیز آورده اند و من آنچه بیاد می دارم از آنها هم جز همین فهمیده نمیشود . بهر حال آقای خالصی زاده بشروه دیگران از پندار خود سخن رانده ، هر چه هست این نامه ، چه نامه نخست بوده و چه در پاسخ نامه معاویه نوشته شده ، بآن معنایی که این دو تن بعنوان گزارش گفته اند ، نتوان بود و نیست .

این پاسخدهندگان هر دو خطبه ششگانه را پیش کشیده آنرا دلیلی برای

خود شماره اند . میگویند در آن خطبه امام علی بن ابیطالب از خلافت ابوبکر و دیگران ناخشنودی نموده .

میگویم : آن خطبه در تاریخها دیده نشده و راست بودنش در خور باور نیست . اگر هم باور کنیم بیش از گله گذاری نبوده و جز این را نمی رساند که امام علی بن ابیطالب در دلش خود را بخلافت شایسته تر از دیگران می شماره . و این جز از سخنانیست که شیعیان میدارند .

آنگاه چنانکه شما آن نامه را بگزارش کشیده می گوید برای " التزام خصم " نوشته است . دیگران هم توانند آن خطبه را بگزارش کشیده بگویند : امام آبرا برای " تألیف قلوب " ورضایین که در کوفه پیرو می بودند گفته است .

اگر کسی بچنین گزارشی در آن بازه پردازد شما را هیچ پاسخی باز نخواهد بود . واقعیت که خودتان باز کرده اید . به گفته عرب : " فلم یأتک تجرویهائی لاتبیر " . . .

در پایان ناچاریم بار دیگر یادآوری کنیم که این گفتگوها از دین نیست . در دین جایی برای گفتگو از رخداده های گذشته و آینده گشاده نمی باشد در دین قلمی از این کس و آنکس برده نمیشود . اگر راستی را بخواهند این خود پدیدنیست که کمالی زندگانی خود را رها کرده از رخداده های هزاره سیصد سال پیش سخن رانند و میان مردگان دو نیرگی انداخته ببولداری از اینسو و آنسو بکشاکش پردازند . دین برای آنست که آدمیان تا پایان آدمیان از خرد دور نباشند و باین کارهای بیهوده نپردازند .

دین چنانکه گفته ایم " شناختن معنی جهان و زندگی و زیستن باین خرد است " . هر کس که میخواهد در این باوه نیک آگله گردد کتاب " روحاوند بنیاد " و دیگر کتابهای ما را بخواند .

آنچه ما را باین گفتگو در اینجا ناچار گردانیده آنست که چنانکه گفته ایم ملائین دعوی سررشته داری میکنند و صد آشننگی در زندگانی این توفه پندید میآورند و چون دستلوپز ایشان برگزیدگی امام علی بن ابیطالب بخلافت از سوی خدا و دیگر اینگونه سخنها میباشد . ما برای آنکه بیایی

دعوی آنان را روشن گردانیم تاچار شده باین گفتگوها در آمده ایم .

پایان



زیرنویسها

- (۱) این نامه در نهج البلاغه هست و در تاریخها نیز یاد شده و اینکه خود عریضی را یاد می کنیم :
- " انه باعنی قوم الظین بايعوا ابي بكر و عمر و عثمان و علي ما بايعوهم فلم يكن للشاهدين بختار و لا انقلاب ان يرد و قماقشوري للمها جرين و الاخصار فان اجتمعوا على رجل و سموه لما ماكان ذلك الله رضی فان خرج من امرهم بطن لو بدعه رده الى ما خرج منه فان ليس قاتلوه على ابايه غير سبيل للمومنين "
- (۲) چنانکه در همان نامه امام علی بن ابیطالب که به معاویه نوشته خلیفه " امام " نامیده شده .
- (۳) من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه .
- (۴) فی الله خلقنا من اهل علی علیین و خلق شیعتنا منا .
- (۵) " و لما فی الحوادث الوقعه فارجموا فیها الی روله حیثینا قلهم حجتی علیکم كما لا حجة الله علیهم " .
- (۶) کتاب " مهدی " که فارسی ترجمه و چاپ یافته .
- (۷) کتاب " پهنایگری " که چاپ شده .
- (۸) معنی آنکه : " هر مردمی را دولتی هست که میروست . دولت ما نیز در زمانهای آخر پدیدار خواهد گردید " .
- (۹) برآمده ثبت الارض و السماء و بیمنه رزاق الوری .
- (۱۰) حب علی حسن لاضرر معها میتة .
- (۱۱) ولایه علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل امن من علیی .
- (۱۲) لوله الناس لا کلت .
- (۱۳) خانه و کافه پناورید تا براینان نوشته ای نویسم که هیچگاه گمراه نگردید .
- (۱۴) نونمرد در حال سرسام است کتاب خدا ما را بی است .
- (۱۵) در قرآن در دو جا گفته شده : لا اعلم التیوب " در جای دیگر گفته شده : لو کنت اعلم التیوب لاستکثرت من التیبر و ما منی الموت .

(۱۶۱) در قرآن در یکجا چند تنوعی می‌خواهند: «و قالوا انؤمن لک حتی نخرجنا من الارض بنوحنا اون نکون لک جنات من نخیل و اعصاب فنضربها بالانهار خلایها فنجیرها او یکون لک بیت من زخرف او ترفی فی السما وکن نؤمن لرفیک حتی تنزل علینا کتابا تقرأ او تسقط السماء کما زحمت علینا کفرا او تأتي بالله و لعلک لریلا» . . .

میگفته: (یا از زمین چشمه ای بشکاف و یا باغی پدید آور که خرماستان و انگورستان باشد و چشمه ها از میان آن بگذرد . یا ترا خانه ای از زر باشد . یا به آسمان بالا برو . یا کتابی نوشته از آسمان فرود آور . یا آسمان را بر ما بریز . یا خدا و فرشتگان را بجزر ما بیافر . در پاسخشان میگوید: « سبحانک هل کنت الایشوار سولا » (آیا من جز یکتن آدمی ام که خدا به سوی شما فرستاده است . در جای دیگر میگوید: « و ما معنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون » (از اینرو نتوانستی نپذیریم که در گذشتگان فرستادیم و دروغش دانسته است . در جای دیگر میگوید: « و قالوا لو لا نزل علیه آیه قل انما الايات عندالله و انما لنا فزیر مبین » (گفته پس چرا نشانی (نتوانستی) با او داده نمیشود بگو نشانه ها در نزد خداست و من جز یک فرستاده نمی باشم) .

(۱۷) این حدیثها از کتابهای لرحله از کافی وعلل الشراعی آورده شده .

(۱۸) بدالله فی امر اسماعیل .

(۱۹) من محمد بن سنان قال کنت عندلیجیجر الفاسی علیه السلام فذکرت اختلاف الشیعه فقال ان الله لم یزل فردا متفردا فی الواحدیه لم یخلق محمد اوعلیا و فاطمه علیهم السلام فمکنوا لک دهر لم یخلق الاشیاء و انهد هم خلقا و اجری علیها طاعتهم و جعل فیهم ماشاء و فوض الیهام امرالانبیاء فی الحکم و التصرف و الارشاد و الامرو النهی فی المخلوق لا نهم الاولات فلهم الامر و الولایه اولهیدیه فلهم اولیه و حبیله و نوبه .

(۲۰) ان شیعنا خلقوا من فاضل طینتنا .

(۲۱) روی صفوان الجمال انه قال دخلت علی الصادق علیه السلام فقلت جعلت فداک سمعتک تقول شیعنا فی الجنة و فی الشیعه قوام یثیون و یرتکبون القواحش

و بشرون القنصر و یتمتعون فی دنیا هم فقال نعم ان الرجل من شیعتنا لا ینخرج من دنیا حتی یتلی بسم او بمرض او بدین او بجمار یؤذیه او بزوجه سوحان عوفی من ذلک ولاشدد الله علیه الشرح حتی ینخرج من دنیا و لا ذنب علیه قلت لابد من رد المقام فقال علیه السلام ان الله عزوجل جعل حساب خلقه یوم القیمه فی محمد و علی فکل ماکان من شیعتنا جعلنا من الخمس فی أموالهم و کل ماکان بینهم و بین عاقبتهم استورناهم حتی لا یدخل احد من شیعتنا فی النار .

(۱۲۲) و من اطلم ممن لقنری علی الله کذبا .

(۱۲۳) من زار الحسنین فی کربلا کان کمن زار الله فی عرشه .

(۱۲۴) ما منبهم الا لیترونا الی الله زلفی .

(۱۲۵) هولاء شفعا لنا عندالله .

(۱۲۶) لقبه دینی و دین آباوی و من ترکها قبل خروج قائمنا ظلمنا علی ما .

(۱۲۷) ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران * و آل محمد و

ذریره * علی العالمین - اما انت منذر و * علی * فکل قوم هاد .

The Moslem World (۲۸)

(۲۹) صفحه ۲۲۵

(۳۰) پیکره هایی را که ما در این کتاب از قمه زبان و قتل بتان و از چناره قاسم و عروس قاسم آورده ایم از مهنامه * تورودوند * فرقته است که هشتاد سال پیش در پاریس بنیاد یافته بود و سالها پراکنده میشد . و آن نیز از کتاب یکی از جهانگردان روسی برداشته . این جهانگرد در قفقاز گردیده و برای آنکه بیابانگیری قفقاز را نشان دهد از اینگونه پیکره ها برداشته و در کتاب خود به چاپ رسانیده است .

(۳۱) نخست در حبل العین چاپ شده بود و سپس در دفتر جداگانه در تبریز به چاپ رسید .

(۳۲) این داستان چندان شناخته است که از ملا محمد علی نخجوانی که یکی از مجتهدان می بوده و ده و چند سال پیش مرده پرسیده اند و او پاسخ داد : " باکی نیست تن علی اکبر را نیز تکه تکه گردانیدند " (که اسوه بیلی لاکبر

- قطره لریا لریا ۱ .
- (۳۳) گسائیکه میخوانند از معنی راست دهن و از زلدگانی دینی آگاه گردند
 کتاب ' ورجاوند بنیاد ' را بخوانند .
- (۳۴) از یک قصیده درازی است که از ری نام شاعری سروده .
- (۳۵) جمله عینیت که در کتاب قصص العلماء می نوسد .
- (۳۶) و اما الحوائث فواقه فارجموا فیها الی روه احدیننا فانهم حجتی علیکم و
 اما حجه الله علیهم .
- (۳۷) ' اما الشوری للمهاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل و اتخوه ما
 ما کان ذلک لله رضی ' .
- (۳۸) نه پابندی قوم ظنن پایشوا ابابکر و عمر و عثمان علی ما باپوهم .
- (۳۹) فلم یکن للشاهدین بختار و لا لقاتلین ان یرد .
- (۴۰) شما الشوری للمهاجرین و الانصار فان اجتمعوا علی رجل و اتخوه ما
 ماکان ذلک لله رضی .
- (۴۱) فان خرج من ارضهم بطن او بدعه رده الی ماخرج منه فان ایی فالتوه
 علی لقیامه غیر سبیل المؤمنین .